

دو ساله‌گی سقوط؛

# حاکمیت طالبانی

بحران‌هایی که در کمین هستند







## دو سال سقوط و فروپاشی

دو سال بعد از برگشت طالبان به ارگ، امارت آن گروه نه برای مردم، نه برای همسایه‌ها و بازیگران خارجی و نه برای خود رهبران و جنگ‌جویان طالب عادی شده است. خود طالبان در آن مقام معذب و ناآرام‌اند. آنان از اعتمادبهنفسی که یک جریان سیاسی برای حکومت لازم دارد، برخوردار نیستند، به دوام حاکمیت خود باور ندارند و فقدان ظرفیت سازمانی و بشری در اداره کشور دردسر وحشتناک برای رهبران آن گروه شده است. تردید نسبت به شایستگی طالبان در رهبری جامعه، تنها به ذهن مخالفان آن گروه نمی‌چرخد، بلکه داغ‌ترین بحث درون‌گروهی طالبان نیز است و آنانی که منافع خود را در دوام حاکمیت طالبانی می‌بینند، هر روز ناامیدتر می‌شوند. مردم از ضیاع حقوق، گرسنگی و فقدان چشم‌انداز امیدبخش در عذاب‌اند و طالبان از این که دست و ذهن خود را خالی از تدبیر کارساز می‌یابند و هر روز گره تازه‌ای به کار خود می‌افزایند، نگران و آشفتاده‌اند.

طالبان گروهی پنهان‌کار است و رهبران آن اجازه نمی‌دهند که رنج‌های درونی‌شان آفتابی شود، ورنه تا امروز گریه‌های شبانه‌ای از نوع زاری ملا حسن بسیار می‌شنیدیم که در ماه‌های اول ارگ‌نشینی‌اش گفته بود شب‌ها خواب‌های پریشان می‌بیند و آرام ندارد. رهبری ملت برای گروهی آسانی نیست که به تدابیر انسانی باور ندارد، حقوق مدنی را به رسمیت نمی‌شناسد، آرامش و ترقی را عذاب الهی تبلیغ می‌کند و هر پدیده تازه و پیچیده را بیگانه و حذف‌شدنی می‌خواند.

دو سال پس از سقوط دولت، طالبان تنها در رسمیت بین‌المللی امارت خود ناکام نمانده، بلکه در اثبات این که دیگر گروه برانداز، شورشی و ضد نظام نیست، نیز پیش‌رفتی نداشته است. رفتار طالبان پس از اگست ۲۰۲۱ با مردم، نهادها و حکومت‌داری، شورش‌گرانه بوده است. آنان در این مدت مشغول ویرانی، حذف و تخریب نظام‌ها و نهادها بوده‌اند. هنوز کسانی به تغییر طالبان چشم دوخته‌اند و امیدوارند که رهبری این گروه فرامین ضد بشری خود را لغو کند، دست از انحصار بردارد، با مخالفان وارد مذاکره شود و زمینه بازگشت متخصصان به ادارات و سرمایه‌گذاران به بازار را مساعد سازد تا چرخ زنده‌گی اجتماعی و اقتصادی به دوران افتد، نهادها فعال شوند و کشور صاحب اداره و نظم گردد. اما تا امروز نشانه‌ای از تحقق آن چشم‌داشت‌ها دیده نمی‌شود.

شاید زمان بیشتری نیاز باشد تا همه طرف‌ها، به‌خصوص سیاستمدارانی که در پی تعامل با طالبانند، به این یقین برسند که گروه طالب خاست‌گاه ضد دولتی دارد و از آن بخشی از عقب‌مانده‌گی جامعه نماینده‌گی می‌کند که در صد سال اخیر تلاش‌های دولت‌سازی را به چالش کشیده است. برگشت طالبان به قدرت، تغییر نظام نبود، بلکه فروپاشی نظام و وقفه در تلاش ملی ما برای ساختن دولت مدرن بود. غفلت از پرداختن به این ویژه‌گی شورشیان طالب، سردرگمی خلق می‌کند، در نتیجه سیاستمداران نمی‌توانند نسبت به آن گروه موضع درست بگیرند و انتظارات غیرواقعی از آن نداشته باشند. بستن مکاتب، حذف زنان از زنده‌گی اجتماعی، تقسیم پست‌های دولتی چون غنیمت جهادی، تبعیض‌های بدوی در برابر اقشار و گروه‌های مختلف قومی، مذهبی و فرهنگی، بی‌توجهی به خواست‌های مدنی مردم و سایر اقدامات طالبانی را اگر تنها در تفسیرهای مذهبی مدارس که رهبران گروه در آن‌ها تربیت شده‌اند، مشوره‌های استخباراتی و کمک‌های خارجی که دریافت می‌کنند بجوییم، به ریشه‌های بحران دست نخواهیم یافت و مشغول علت‌های ثانوی خواهیم شد.

چاره‌ای جز عبور از امارت طالبانی و این وضعیت بی‌دولتی نیست. این را بخشی از رهبری طالبان و فرصت‌طلبان لمبیده به آغوش امارت نیز درک می‌کنند. اما همان‌طوری که ساده ساختن سقوط دولت و برگشت طالبان به توطیه دولت‌های خارجی و بی‌کاره‌گی تعدادی از رهبران داخلی راه‌گشا نیست، تقلیل‌گذاشتن از امارت شورشیان به راندن آن گروه از قدرت نیز فریبنده خواهد بود و احتمال افتادن مجدد به دام سقوط را زنده نگه خواهد داشت. باید به این بیندیشیم که پس از این دوره بی‌دولتی، زمانی که دوباره فرصت کار و بازسازی مهیا می‌شود، چگونه بتوانیم کشور را صاحب برق، آب آشامیدنی، سرک، خط آهن، فابریکه و بازار زنده بسازیم تا وطن بسیار بزرگ‌تر و دولت خیلی پایدارتر از آن شود که یک گروه شورشی لگدمالش کند.





**گروه طالبان در دو سال گذشته شورای ملی، شوراهای ولایتی، کمیسیون‌های انتخاباتی، کمیسیون مستقل حقوق بشر و شماری از نهادهای دیگر دولتی را که با سازوکارهای تدوین قوانین و انتخابات سروکار داشتند، ملغا و آن‌ها را غیرضروری توصیف کرده‌اند.**

## دوساله‌گی سقوط؛

# حاکمیت طالبانی و بحران‌هایی که در کمین هستند



امین کاوه

در تصویر دیده می‌شود که عبدالسلام حنفی، معاون اداری کنونی ریاست‌الوزرای این گروه و شماری از مقام‌های دیگر طالبان، نیز حضور دارند.

با این حال حامد کرزی، رییس جمهور سابق افغانستان، گفت که او از طالبان خواسته تا برای جلوگیری از هرج‌ومرج وارد کابل شوند. آقای کرزی افزود که خروج اشرف غنی از ارگ ریاست جمهوری، برنامه‌ای را که براساس آن طالبان به‌عنوان بخشی از یک توافق وارد کابل می‌شدند، برهم زده است. آقای کرزی گفت که یک روز قبل از سقوط افغانستان به دست طالبان، با آقای غنی و عبدالله عبدالله، رییس شورای عالی مصالحه حکومت پیشین، ملاقات کرده بود. به گفته او، قرار بود به تاریخ ۱۵ اگست ۲۰۲۱، با یک هیات ۱۵ نفری به دوحه برود و روی مشارکت قدرت با طالبان گفت‌وگو کند.

آقای کرزی گفت که ساعت ۲:۴۵ بعدازظهر آگاهی حاصل کرد که اشرف غنی کشور را ترک کرده است. او افزود که پس از آن تلاش کرد با وزیران دفاع و داخله و فرمانده امنیه کابل تماس بگیرد، اما همه آنان کابل را ترک کرده بودند. به گفته آقای کرزی، معاون قطعه محافظتی آقای غنی با او تماس گرفته و از او خواسته که به ارگ برود و اداره امور کشور را به دست بگیرد، اما وی آن را نپذیرفته و ترجیح داده است که با ارسال پیامی ویدیویی از حضور خود در افغانستان سخن بگوید. دو روز پس از سقوط کابل توسط طالبان، رهبری این گروه با یک فرزند هواپیمای نیروی هوایی قطر، به میدان هوایی قندهار انتقال داده شدند. آن هواپیما به شمول ملا برادر، ۱۰ تن از اعضای رهبری این گروه را به افغانستان منتقل کرد.

همزمان با سلطه طالبان، مقام‌های امریکایی اعلام کردند که هشت هزار سرباز را برای تخلیه کارمندان سفارت امریکا، شهروندان و همکاران افغان این کشور، به کابل فرستاده است. آن نیروها در کنار نیروهای هم‌پیمانان غربی این کشور، مسوولیت تامین امنیت میدان هوایی کابل را در زمان تخلیه برعهده داشتند. طالبان اما پس از برگشت دوباره به قدرت، به تعهدات خود در قبال توافق‌نامه دوحه مبنی بر رعایت حقوق اساسی شهروندان و حقوق زنان عمل نکرده و به شمول قانون اساسی افغانستان، تمام سازوکارهای قانونی و حقوقی دولت پیشین را از بین برده‌اند.

طالبان در نخستین روزهای سلطه بر کابل، قانون اساسی دولت پیشین را ملغا اعلام کردند. ملا



هدف‌مند طالبان کشته و زخمی شده‌اند. براساس گزارش‌ها طالبان در عرصه حکومت‌داری خوب نیز به وعده‌های خود عمل نکرده‌اند. این گروه، افزون بر تقسیم اداره‌های دولتی میان اعضای این گروه به‌عنوان «غنمیت»، اکثریت کادرهای متخصص، مسلکی و دانش‌آموخته را برکنار و به جای آن‌ها جنگ‌جویان خود را مقرر کرده است. همچنان شمار زیادی از فرماندهان این گروه، توسط نیروهای خودشان به‌صورت بالفعل در فساد اداری بازداشت شده‌اند.

این گروه در ایجاد دولت فراگیر که از خواسته‌های اساسی مردم افغانستان و جامعه جهانی است، نیز گامی موثر برداشته است. اعضای رهبری طالبان بارها اعلام کرده‌اند که حکومت آنان همه‌شمول است و این گروه نیاز به رهبران سیاسی و دولتی نظام جمهوری ندارند. در ۲۴ ماه گذشته، اکثریت مطلق کشورها به شمول سازمان‌های بین‌المللی از طالبان خواسته‌اند که دولت فراگیر ایجاد کنند.

طالبان در این مدت به رغم فشارهای گسترده جامعه جهانی و ابراز نارضایتی مردم، به سرکوب مخالفان، منتقدان و نفی آزادی‌های اساسی شهروندان ادامه داده‌اند. این گروه، در جریان دو سال گذشته به‌شدت زنان و دختران معترض را که برای تامین حقوق و عدالت به خیابان آمده‌اند، سرکوب، شکنجه و بازداشت کرده و به گفته برخی از نهادهای حقوق بشری مورد تجاوز جنسی قرار داده‌اند.

این گروه در امضای توافق‌نامه دوحه با ایالات متحده تعهد کرده‌اند که روابط خود را با القاعده و سایر گروه‌های تروریستی منطقه قطع می‌کنند، اما براساس گزارش‌ها ایمن الظواهری، رهبر پیشین شبکه القاعده، در یکی از مهمان‌خانه‌های سراج‌الدین حقانی، سرپرست وزارت داخله این گروه، در شیرپور کابل در حمله هوایی امریکا کشته شده است. براساس گزارش شورای امنیت سازمان ملل متحد، طالبان روابط خود را با بیش از ۲۰ گروه تروریستی منطقه‌ای و بین‌المللی حفظ کرده‌اند. علاوه بر این، تازه‌ترین یافته‌های ۸ صبح نشان می‌دهد که افغانستان همچنان قلمرو جهادگرایان خارجی به شمول داعش و القاعده است.

همزمان با تهدیدات امنیتی و افزایش نگرانی‌های منطقه‌ای از حضور جنگ‌جویان مخالفان دولت‌های کشورهای همسایه در خاک افغانستان، بحران بشری و اقتصادی نیز این کشور را در لبه پرتگاه قرار داده است. براساس اعلام نهادهای کمک‌کننده در حال حاضر کسانی که به کمک فوری سازمان ملل متحد نیاز دارند، به مرز ۳۰ میلیون تن رسیده‌اند. سازمان ملل متحد اعلام کرده است که اگر به این تعداد از شهروندان افغانستان مواد غذایی کمک نشود، در اثر گرسنگی و فقر شدید از بین خواهند رفت. سازمان کمک‌رسان اسلامی با نشر گزارشی گفته‌اند که حدود ۲۰ میلیون تن در افغانستان به‌طور مرتب گرسنه به خواب می‌روند. برنامه جهانی غذا نیز تاکید کرده که از ۱۰ تن، ۹ تن در این کشور به غذای کافی دسترسی ندارند.

طالبان در این مدت نتوانسته‌اند بر بحران اقتصادی در کشور فایق آیند. علاوه بر سرازیر شدن میلیاردها دالر کمک‌های خارجی، ماهانه بیش از ۱۵۰ میلیون دالر ایالات متحده به کشور می‌فرستد، اما آمار فقر و گرسنگی براساس اعلام نهادهای جهانی رو به افزایش است. همچنان دست‌کم در هر روز یک تن در نتیجه فقر و بیکاری، در کشور دست به خودکشی می‌زند.

گفتنی است که طالبان بستر تمام فعالیت‌های آزاد سیاسی، رسانه‌ای و تجمع‌های اعتراضی را بسته‌اند و به هیچ کسی اجازه نمی‌دهند که خلاف این گروه در افغانستان فعالیت داشته باشد. افغانستان تحت حاکمیت این گروه، به بدترین مکان برای شهروندانش تبدیل شده که از ۱۵ اگست ۲۰۲۱ تا کنون میلیون‌های شهروند کشور را ترک کرده و شماری از آن‌ها در آب‌ها و مرزهای کشورهای جان داده‌اند. پس از دو سال، طالبان حکومت خود را سرپرست می‌خوانند و از سوی هیچ کشوری به رسمیت شناخته نشده است. علاوه بر این، جبهه مقاومت ملی، جبهه آزادی و چندین جبهه نظامی دیگر علیه این گروه در دو سال گذشته جنگیده‌اند و هم اکنون جنگ‌جویان این گروه با نیروهای جبهه مقاومت ملی در ولایت بدخشان در نبرد به سر می‌برند.

هبت‌الله آخوندزاده، رهبر طالبان، دستور داده که قوانین ساخته بشر برای این گروه قابل قبول نیست و آنان در افغانستان «شریعت» را تطبیق می‌کنند. افزون بر این، مولوی عبدالکبیر حیدر، معاون وزارت عدلیه طالبان، در یک نشست خبری گفت که افغانستان نیاز به قانون اساسی ندارد. او افزود که آن‌ها مشکلات مردم را براساس توصیه‌های فقهی حل‌وفصل می‌کنند. این مقام طالبان تاکید کرد در حضور «امیرالمومنین» نیاز به فعالیت احزاب سیاسی نیز نیست. افغانستان در حال حاضر تنها کشوری در جهان است که فاقد قانون اساسی و سازوکارهای تدوین‌شده حقوقی است.

این گروه در دو سال گذشته شورای ملی، شوراهای ولایتی، کمیسیون‌های انتخاباتی، کمیسیون مستقل حقوق بشر و شماری از نهادهای دیگر دولتی را که با سازوکارهای تدوین قوانین و انتخابات سروکار داشتند، ملغا و آن‌ها را غیرضروری توصیف کرده‌اند. در همین حال، به گفته سازمان ملل متحد طالبان در جریان کمتر از دو سال بیش از ۵۰ فرمان محدودکننده علیه دختران و زنان افغانستان صادر کرده‌اند. ریچارد بنت، گزارشگر ویژه حقوق بشر سازمان ملل متحد در امور افغانستان، پیش از این در گزارشی گفته است که طالبان با اعمال تبعیض گسترده و سیستماتیک علیه زنان و دختران در افغانستان، استقامت و توانایی آنان را از بین برده‌اند. طبق این گزارش، طالبان از سپتامبر ۲۰۲۱ تا می ۲۰۲۳، بیش از ۵۰ فرمانی را صادر کرده‌اند که حقوق زنان، آزادی رفت‌وآمد، طرز لباس پوشیدن، سلوک و رفتار، دسترسی به آموزش، اشتغال، صحت و عدالت را برای زنان محدود کرده است.

در حال حاضر براساس فرمان‌های محدودکننده طالبان، دختران از آموزش بالاتر از صنف سوم تا مقاطع مختلف تحصیلی و همچنان از حق کار محروم شده‌اند. طبق دستور طالبان، زنان حق کار در نهادهای داخلی و خارجی را ندارند و از ادامه کار در سازمان ملل متحد نیز محروم شده‌اند. آخرین دستور منع‌کننده طالبان علیه زنان سبب شده که همه آرایشگاه‌های زنان بسته شود و بیش از ۶۰ هزار زن شوند. در تازه‌ترین مورد، دیدبان حقوق بشر گفته است که سرکوب شدید طالبان، افغانستان را به بحران بشری و نقض گسترده حقوق زنان فرو برده و میلیون‌ها تن در این کشور، در تهدید به سر می‌برند. به گفته این نهاد، وضعیت حقوق بشری تحت سلطه طالبان «کابوس حقوق بشری» است.

طالبان در دوساله‌گی گذشته تامین امنیت که آن را مهم‌ترین دستاورد خود می‌دانند، ناکام بوده‌اند. براساس یافته‌های روزنامه ۸ صبح، در این مدت ۸۸۱ تن در ۵۷ حمله داعش در افغانستان کشته و یک هزار و ۴۹۲ تن زخمی شده‌اند. همچنان سازمان حقوق بشری رواداری در تازه‌ترین گزارش خود گفته است که تنها در شش ماه نخست سال جاری میلادی بیش از ۵۰۰ تن در حمله‌های داعش و قتل‌های



# رونق اعتراض و کودرهبی

کجه یونس نگاه

**احتمال پیوستن رهبران سستی  
بازمانده از جمهوری اسلامی به امارت  
طالبانی و ایجاد اتحاد تازه‌ای از  
محافظه‌کاران زیاد است. برای خیلی  
از کلان‌های دوره جمهوری مخالفت  
با طالبان تاکتیکی برای حفظ سرمایه  
و اعتبار شخصی است. آنان خواهان  
تغییر نیستند، بلکه ترجیح می‌دهند  
نظم موجود با تعدیلاتی که در آن  
دارایی‌ها و مقام نماینده‌گی/تیکه‌داری  
سیاسی قومی، سمتی و مذهبی‌شان  
حفظ شود، پایدار بماند.**

بیکاره‌گی دولت آرد می‌شدند، از این که می‌دیدند وضعیت در حال دگرگونی است و یکی از سنگ‌های آسیاب از روی زنده‌گی خردوخمیرشده‌شان دور می‌شود، دچار حس کاذب رهایی می‌شدند. حسی که زندانی از تبدیلی شکنجه‌گر و فرصتی میان دو شکنجه می‌تواند داشته باشد. مردم به تجربه می‌دانستند که طالبان در مناطق تحت کنترل خود چه رفتاری دارند و چگونه با کشتن، انتحار، سرکوب و خشونت به قدرت رسیده‌اند؛ با این وجود امیدوار بودند که معجزه‌ای رخ دهد و طالبان به‌خاطر حفظ قدرت، جلب حمایت و پول امریکا و بسیار دلایل دیگر، کم‌تر طالبی کنند. این توهم را تبلیغات بسیار داخلی و خارجی در جریان مذاکرات دوحه تقویت کرده بود. مردم، سیاستمداران و حتا گروهی از مخالفان سرسخت نظام طالبانی شکست را پذیرفته و آماده برگشت تاریخی برای شروع دیگری شده بودند که رهبری آن را اقشار محافظه‌کار جامعه و در راس آن‌ها طالبان به‌دست می‌داشتند. تسلیمی به طالبان تنها تن‌دهی به سیادت یک گروه تروریست نبود، بلکه برای بخش بزرگی از جامعه اعتراف به ناتوانی و شکست جمعی بود. آنانی که بعد از سقوط امارت اول، از گذشته طالبانی خود فاصله می‌گرفتند، کتاب و خاطره می‌نوشتند تا فاصله خود از آن گذشته تاریک را نشانی کنند، دوباره طالب شده بودند و می‌گفتند که برای تغییر وضعیت باید به گذشته برگشت.

تماس، گفت‌وگو و یا جنگ با طالبان موضع خود را بیان می‌کردند. در چند سال آخر جمهوری اسلامی، از نظام غیرطالبانی کالبد بی‌جانی باقی مانده بود و سایه ترسناک فروپاشی و تروریسم همه جا پخش شده بود. عاقبت کار به‌جایی رسید که مخالفت با طالبان از مد افتاد و غیرعادی به‌نظر می‌رسید. برگشت طالبان به قدرت مثل مرگ، امر ناخواستی و ناگزیر به‌چشم می‌آمد. اکثریت، برگشت به امارت طالبانی را دوست نداشتند، اما چون سرنوشت محتوم برای مواجهه با آن آماده می‌شدند. همان‌طوری که در دهه اول، حدود دموکراسی و رابطه آن با سنت‌ها و فرهنگ‌ها مسایل اصلی جامعه شده بود، این بار چگونه‌گی برگشت طالبان، سهمی که در دولت باید می‌داشتند، محدودیت‌هایی که باید وضع می‌کردند و گام‌هایی که به عقب برداشته می‌شد، مسایل اصلی شده بودند. جامعه تقسیم شده بود به طالبان، همراهان طالبان، آنانی که طالبان را تحمل می‌توانستند و اقلیتی که ایستادن در برابر آن گروه را ترجیح می‌دادند.

میان‌روان و آنانی که در هیچ یکی از طیف‌های مشهور نمی‌گنجیدند پا به عرصه تازه نهادند تا بخت خود را بیازمایند. خیلی از آنان اساسنامه‌ها و برنامه‌های گذشته را کنار گذاشتند تا از جریان سریع تحولات باز نمانند. برگشت میلیونی مهاجران، گسترش سریع شهرها، لبریزشدن مکاتب و دانشگاه‌ها و داغ شدن بازارها گواه این استقبال عمومی بود. در آن نزدیک به یک دهه، طالب به گروه شکست‌خورده و نماد گذشته بدل شده بود و حمایت از طالبان ننگ اجتماعی و خطای سیاسی پنداشته می‌شد. حامیان طالب اگر می‌خواستند در نظم جدید اجتماعی و سیاسی راه یابند باید سکوت پیشه و چهره بدل می‌کردند. در غیر آن انگشت‌نما و منزوی می‌شدند. البته در آن زمان سیاست رسمی دولت حذف جبری شیوه زنده‌گی طالبانی نبود، و مثل امارت طالب اداره‌ای برای کنترل ریش، لباس و رفتار افراد تعیین نشده بود، اما کسانی بودند که رفتار عقده‌ای با حامیان و نشانه‌های طالبان داشتند.

در آن سال‌ها طالبان از مقام گروه مدافع یک شیوه زنده‌گی و حکومت‌داری که دیگران با توجه به فاصله و رابطه با آن موضع خود را مشخص سازند، سقوط کرده بود و این مقام به دموکراسی و دموکراسی خواهان رسیده بود. مردم و نیروهای سیاسی بر سر نوع دموکراسی، حدود دموکراسی و رابطه آن با فرهنگ‌ها و سنت‌ها بحث داشتند و اعلام موضع می‌کردند. پیمودن مسیر تازه آسان نبود، به‌ویژه در شرایطی که حضور نیروهای نظامی و دیپلمات‌های باصلاحیت خارجی مانع شکل‌گیری حکومت ملی و تقویت نهادهای داخلی می‌شد و جریان مبالغه‌هنگفت به‌نام بازسازی و مبارزه با تروریسم از آدرس‌های گوناگون، ادارات موازی را در سفارت‌خانه‌ها، وزارت‌خانه‌ها و ولایات به‌وجود آورده بود. بی‌بندوباری و سستی که آن وضعیت در پی داشت، زمینه برگشت جامعه به «حالت طبیعی» را مهیا ساخت و طالبان فرصت برگشت یافتند.

نخست طالبان در بخش‌هایی از جامعه، آن‌گاه در جبهات و عاقبت در ادارات و پشت میزهای مذاکره ظاهر شدند، و ثقل سیاست تغییر کرد. در ده سال آخر جمهوری اسلامی، طالبان محور اصلی سیاست شده بودند و همه نیروها با ابراز نفرت، دوستی،

در ده سال آخر جمهوری اسلامی معنای طالب در سیاست افغانستان به‌تدریج تغییر کرد. در حدود یک دهه اول بعد از سقوط حاکمیت آن گروه در ۲۰۰۱ میلادی، دوری جستن از طالبان قاعده بود و هرگونه تمایل، یادآوری و همکاری با آن گروه در سیاست رسمی تحمل نمی‌شد و در جامعه نفرت یا حیرت بر می‌انگیخت. اقشار نزدیک به طالبان، افرادی که زمانی به‌هر دلیل با آن گروه همکاری کرده بودند، و حتا سیاستمداران مشهور نزدیک به طالب می‌کوشیدند از آن گذشته فاصله بگیرند. آنان پوشش، رفتار و روابط اجتماعی خود را در همسویی با تحولی که امیدبخش می‌نمود، تغییر داده و می‌کوشیدند در افغانستان جدید نقش و جای پای داشته باشند. تعدادی چون وحید مزده که مدتی در جمع کادرهای فنی طالبان در گردش چرخ اداری آن گروه تلاش ورزیده بودند، با نوشتن خاطرات از آن روزهای سیاه فاصله می‌گرفتند و مردم را به آموختن از گذشته تشویق می‌کردند.

طالب اگرچه نام گروه جهادی مشخصی بود، اما اعمال و رفتار آنان برای اکثر مردم افغانستان آشنا بود و خیلی از اشخاصی که مهارت‌های کسب قدرت و ثروت را در نظامی می‌جستند که اصولاً باید بر مشوره، انتخابات و قانون استوار می‌بود، از کانال تنظیم‌های شبه‌طالبانی وارد سیاست شده بودند. تعدادی از آنان در معلم‌کشی، مکتب‌سوزی، دشمنی با فرهنگ شهرنشینی و جنگ با ارزش‌های مدنی شرکت کرده بودند. بخش بزرگ توده مردم، فعالان مدنی و حتا آنانی که از غرب آمده بودند نیز در گوشه‌ای از سرگذشت خود می‌توانستند همسویی و یا مشارکت در فعالیت‌هایی را بیابند که در پایان طالبانی نام گرفتند. آنان خود یا بسته‌گان‌شان در کمپاین جهاد و ترویج تندروی سهم گرفته بودند. لذا روگردانی از طالب، برای بیش‌تر حامیان نظام غیرطالبانی فراتر از دشمنی با یک گروه مشخص، دوری جستن از گذشته تاریک و خطاهای آشکار فردی و اجتماعی بود. ملتی بعد از دهه‌ها غوطه‌وری در خون و تحمل جنگ‌ها و دربه‌دوری‌های برخاسته از عقب‌مانده‌گی داخلی و دخالت‌های خارجی، با دیدن این که توافقات خارجی و تحولات داخلی صفحه تازه‌ای را گشوده است که چشم‌انداز کار، آزادی، نان و صلح دارد، با شور و هیجان کم‌نظیر به این کاروان تازه می‌پیوستند. گروه‌های سیاسی راست‌گرا، چپی‌ها،



در دهه دوم جمهوری اسلامی، طالبان به‌تدریج به جامعه برگشتند و ثقل سیاست را با خشونت و کشتار تغییر دادند.

وحید مزده که پیش از سقوط جمهوری اسلامی ترور شد، نمونه برجسته از این طیف سیاستمداران و تحصیل‌کرده‌گان بود. او در سال‌های پایانی جمهوری دوباره شهرت لابی و مشاور طالبان را کمایی کرده بود. مخالفت با طالبان کاملاً متوقف نشد، اما سال اول حاکمیت آن گروه را با وجود مخالفت مسلحانه در پنجشیر و اندراب، می‌توان دوره بلاتکلیفی و انتظار خواند. اکثر نیروهای سیاسی و توده مردم در پی تعامل با طالبان بودند و می‌کوشیدند تغییری را در سیاست‌ها و رفتار آن گروه بیابند. برای سیاسی‌ها تبلیغ حکومت همه‌شمول و برای غیرسیاسی‌هایی که خود را در جبهه مقابل طالبان می‌دیدند، به‌ویژه کسانی که در ادارات و نیروهای امنیتی جمهوری اسلامی کار کرده بودند، اعلام عفو و امنیت علت اصلی سکوت و دوری جستن از مخالفت بود. مدتی همان روال سال‌های آخر دولت غیرطالبانی حاکم بود و مسابقه تماس، همکاری و تحمل طالبان داغ بود. فرامین طالبان و حذف تدریجی افراد و اقشار غیرطالب از اداره و اجتماع، قاعده را دوباره تغییر داد و مخالفت با طالبان ثقل سیاست شد.

ادامه در صفحه ۵

**برگشت امارت و رونق مجدد مخالفت با طالبان**  
بعد از توافق‌نامه دوحه، مخالفت فعال علیه طالبان به پایین‌ترین سطح سقوط کرد. جنگ در برابر آن گروه ادامه داشت، اما بار جنگ را سربازانی بر دوش می‌کشیدند که پشت‌شان هر روز از حمایت سیاسی و لجستیکی خالی می‌شد. پسان‌ها معلوم بود که به استثنای اقلیتی از افسران و سربازانی که آگاهانه و با انگیزه سیاسی می‌جنگیدند، دیگر در میان نیروهای امنیتی نیز انگیزه ایستادن در برابر طالبان وجود نداشت. مخالفت و تبلیغات سیاسی از دستگاه دولتی نیز به تعدادی صدا و آدرس فردی تقلیل یافته بود و نشانه‌های سکوت نهادها، احزاب، سازمان‌ها و طبقات اجتماعی با نزدیک شدن به روزهای سقوط برجسته‌تر می‌شد. صداها و اعتراضات کوچکی که تا روزهای پایانی شنیده می‌شدند، در موج سنگین تبلیغات رسانه‌ای و دیپلماتیک چون واویلا و فریاد آدم‌های ناچار بی‌تأثیر بودند و جدی گرفته نمی‌شدند. پیش از آن که تفنگ‌ها خاموش شوند، روایت‌ها و بلندگوهای ضدطالبانی از کار افتادند.

توهم تغییر طالبان در خلق آن وضعیت نقش داشت. مردمی که میان دو سنگ آسیاب خشونت طالبان و



پس از سقوط طالبان در ۲۰۰۱ اقشار مختلف جامعه از نظم جدید استقبال کردند. مکاتب و دانشگاه‌ها لبریز گشتند، بازارها داغ و شهرها به‌سرعت کلان شدند.



# رونق اعتراض و کودرهبی



فرامین امارتی دوباره مخالفت با طالبان را زنده کرد. پیشگامی زنان در مبارزه با طالب حکایت از تغییر میدان سیاست و فرمای متفاوت داشت.

اکنون که دو سال از حاکمیت طالبانی می‌گذرد، جامعه به اقلیت کوچک طالب و مخالفان بسیار آن گروه تقسیم شده است. مخالفت با نظام طالبانی دوباره قاعده شده و طیف‌های گوناگون جامعه از سیاستمدار تا جنرال، کودک مکتبی تا استاد دانشگاه، خانم خانه تا معلم مکتب، کراچی‌وان تا راننده، خارجی و داخلی با نوعی مخالفت و حدود فاصله با گروه طالبان، به مخالفان جدی و غیرجدی نظام طالبانی دسته‌بندی می‌شوند. مخالفت با نظام طالبانی از آنانی که جبهه ضد طالبانی ساخته‌اند تا ماموران و مقام‌های خود طالب پراکنده است. جبهه‌داران براندازی آن رژیم را می‌خواهند و مخالفان درونی طالب و مقام‌های منتقد خواستار اصلاحات، تایید طالب و حمایت از سیاست‌های طالبانی حتا در رسانه‌های امارتی درز برداشته است و آنان به‌جای تایید برخی از سیاست‌ها می‌کوشند برای آن توجیه و بهانه بتراشند. بستن مکاتب، ممنوعیت کار زنان، پناه دادن به تروریستان خارجی و قبضه چوکی‌های مسلکی از سوی مولوی‌ها و قوماندانان کم‌سواد برای بخشی از فعالان رسانه‌ای و کارمندان امارت طالب نیز پذیرفتنی نیست و آنان با علم کردن اطاعت در امارت طالبانی، مخالفت فکری و همراهی سازمانی خود را اعلام می‌کنند.

حالا برای اکثر باشندگان افغانستان عبور از امارت طالبانی مساله اصلی است. خلاف آنچه در ظاهر می‌نماید، جدال واقعی بر سر چگونگی شکست طالبان و اعاده نظام مردمی است، نه چگونگی همکاری با آن گروه. حتا آنانی که در پی رسمیت امارت طالبند و کسانی که مخالفان مشهور طالب را به رفتن به افغانستان و تعامل با امارت طالبانی تشویق می‌کنند، این کار را راهی برای نجات از شر طالب می‌دانند و تبلیغ می‌کنند که تغییر طالبان از طریق تعامل ممکن است نه با جنگ و مخالفت. جامعه و محیطی را که طالبان برای مردم افغانستان می‌خواهند، برای اکثر ساکنان کشور، از جمله بخش بزرگ بدنه امارت طالب و افساری که از درون آن‌ها طالبان برخاسته‌اند، پذیرفتنی نیست. حکومت ملایمی که کشور را به مدرسه تبدیل کند، همه امور را با نظام مدرسه‌ای تنظیم نماید، و امارت و وزارت و ریاست را ملک انحصاری ملا بداند، برای افسار همسو با طالبان نیز جاذبه ندارد. حالا که مخالفت با طالبان مساله اصلی سیاست و جامعه شده، ظرفیت غیرطالبان در ایجاد بدیل در بته آزمون قرار گرفته است و سرنوشت ما را چگونگی مدیریت این جریان وسیع ضدطالبانی رقم خواهد زد.

## مخالفان بسیار و فقدان رهبری

فصل دوم قانون اساسی سال ۱۳۸۲، فصل مردم بود. مواد آن فصل در روشنی اعلامیه جهانی حقوق بشر، منشور سازمان ملل متحد و تجارب مبارزاتی مردم ما، به حقوق اساسی و وجایب شهروندان پرداخته بود. ممنوعیت تبعیض، برابری همه (مرد و زن) در برابر قانون، تصدیق حق حیات و آزادی، منع تعذیب و شکنجه، به رسمیت شناختن حق انتخاب و حق تاسیس نهادهای سیاسی و اجتماعی مواد اصلی آن فصل بود. آزادی تشکیل احزاب و سازمان‌های سیاسی بخش مهم آن قانون و جوهر نظام غیرطالبانی بود. این آزادی ظاهرا در چتر حمایت دولت‌های خارجی به‌قانون درآمده بود، اما حمایت خارجی شرط جانبی بود. نزدیک به یک قرن، برای چند نسل آزادی سیاسی و تشکل موضوع اصلی منازعات سیاسی بود، و از دوران مشروطه‌خواهان شخصیت‌ها و سازمان‌های بسیار برای این هدف رزمیده بودند. در سال ۱۳۸۲، تمام طرف‌های دخیل

و حمایت از تنظیم‌های خانواده‌گی و اندیوالی نیز در خدمت این نظر بود. از شکل‌گیری هر گونه حزب و سازمان سیاسی برخاسته از درون مردم هراس وجود داشت؛ اما نهادهای سیاسی نمای فاقد برنامه و ناتوان در بسیج پایدار و معنادار مردم برای پر کردن جای خالی سازمان‌ها و احزاب حمایت می‌شدند. این تنظیم‌ها و ان‌جی‌اوه‌های سیاسی از تنوع گرایش‌ها، تفاوت‌های طبقاتی و گوناگونی فرهنگی جامعه نماینده‌گی نمی‌کردند و با افسار، طبقات و گروه‌های اجتماعی رابطه سازمانی نداشتند. بیش‌تر آن‌ها نسخه‌های بدل یکدیگر بودند. انجمن‌ها، اتحادیه‌ها و نهادهای صنفی یا شکل نمی‌گرفتند و یا اگر ایجاد می‌شدند با تنظیم‌ها و ان‌جی‌اوه‌های سیاسی رابطه پایدار برقرار نمی‌توانستند تا خواسته‌های صنفی خود را پی‌گیری کرده و از این طریق، ستون‌های سیاسی احزاب ملی شوند.

این تقیصه باعث شده بود که مباحث و جدل‌های سیاسی در پارلمان، حکومت و رسانه‌ها بیش‌تر مواقع غیرعینی و بی‌ارتباط به زنده‌گی مردم باشد. بحث‌های انتزاعی نخبه‌گان به دل مردم چنگ نمی‌زد و خواسته‌های عینی مردم برای سیاست‌پیشه‌گان جاذبه نداشت. مردم حق رای، فرصت شغلی، دسترسی به خدمات، رفاه، امنیت و آزادی می‌خواستند؛ اما نخبه‌گان در جدل سهم‌گیری از منابع داخلی و کمک‌های خارجی، تعداد وزیران قومی، سهمیه‌های تنظیمی/خانواده‌گی، مصطلحات رسمی و تفاوت‌های زبانی را برجسته می‌کردند. فاصله میان توده مردم و نخبه‌گان سیاسی و در واقع دولت هر روز بیش‌تر می‌شد، تا جایی که در سال‌های آخر جمهوری اسلامی، دولت‌مردان پشت دیوارهای سمنتی و موتوره‌های زرهی، افغانستان دیگری ساخته بودند که به دبی، اسلام‌آباد، تهران و واشنگتن نزدیک‌تر از مارجه، پارون، خیرخانه و برچی بود.

پانزدهم اگست ۲۰۲۱ روز سقوط جمهوری اسلامی و پیروزی امارت طالبان ثبت شده است. سقوط واقعی بسیار پیش‌تر از آن رخ داده بود، و در آن روز آخرین پرده از روی رابطه حکومت بی‌مردم و ملت فاقد دولت و سازمان برداشته شد. طالبان قرارداد حاکمیت مردم فاقد رهبری را از تیکه‌دار جهانی گرفتند.

## عرصه نو رهبران تازه می‌خواهد

حریفان سیاسی صاحب نفوذ و نام‌دار طالب، آنانی که بعد از سقوط رژیم طالبان در سال ۲۰۰۱، حاکم شدند، در سال ۲۰۲۱ بسیار اسلحه، پول و دارایی داشتند. دستان آنان بیش از ظرفیت‌شان پر بود. تسلیحات ده‌ها میلیارد دلاری که به‌دست طالبان افتاده، پیش از سقوط در اختیار یا در دسترس اینان بود. اما به دلایلی که در بالا گفتیم، این حریفان، از مقام دعوی حاکمیت افتاده بودند و برای اویزان شدن به طالبان رقابت می‌کردند. عده‌ای با قوماندانان طالب، کسانی با رهبران پاکستان و برخی با منابع غربی در تماس بودند و برای آینده خود، خانواده و اطرافیان‌شان چانه می‌زدند. آنان در سال‌های پایانی جمهوری اسلامی از رابطه‌های حداقلی با مردم محروم شده بودند و در محیطی می‌زیستند که شباهت با وطن مردم نداشت. تعدادی در آخرین روزها تلاش ورزیدند به مردم پناه ببرند، سنگر بسازند، عسکر طلب کنند و به توده‌های میلیونی غیرطالب فرمان بسیج، ایستاده‌گی و مقاومت بدهند. اما زمان تغییر کرده بود. صدای آنان در کوهستان‌ها و دشت‌های پر از مردان و زنان ضدطالب نمی‌پیچید، دهان‌به‌دهان نمی‌شد و با فریاد مردم به پژواک بزرگ و فراگیر بدل نمی‌شد. سال‌ها دوری و زیستن در دو سوی دیوار حکومت، حتا آنانی را که زمانی در کنار رهبران جنگیده و عزیزان‌شان را از دست داده بودند، بیگانه ساخته بود. دوران تازه‌ای آغاز شده بود و برای ایستاده‌گی علیه طالبان به میدان و رزمندگان تازه نیاز بود.

رهبران سنتی تنظیم‌ها و سازمان‌های سیاسی ان‌جی‌اویی در دو سال گذشته ثابت کرده‌اند که دوران‌شان به‌سر رسیده و ظرفیت هماهنگی با شرایط را ندارند. آنان نتوانستند شعار، ابزار و روش کار خود را تغییر دهند. تعدادی با همان شعارهای دوران جهاد و

جنگ‌های داخلی کوشیدند به میدان برگردند، اما آن روابط از هم گسیخته بود و شعارهای قدیمی بسیار آزموده و کهنه‌تر از آن شده بودند که جنبشی در جامعه خلق کنند. برخی با تصور این که وارد مرحله تازه‌ای از پروژه قدیمی شده‌اند، به شیوه‌ای که در دوران جهاد در پشاور یا در دوره جمهورییت در کابل عمل کرده بودند، اساسنامه و اعلامیه‌ای ترتیب داده و حزب و سازمان سیاسی ساختند. تعدادی از این احزاب و سازمان‌های تازه تنها به بیانیه اعلام وجود خلاصه شدند و دیگر خبری از آن‌ها نشد. عده‌ای حتا اعلامیه تازه و نام جدید را نیز ضرورت ندیدند و احزاب و سازمان‌های خانواده‌گی و انحصاری را با خود به کشورهای بیگانه برده و از آدرس آن‌ها به مصاحبه و بیانیه مجازی ادامه دادند. صاحبان این احزاب و سازمان‌ها هنوز ادعای نماینده‌گی دارند، تعدادی به‌راستی صاحب نفوذ قومی یا سمتی نسبی‌اند. اما در شرایط کنونی آن نفوذ را به‌آسانی نمی‌توانند به نیروی سیاسی بدل کنند. چرا که رشته‌های روابط گسیخته و نسل تازه‌ای با خواسته‌ها و روابط متفاوت در جامعه ظهور کرده‌اند که بسیار روشن‌تر از اینان مخالف طالبانند و مطالباتی دارند که اگر روزی سازمان‌یافته و جدی مطرح شوند، به سینه رهبران تنظیمی و سازمان‌های ان‌جی‌اویی نیز چون طالبان دست رد خواهند زد.

احتمال پیوستن رهبران سنتی بازمانده از جمهوری اسلامی به امارت طالبانی و ایجاد اتحاد تازه‌ای از محافظه‌کاران زیاد است. برای خیلی از کلان‌های دوره جمهورییت مخالفت با طالبان تاکتیکی برای حفظ سرمایه و اعتبار شخصی است. آنان خواهان تغییر نیستند، بلکه ترجیح می‌دهند نظم موجود با تعدیاتی که در آن دارایی‌ها و مقام نماینده‌گی/تیکه‌داری سیاسی قومی، سمتی و مذهبی‌شان حفظ شود، پایدار بماند. ترس انتقال رهبری به نسل تازه‌ای از فعالان و به حاشیه رانده‌شدن فرزندان و نواسه‌های رهبران سنتی و یا برهم خوردن قاعده‌های سیاسی چند دهه گذشته برای گروهی از کلان‌هایی که هنوز خود را آدرس اصلی مخالفت و مذاکره با طالبان می‌خوانند، جدی است. این ترس احتمال سازش و همکاری آنان در ایجاد حکومت «همه‌شمول» طالبانی را افزایش می‌دهد. فشار و هدایت خارجی برای راندن اینان در موضع سکوت و انتظار کنونی و مشارکت در حکومت «همه‌شمول» احتمال جدی است؛ اما علت اصلی در فاصله‌ای است که این رهبران از منابع محلی قدرت خود گرفته‌اند.

مخالفت با طالب امروز قاعده و ثقل تازه سیاست شده است. همه نیروها و افسار غیرطالب جامعه روی عبور از این امارت توافق دارند؛ اما عبور برای هر بخشی از جامعه و هر گروه سیاسی معنایی دارد. زنان و دختران، کارگران و دهقانان، سربازان ارتش فروپاشیده، جنرالان و صاحب‌منصبان، فعالان مدنی و رسانه‌ها، تحصیل کرده‌گان و متخصصان همه می‌خواهند وضعیت کنونی تغییر کند. این ناراضی‌بندی جمعی از امارت طالبانی زمین مبارزه را به‌زودی هموار خواهد کرد و با گذشت زمان ابهام و سردرگمی کاهش خواهد یافت. آن‌گاه رهبری تازه‌ای از درون جامعه برخواید خاست. تنها چیزی را که به یقین می‌توان گفت تغییر است. جامعه بدون شک تحولات تازه‌ای را در آستین دارد، و این تحولات ما را به گذشته برنخواهد گرداند. از هر مسیری اگر از طالبان عبور کنیم، به رهبری زورمندان پیش از طالبان نخواهیم رسید. شقاق‌های بازمانده از دوران جمهورییت و تبلیغات تنظیمی هنوز زنده است و عده‌ای تصور می‌کنند که تحولات آینده بر درزهای آن منازعات شکل خواهد گرفت و اتفاق تازه‌ای را نمی‌توان انتظار داشت. اما زیبایی حیات اجتماعی و سیاسی بشر در احتمالات بی‌پایان و مسیرهای پیش‌بینی‌ناپذیر آن است. نشانه‌های بسیاری از بلوغ اجتماعی و ملی ما به‌چشم می‌آید. دوره آشوب طالبانی دیر نخواهد ماند، و فصل تازه‌ای از کار و پیکار فرا خواهد رسید. عرصه تازه، سازمان‌ها و رهبران تازه را به‌همراه خواهد آورد.



در سال‌های آخر جمهوری اسلامی، رهبران سیاسی در درون محوطه‌های حفاظت‌شده وطن دیگری ساخته بودند که با وطن مردم شباهتی نداشت.

در سیاست آن زمان، به اصل آزادی ایجاد تشکل‌های سیاسی گردن نهادند و آن را شرط رشد نظام مردم‌سالار خواندند. اما، در عمل حزب‌سازی و آزادی سیاسی به مسیری نرفت که منجر به تقویت مردم‌سالاری و در نتیجه تقویت پایه‌های دولت در درون جامعه شود.



قانون اساسی سال ۱۳۸۲ حق تشکل و فعالیت سیاسی را رسمیت بخشیده بود و در روشنی آن قانون احزاب سیاسی در سال ۱۳۸۸ تصویب شد.

در وب‌سایت وزارت عدلیه افغانستان آخرین فهرست احزاب رسمی هنوز موجود است. براساس آن جدول، هفتادوسه حزب سیاسی در سال ۲۰۲۱، فعال نشان داده شده‌اند. بیش‌تر فهرست را نام احزابی با پسوند اسلامی پر کرده است. تنظیم‌های جهادی بازی‌گران اصلی دوره جمهوری اسلامی بودند که در فاصله ۲۰۰۱ تا ۲۰۲۱ به ده‌ها شاخه تقسیم شده بودند و هر مدعی کلان چوکی، حزبی را چون ان‌جی‌او یا شرکت ثبت کرده بود. زمانی تعداد این احزاب به ۱۱۰ رسیده بود و صدها آدم مطرح و صاحب نفوذ آن سال‌ها، رییس یا معاون یک حزب سیاسی بودند. براساس قانون احزاب سیاسی افغانستان که در سال ۱۳۸۸ نافذ شده بود، هر حزب باید کم‌از کم ۱۰ هزار عضو و در ۲۰ ولایت دفتر فعال می‌داشت. اگر به‌راستی آن ۱۱۰ و ۷۳ حزب هرکدام بیش از ده‌هزار تن عضو و در ۲۰ ولایت دفتر فعال می‌داشت، دولتی که به‌گونه‌ای در آن مشارکت داشتند، بسیار قوی می‌شد و با توافق‌نامه دولت خارجی یا تهدید شورشیان فاقد آجندای سیاسی و برنامه دولت‌داری نمی‌لرزید، و با رفتن عساکر خارجی یک‌شبه فرو نمی‌پاشید. به احتمال زیاد، هیچ یکی از آن‌ها حزب نبود و بیش‌ترشان حتا ویژه‌گی‌های حداقلی یک سازمان سیاسی را نداشتند. مهم‌ترین و پرنفوذترین آن‌ها تنظیم‌های قومی، جمعیت‌های ولایتی و تشکیلات خانواده‌گی بودند که به دلیل سوابق سیاسی رهبر و تعدادی از اعضا به منابع مالی و چوکی‌های دولتی دسترسی داشتند، و می‌توانستند از ولایات کاپی تذکره و امضا جمع‌آوری کرده و برگزاری جلسات و گردهمایی‌هایی را در برخی از مناطق تمویل کنند. سنت تنظیمی و سیاست ان‌جی‌اویی با تبلیغات ضد حزبی همراه بود. عده‌ای از رهبران جمهوری اسلامی باور داشتند که آزادی تشکل و حزب‌سازی در دهه ۱۳۴۰ هجری خورشیدی، مشهور به دهه دموکراسی، بی‌موقع و مایه شورش‌ها و انقلاب‌هایی بود که کشور را ویران کرد. ازاین‌رو، ماموریت اصلی خود را آب‌پاشی بر شعله‌های تحزب و سازمان‌گرایی دانسته و می‌گفتند که نسل نو باید به‌جای پرداختن به سیاست و سازمان‌یابی، مهارت بیاموزد و از امور سیاسی دوری جوید. این دیدگاه در دانشگاه‌ها، ادارات دولتی، رسانه‌ها و محافل رسمی تبلیغ می‌شد. تسهیل ان‌جی‌اوغرای سیاسی





## خروج امریکا و دورنمای رابطه آن با طالبان

کج شجاع‌الدین امینی

تاکید می‌کرده است. دولت بایدن در برابر سقوط دولت پیشین افغانستان و برگشت مجدد طالبان به قدرت، موضع خنثا اختیار کرد. از نیمه آگست ۲۰۲۱ بدین سو موضع دولت بایدن در برابر طالبان استوار بر راهبرد تعامل بوده و به نحوی کوشیده است تا از اعمال فشار بر این گروه بپرهیزد.

**چرا امریکا به خروج از افغانستان رضایت داد؟**  
خروج امریکا از افغانستان یکی از خبرسازترین حوادث قرن به حساب می‌رود. انتظار این نبود که بیست سال حضور امریکا در افغانستان منجر به فروپاشی نظامی شود که حمایت از آن را برعهده داشت. از خروج امریکا از افغانستان روایت‌های گوناگونی ارایه می‌شود. برخی گمان می‌کنند که امریکا پیش‌بینی نکرده بود که خروجش از افغانستان منجر به سقوط جمهوری و برگشت مجدد طالبان می‌شود. تعدادی معتقدند که امریکا به‌گونه عامدانه از افغانستان خارج شد و پروایی به نتیجه خروجش نداشت تا به مأموریت‌های اصلی‌اش در سایر نقاط دنیا خوب رسیده‌گی کند. همچنان برخی فکر می‌کنند که جنگ افغانستان به بن‌بست خورده بود و امریکا پیروزی بر طالبان را ناممکن می‌دید و لذا چاره‌ای نیافت جز خروج از افغانستان. براساس این پندار، دولت افغانستان مکلف به دفاع از خود بود و امریکا در زمینه کمتر تقصیر دارد.

برای روشن شدن دلایل احتمالی خروج امریکا از افغانستان، توجه به چند نکته حایز اهمیت است:  
**۱- سقف بلند هزینه، فقدان نتیجه و اتخاذ راهبرد «موازنه از راه دور»**  
چیزی که برای شهروندان امریکایی آزاردهنده بود، حضور امریکا در افغانستان با هزینه بلند و دستاورد اندک بود. هزینه حضور امریکا در افغانستان روزتاروز افزایش می‌یافت، ولی محصول آن چیزی نبود که امریکا، دولت افغانستان و شهروندان هر دو کشور انتظار داشتند. به مهم‌ترین عامل حضور امریکا در افغانستان که مبارزه با تروریسم بود، توجه شود.

به پروسه صلح. به این منظور، زلمی خلیل‌زاد در سپتامبر ۲۰۱۸ به‌حیث نماینده ویژه ایالات متحده امریکا در امور صلح افغانستان تعیین شد. امریکا و طالبان در غیبت دولت پیشین افغانستان، پس از ۱۱ دور و ۱۸ ماه گفت‌وگوی روبه‌رو در قطر، در نهایت در ۲۹ فبروری ۲۰۲۰ موفق به امضای توافق‌نامه‌ای شدند که به «توافق‌نامه دوحه» موسوم گشت. حاصل مهم این توافق‌نامه خروج کامل نیروهای نظامی ایالات متحده از افغانستان، سقوط نظام جمهوری و روی کارآمدن مجدد طالبان بود.

اعزام نیرو به کشور را کاهش داد. مهم‌ترین ایرادی که بر دولت بوش تا از سوی مقام‌های امریکایی به‌ویژه دموکرات‌ها وارد می‌شود، حمله نظامی به عراق به ازای بی‌توجهی به افغانستان بود. در عصر بوش، راهبرد امریکا در افغانستان تهاجمی و مبتنی بر رویکرد نظامی-امنیتی بود.

**۲- دولت باراک اوباما (۲۰۰۹-۲۰۱۶)**  
اوباما، افغانستان را در متن سیاست خارجی کشورش قرار داد؛ چون دموکرات‌ها در آغاز مخالف حمله نظامی امریکا به عراق بودند. اوباما در کنار جنگ با تروریسم (القاعده)، صلح با طالبان را نیز در محور توجه قرار داد. اولین بار در زمان او بود که ایده صلح با طالبان مطرح شد و دفتر سیاسی برای این گروه در سال ۲۰۱۳ در قطر ایجاد گردید. اوباما در آغاز رقم نیروهای امریکایی در افغانستان را افزایش داد و بعدتر طرح کاهش مرحله‌وار نیروها و سپردن مسوولیت‌های امنیتی به نیروهای افغان را روی دست گرفت. نگاه دوباره امریکا به افغانستان، نتیجه مطلوب در پی نداشت؛ چون رابطه حامد کرزی با دولت اوباما به‌ویژه پس از انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۰۹، شکرآب شد. طرفین در برخورد با تروریسم نگاه متفاوت داشتند. کرزی مخالف عملیات شبانه، تلاشی خانه‌ها و انجام عملیات هوایی از سوی نیروهای خارجی بود و ادعای می‌کرد که روستاهای افغانستان پناه‌گاه تروریسم نیست، بل پناه‌گاه تروریسم در پاکستان است؛ ولی دولت اوباما، پاکستان را نسبت به افغانستان بیشتر قدر می‌داد و لذا به درخواست کرزی چندان توجهی نمی‌کرد. این در حالی بود که اسامه بن لادن، رهبر گروه القاعده، در پاکستان از سوی دولت اوباما در می ۲۰۱۱ به قتل رسیده بود. دولت اوباما، علت گسترش تروریسم در افغانستان را فساد در دولت حامد کرزی می‌دانست، نه حمایت پاکستان از طالبان. همچنان امریکایی‌ها پس از سال ۲۰۱۳ تمایل نداشتند که طالبان را تروریست خطاب کنند و حتی کار به جایی رسیده بود که جنگ دولت کرزی با طالبان را منازعه «میان‌افغانی» می‌خواندند.

**۳- دولت دونالد ترامپ (۲۰۱۶-۲۰۱۹)**

ترامپ با شعار پایان دادن به جنگ طولانی و هزینه‌بر افغانستان، وارد کارزار انتخاباتی امریکا شد و این شعار مقبول نظر شهروندان امریکایی قرار گرفت. ولی پس از پیروزی در دوراهی اعزام و خروج نیرو قرار گرفت؛ چون جغرافیای تحت اشغال طالبان روز تا روز وسعت پیدا می‌کرد. لذا، دولت ترامپ خروج از افغانستان را در اولویت سیاست خارجی‌اش قرار داد، اما مشروط به شرایطی از جمله تن دادن طالبان

ایالات متحده امریکا در ۱۷ اکتبر ۲۰۰۱ با مجوز شورای امنیت سازمان ملل متحد به افغانستان حمله نظامی کرد. هدف این حمله، نابودی تروریسم به‌ویژه گروه القاعده خوانده شد. مهم‌ترین پیامد آن، فروپاشی امارت طالبان و پی‌افکندن نظم جدید سیاسی در افغانستان براساس فیصله کنفرانس بن بود. البته این حمله، فروپاشی امارت طالبان را به دنبال داشت، اما گروه طالبان چون بازیگر مهم جنگ و سیاست باقی ماند. امریکا و متحدان آن در ایجاد نظم نوین پس‌اطالبانی در افغانستان نقش مهم ایفا کردند. حتی رقیبان امریکا در منطقه از ایجاد این نظم حمایت کردند. شاید مهم‌ترین عیبی که بتوان بر کنفرانس بن وارد کرد، غیبت طالبان باشد که از این گروه دعوت نشده بود. محصول این کنفرانس چیزی بود که در تاریخ افغانستان پیشینه نداشته است: نظام جمهوری که به الزامات دموکراتیک اهمیت می‌داد.

نظام جمهوری بیست سال تمام از سوی دنیا به‌ویژه امریکا و متحدان آن حمایت شد. حتی کشورهای رقیب امریکا به دوام و بقای جمهوری رضایت می‌دادند. اگر برخی کشورها، احیاناً نارضایتی در دل داشتند، ناشی از حضور درازمدت نظامی امریکا در افغانستان بود، نه نظام جمهوری. پس از چندی، اراده امریکا در جنگ علیه تروریسم به سستی گرایید و سخن از صلح با طالبان، خروج نیروهای امریکایی از افغانستان و ضرورت سپردن مسوولیت‌های امنیتی به نیروهای امنیتی افغان به میان آمد. تداوم و تکمیل این روند، منجر به فاجعه نیمه آگست ۲۰۲۱ شد؛ فروپاشی جمهوری و برگشت مجدد طالبان به قدرت.

این نوشته در پی ارایه پاسخ به دو پرسش است:  
**۱- چرا امریکا به خروج از افغانستان رضایت داد؟**  
دورنمای رابطه امریکا با طالبان چگونه خواهد بود؟  
قبل از ورود به مبحث اصلی، نیاز است تا به چگونه‌گی حضور امریکا در افغانستان بین سال‌های ۲۰۰۱-۲۰۲۱ به‌گونه اختصار پرداخته شود:

**۱- دولت جورج بوش (۲۰۰۱-۲۰۰۸)**

بوش با شعار نابودی تروریسم به‌ویژه گروه القاعده و ذیل نام «عملیات آزادی پایدار» به افغانستان حمله نظامی کرد؛ حمله‌ای که پیروزی در پی داشت و شاید بتوان گفت هیچ کشوری حتماً رقیبان امریکا با آن مخالفت نداشتند. عامه مردم در افغانستان نیز از فروپاشی امارت طالبان به واسطه حمله نظامی امریکا استقبال کردند. دیری نگذشت که تمرکز دولت بوش از افغانستان دور شد و به عراق حمله نظامی کرد. حمله نظامی ایالات متحده به عراق در ۲۰۰۳، تمرکز این کشور از افغانستان را برکنند و سطح کمک‌ها و

جدول ۱: ۱۱ دور و ۱۸ ماه گفت‌وگوی صلح میان طالبان و ایالات متحده امریکا

دوره	زمان	مکان	طرفین
۱	۱۲ اکتبر ۲۰۱۸	دوحه قطر	امریکا و طالبان
۲	۱۶ نوامبر ۲۰۱۸	دوحه قطر	امریکا و طالبان
۳	۱۷ دسامبر ۲۰۱۸	ابوظبی امارات	امریکا، طالبان، عربستان، پاکستان
۴	۱۹ جنوری ۲۰۱۹	دوحه قطر	امریکا و طالبان
۵	۲۵ فبروری ۲۰۱۹	دوحه قطر	امریکا و طالبان
۶	۱۹ می ۲۰۱۹	دوحه قطر	امریکا و طالبان
۷	۲۹ جون ۲۰۱۹	دوحه قطر	امریکا و طالبان
۸	۳ آگست ۲۰۱۹	دوحه قطر	امریکا و طالبان
۹	۲۲ آگست ۲۰۱۹	دوحه قطر	امریکا و طالبان
۱۰	۷ سپتامبر ۲۰۱۹	دوحه قطر	امریکا و طالبان
۱۱	۲۰ جنوری ۲۰۲۰	دوحه قطر	امریکا و طالبان

می‌توان دریافت که در این زمینه نه‌تنها موفقیت حاصل نشده، بل ناکامی نصیب امریکا شده است. پس از آن که بوش روی به جانب عراق کرد، طالبان از نو در روستاهای دورافتاده سر برآوردند و به حملات خود آغاز کردند. پاکستان که مدتی خاموش بود، از نو فعال شد و چون گذشته به حمایت از طالبان شتافت.

ادامه در صفحه ۷

**۴- دولت جو بایدن (۲۰۲۰-۲۰۲۱/۰۸/۱۵)**  
خروج امریکا از افغانستان در محور سیاست خارجی جو بایدن قرار گرفت. او به تنها ماده‌ای از توافق‌نامه دوحه که به‌گونه کامل پایبندی نشان داد، خروج کامل نیروهای امریکایی از افغانستان بود. گفته می‌شود زمانی که برنامه کاهش تدریجی نیروها از سوی دولت اوباما اعلام شده بود، بایدن یکی از کسانی بوده که در آن زمان بر خروج کامل از افغانستان





## خروج امریکا و دورنمای...

دولت امریکا هم‌روزه میلیون‌ها دلار به مصرف می‌رساند و نیروهای نظامی‌اش را در میدان‌های جنگ از دست می‌داد، ولی جغرافیای تحت سلطه طالبان بیشتر وسعت پیدا می‌کرد. شهروندان امریکایی زمامداران این کشور را در معرض پرسش قرار می‌دادند تا جنگی را که به بن‌بست خورده است، پایان دهند. از این رو، اوباما در دور دوم انتخابات و بعدتر ترمپ و بایدن هر سه بر خروج از افغانستان تأکید می‌کردند. البته عامل دیگری که روند مبارزه با تروریسم پس از عصر بوش را به بن‌بست کشانده بود، اختلاف دیدگاه میان دولت حامد کرزی و امریکایی‌ها بود که در فوق تذکر رفت.

امریکا اصولاً برای نابودی القاعده که آن را گروه تروریستی می‌داند، به افغانستان آمده بود، نه لزوماً طالبان. رنگین دادفر اسپنتا در کتاب خاطراتش به نام «سیاست افغانستان؛ روایتی از درون» می‌نویسد: «دانیلون، مشاور امنیت ملی اوباما، خطاب به حامد کرزی گفت: طالبان از دید ما دیگر یک گروه تروریستی نیستند... کرزی پرسید: از نظر شما اگر یک گروه از طالبان به یک مکتب در کابل حمله کند و بچه‌های ما را به گروگان بگیرد، این تروریسم است؟ دانیلون گفت: نه، این کار شماس است که با آن‌ها چگونه برخورد می‌کنید. امریکا مداخله نمی‌کند.»

قتل اسامه بن لادن، رهبر القاعده، در می ۲۰۱۱ از سوی نظامیان امریکایی در پاکستان، سنگینی مسوولیت مبارزه با تروریسم در افغانستان را تا جایی از دوش ایالات متحده برداشت. همین بود که دولت اوباما برنامه کاهش تدریجی نیروهای امریکایی از افغانستان را روی دست گرفت، در حالی که در آغاز پیروزی‌اش در انتخابات با اعزام ۳۰ هزار سرباز تازه‌نفس به افغانستان رقم نیروهای امریکایی را به ۱۰۰ هزار تن افزایش داده بود.

مقام‌های امریکایی در نیمه‌های عمر حضور این کشور در افغانستان دریافته بودند که مداخله نظامی به شیوه‌ای که در ۲۰۰۱ انجام شد، اشتباه بوده است. بدتر از آن اشتباهی بود که در حمله به عراق در ۲۰۰۳ مرتکب شدند. حمله نظامی به افغانستان و عراق را بسیاری از متفکرانی که در تنظیم دستگاه سیاست خارجی امریکا نقش دارند، اشتباه می‌دانند و آن را با اشتباه جنگ این کشور در ویتنام یکسان می‌انگارند. امریکا برای آن که بتواند سقف بلند هزینه و کشتار نیروهای نظامی‌اش را پایین آورد، چاره‌ای نداشت جز خروج از افغانستان. راه بدیلی را که امریکا برای فعلاً انتخاب کرده است، گزینش راهبر «موازنه از راه دور» است که به آن «موازنه فراساحلی» نیز گفته می‌شود. اتخاذ این راهبر برای امریکا متضمن کمترین هزینه نظامی-اقتصادی است. این راهبر، امریکا را به پرهیز از ورود مستقیم به جنگ‌های هزینه‌بر، زمان‌بر و بی‌نتیجه ترغیب می‌کند، مگر این که منافع حیاتی امریکا مستقیماً در معرض خطر قرار گیرد. براساس این راهبر، امریکا در هیچ جنگی به گونه مستقیم ورود نمی‌کند، بلکه مسوولیت را به متحدان منطقه‌ای خود می‌سپارد. اتخاذ این راهبر لزوماً به این مفهوم نیست که امریکا نقش منفعلانه در محیط بین‌الملل را اختیار کند. تفاوت این است که از مداخله مستقیم می‌پرهیزد، ولی به گونه

**قتل اسامه بن لادن، رهبر القاعده، در می ۲۰۱۱ از سوی نظامیان امریکایی در پاکستان، سنگینی مسوولیت مبارزه با تروریسم در افغانستان را تا جایی از دوش ایالات متحده برداشت. همین بود که دولت اوباما برنامه کاهش تدریجی نیروهای امریکایی از افغانستان را روی دست گرفت.**

از ۱۹۴۵ تا ۱۹۹۱ حضورش در سایر کشورها را ذیل شعار مبارزه با «کمونیسم» معنا می‌کرد. این کشور پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سابق، به رقیب جدید نیاز داشت که حادثه ۱۱ سپتامبر برایش تدارک دید: تروریسم. لذا امریکا با شعار مبارزه با تروریسم وارد افغانستان، عراق و برخی کشورهای دیگر شد. این کشور با کشتن دور رهبر القاعده (اسامه بن لادن و ایمن الظواهری)، بستن پیمان صلح با طالبان و خروج از افغانستان، غایله تروریسم را تقریباً پایان یافته می‌داند و اکنون به رقیب دیگری نیاز دارد که چین برایش فراهم کرده است: هژمونیسم. بر این اساس، امریکا منبع تهدید را در جای دیگری می‌بیند: هژمون‌خواهی قدرت‌های بزرگی چون چین و روسیه. در حالی که امریکا، قبل از این، تروریسم را منبع تهدید می‌دید، حالا به تبع تغییر منبع تهدید، محل تهدید نیز تغییر کرده است. قبل بر این، محل تهدید، افغانستان بود، حالا خاور دور است؛ جایی که چین حضور سنگین دارد.

مقام‌های امریکایی به این نتیجه رسیده‌اند که با حضور پرهزینه در افغانستان نمی‌شود توسعه‌طلبی چین و سایر رقیبان را مهار کرد. باری جو بایدن گفته بود: «دو رقیب راهبردی امریکا، روسیه و چین هستند که مایلند امریکا میلیاردها دلار از منابع خود را صرف ثبات‌سازی در افغانستان کند. نفع‌برنده‌گان اصلی جنگ افغانستان فقط چین و روسیه هستند.» این پندار امریکایی‌ها تا جایی درست به نظر می‌خورد. کشورهای منطقه در افغانستان ثبات می‌خواهند تا تروریسم از مرزهای این کشور به بیرون صادر نشود که حضور امریکا در افغانستان این خواست کشورهای منطقه را برآورده می‌ساخت. چین با حضور امریکا در افغانستان و در سایه چتر امنیتی ایجادشده به واسطه این کشور، خوب می‌توانست اهداف اقتصادی‌اش را دنبال کند، بدون آن که هزینه سنگینی بپردازد. امریکا برای مهار چین، سکناگزیدن در خاور دور را کم‌هزینه‌ترین و در عین حال کارآمدترین راه می‌داند؛ چون در آن جا متحدان قوی دارد و همچنان سقف مصارف پایین است. در حالی که در افغانستان با هزینه گزاف به جای مهار چین، به‌گونه ناخواسته به تقویت آن یاری می‌رساند. به‌تازگی در ۲۴ جولای سال روان، سفارت چین در جاپان اعلام کرد که طرح گسترش ناتو به سمت آسیا-اقیانوسیه مخرب است و از جاپان خواست که تعامل آن کشور با ناتو نباید به امنیت منطقه آسیب زند. این نشان می‌دهد که امریکا برای مهار چین در هم‌سویی با متحدانش کمر بسته است.

فعالانه وضعیت را از دور رصد می‌کند و با حمایت از متحدانش و سپردن مسوولیت به آن‌ها، اهداف خود را دنبال می‌کند. قوت این راهبر در این است که امریکا با هزینه اندک، نفع زیاد را از آن خود می‌کند. روشن‌ترین نمونه توسل جستن ایالات متحده به راهبر «موازنه از راه دور»، سیاست «دوستونی» ریچارد نیکسون، رییس جمهور این کشور در عصر جنگ سرد بود. نیکسون، برای آن که بتواند از راه دور به مهار شوروی در خاورمیانه نایل شود، «سیاست دوستونی» را در پیش گرفت. آن سیاست از دور توسط امریکا و در خاورمیانه از سوی عربستان و ایران عصر پهلوی عملیاتی می‌شد که هدف آن مهار شوروی و متحدان منطقه‌ای آن بود. البته عربستان و ایران از سوی ایالات متحده حمایت می‌شدند و در آن زمان بود که ایران از سوی این کشور، «ژاندارم منطقه» خوانده شد. عملیاتی‌سازی آن سیاست با هزینه اندک برای مهار شوروی و متحدان آن، موفق از آب درآمد. شایان ذکر است که ایران نسبت به عربستان، سهم بیشتر را در عملیاتی‌سازی «سیاست دوستونی» ایفا می‌کرد؛ چون از سوی امریکا حمایت همه‌جانبه می‌شد.

حمله نظامی امریکا به افغانستان و عراق، راهبر «موازنه از راه دور» را نقض کرد و ضمن آن که هزینه گزافی را متوجه امریکا ساخت، وجاهت این کشور در دنیا را نیز آسیب زد. امریکا پس از خروج از افغانستان، ممکن است به این راهبر از نو توسل جسته باشد تا شاید ضمن کاستن هزینه، به‌ساده‌گی بتواند به اهدافش نایل آید. اکنون، پرسش این است که متحد امریکا در افغانستان برای عملیاتی‌سازی راهبر «موازنه از راه دور» گروه طالبان خواهد بود؟ شکی وجود ندارد که گروه طالبان به نمایندگی از ایالات متحده می‌خواهد این راهبر را در افغانستان و آسیای مرکزی عملیاتی سازد که چگونه‌گی آن در ذیل در بند ۲ توضیح داده می‌شود.

جدول ۲: میزان تلفات نیروهای امریکایی در جنگ افغانستان

کشته و زخمی	کشته	زمان	زخمی	
			مجموع	علت
۱۴۰۹	حین درگیری			
۴۹۷	بر اثر جراحت	۱۷ اکتبر ۲۰۰۱ - ۱۷ اپریل ۲۰۲۰	۲۴۳۹	
۵۳۳	رویداد غیرنبرد			

**۲- گذار از مهار تروریسم به سوی مهار هژمونیسم**  
امریکا برای مداخله در سایر کشورها و مهار رقیبانش، کوشیده است به ابزارهای مشروعیت‌بخش توسل جوید تا از یک سو افکار عامه در داخل امریکا را قناعت دهد و از دیگر سو، افکار عامه در دنیا در جهت مخالف این کشور هدایت نشود. ایالات متحده

را تجهیز می‌کردند. گفته ایشان به چیزی دلالت نمی‌کند جز اولویت مهار روسیه به واسطه اوکراین برای امریکا، به جای توجه به حفظ جمهورییت در افغانستان. بحران اوکراین در سال ۲۰۱۴ کلید خورد و در ۲۰۲۲ وارد دور تازه‌اش شد. شکی نیست که شروع کاهش تدریجی نیروهای امریکایی از افغانستان و سپردن مسوولیت‌های امنیتی به نیروهای افغان در ۲۰۱۴، به اشغال جزیره کریمه از سوی روسیه در همان سال، ربط داشته باشد. همزمانی این دو اتفاق مهم، سازمان‌یافته به نظر می‌خورد.

امریکا نه یک بار که بارها متحدانش را به خاطر دست‌یافتن به اهداف بزرگ‌تر فدا کرده است. در زمینه به یک نمونه تاریخی اشاره می‌شود. ایران پهلوی که «ژاندارم منطقه» از سوی امریکا خوانده می‌شد، در معرض تندباد انقلاب اسلامی قرار گرفت. امریکا در آن زمان غرق مذاکرات صلح میان اسرائیل و مصر در کمپ دیوید بود. به جیمی کارتر خبر رسید که وضعیت در ایران از کنترل خارج می‌شود و چه کاری باید انجام داد؟ کارتر گفت: «به شاه اطمینان دهید که امریکا در کنار ایران ایستاده است، ولی اگر بتواند با مخالفتش سازش کند، خوب است.» در آن برهه، صلح میان اسرائیل و مصر اهمیت بیشتر از بقای ایران پهلوی برای امریکا پیدا کرده بود. در نتیجه بی‌اعتنایی دولت کارتر، نظامی در ایران روی کار آمد که ۴۳ سال تمام است با امریکا خصومت می‌ورزد. خواندن این صحنه، خواننده را به یاد انتخاب طالبان برای مهار چین و روسیه از سوی امریکا به جای جمهورییت در نیمه اگست ۲۰۲۱ در افغانستان می‌اندازد.

در بیخ گوش ایران همین که یک گروه به‌شدت ایدیولوژیک سنی که با شیعیان میانه خوب ندارد، بر سریر قدرت نشسته، برای امریکا کافی است. برای ایران حضور نیروهای امریکایی خوش‌آیند نبود، ولی انتظار لحظه‌ای را نداشت که طالبان در افغانستان به‌گونه کامل قدرت را در انحصار گیرند. ایران تا این‌دم کوشیده است تا جایی انعطاف‌پذیری ایدیولوژیک در برابر طالبان نشان دهد، اما به سخن طالبان مبنی بر این که امنیت ایران از خاک افغانستان تهدید نمی‌شود، باور ندارد.

درست است که امریکا برای مهار چین بر خاور دور و برای مهار روسیه بر اوکراین تمرکز کرده، اما به این مفهوم نیست که افغانستان را به میدان خیز رقیبانش تبدیل کرده باشد. برای فعلاً طالبان به‌مثابه حافظ منافع ایالات متحده در افغانستان کار می‌کنند. ضمن آن که برای کشورهای منطقه خطر بزرگی هستند، امریکا با استفاده از این گروه می‌تواند به‌ساده‌گی راهبر «موازنه از راه دور» را که در فوق شرح آن رفت، با کمترین هزینه عملیاتی سازد؛ به این معنا که روسیه را ضمن درگیر کردن با بحران اوکراین، از ناحیه افغانستان نیز برایش نگرانی ایجاد می‌کند. همچنان با دوام وضعیت موجود از حجم بلندپروازی‌های اقتصادی چین می‌کاهد؛ چون زمانی که دولت مشروع در افغانستان وجود نداشته باشد، چین به‌راحتی نمی‌تواند به رونق تجارتش ادامه دهد. علاوه بر آن، موجودیت طالبان در افغانستان، به اویغورهای مسلمان جسارت می‌دهد تا علیه منافع چین تحرک داشته باشند.

اگر فرض را بر این بگذاریم که طالبان حافظ منافع امریکا در افغانستان نیستند، بازهم این گروه به خودی خود برای کشورهای منطقه چالش است تا فرصت. یکی از عواملی که امریکا تا این‌دم از شناسایی طالبان اجتناب ورزیده است، جلوگیری از تبدیل شدن افغانستان به مکان امن برای رقیبانش است. امریکا دوست دارد افغانستان همچنان به‌مثابه تهدید بماند. چین و روسیه فکر می‌کنند که امریکا از روی تعمد فضا را برای تروریست‌ها باز گذاشته است. راز این که کشورهای منطقه چند بار خواستار شناسایی طالبان به‌گونه ضمنی شدند، این است که حداقل به این گروه مشروعیت داده شود تا تکلیفش با دنیا روشن شود و خطر حملات تروریستی از ناحیه افغانستان علیه منافع آن‌ها کاهش یابد.

ادامه در صفحه ۸



## خروج امریکا و دورنمای...

جدول ۳: دیدارهای مستقیم نمایندگان امریکا با طالبان پس از نیمه اگست ۲۰۲۱

زمان	مکان	طرفین	
		طالبان	امریکا
۹ اکتبر ۲۰۲۱	دوحه	هیات به ریاست مولوی امیرخان متقی	هیات به ریاست وندی شرم، معاون وزیر خارجه
۱۸ اکتبر ۲۰۲۲	دوحه	عبدالحق وثیق، رئیس استخبارات	توماس ویست و دیوید کوهن، معاون سازمان سیا
۸ نوامبر ۲۰۲۲	ابوظبی	مولوی محمدیعقوب، سرپرست وزارت دفاع	توماس ویست، نماینده ویژه برای افغانستان
۳۱ جولای ۲۰۲۳	دوحه	هیات به ریاست مولوی امیرخان متقی	توماس ویست و رینا امیری، نماینده امریکا در امور زنان

نوت: طرفین در حاشیه نشست‌های بین‌المللی در اسلو و آنتالیای ترکیه نیز دیدارهای معمول داشته‌اند.

نهایت جدایی پاکستان و هند. میراث بریتانیا نه تنها شبه‌قاره، بل افغانستان را نیز متأثر ساخته است. افغانستان از هنگام جدایی هند و پاکستان تا این دم، قربانی رقابت مرزی و ایدئولوژیک میان این دو کشور بوده است.

- بریتانیا براساس فیصله کنفرانس صلح ورسای در سال ۱۹۱۹ قیمومت فلسطین را عهده‌دار شد. قبل از آن در سال ۱۹۱۷ براساس اعلامیه بالفور به یهودی‌ها حق اسکان به سرزمین فلسطین را داده بود؛ ولی هنگام انصراف از قیمومت فلسطین در سال ۱۹۴۸ آتشی را در خاورمیانه شعله‌ور ساخت که نشانی از خاموشی آن تا این دم دیده نمی‌شود.

- امریکا با شعار مبارزه با تروریسم و نابودی سلاح هسته‌ای در سال ۲۰۰۳ به عراق حمله کرد و تا ۲۰۱۱ در آن کشور ماند؛ ولی پس از خروج از عراق، نه تنها تروریسم نابود نشد، بلکه گروهی به نام داعش ظهور کرد که دنیا را در حیرت فرو برد.

- همین‌طور امریکا به هدف نابودی تروریسم وارد افغانستان شد، ضمن آن که برای تحکیم دموکراسی، حکومت‌داری خوب و تامین حقوق بشر تلاش می‌کرد؛ ولی میراثی که پس از بیست سال حضور در افغانستان از خود برجا ماند، احیای مجدد تروریسم و فروپاشی دموکراسی بود.

## دورنمای رابطه امریکا با طالبان مبتنی بر راهبرد تعامل خواهد بود یا تقابل؟

از نیمه اگست ۲۰۲۱ بدین سوراخه امریکا با طالبان مبتنی بر راهبرد تعامل بوده و مقام‌های این کشور با طالبان در دوحه و جاهای دیگر دیدار داشته‌اند. این البته خلاف انتظاری است که دنیا به‌ویژه مردم افغانستان از امریکا دارند؛ چون امریکا الگوی برتر دموکراسی در دنیا به حساب می‌رود و ورود از در تعامل با طالبانی که دشمن ارزش‌های مردم‌سالاری‌اند، به اعتبار آن صدمه وارد می‌کند. کسانی که سیاست خارجی امریکا در جهان سوم پس از جنگ دوم را خوانده باشند، درمی‌یابند که امریکا از گروه‌هایی چون طالبان به کرات به‌مثابه ابزار فشار علیه رقیبانش استفاده کرده و آنگاه که تاریخ کارآمدی‌شان گذشته است، دیگر آن‌ها خبری از امریکا ندیده‌اند. این قضیه در خصوص طالبان نیز صدق می‌کند.

ایالات متحده برای فعلاً از طالبان به‌مثابه گروه نیابتی می‌خواهد راهبرد «موازنه از راه دور» را علیه چین، روسیه و ایران عملیاتی سازد. تا زمانی که جنگ اوکراین برقرار است، امریکا از دوام وضع موجود در افغانستان راضی است و به نیروهای مخالف طالب

شاید پرسشی که در زمینه مطرح شود، این باشد که آیا دولت پیشین در افغانستان نمی‌توانست ماموریتی را که از سوی امریکا به طالبان برای مهار رقیبانش داده شده است، پیش ببرد؟ دولت پیشین در افغانستان با همه کم‌وکاستی‌هایی که داشت، مشروع بود و استوار بر رای مردم. از این رو، می‌کوشید موازنه را میان دولت‌ها حفظ کند. برای نمونه، از حامد کرزی در جریان کنفرانس خبری که با جورج بوش در کمپ دیوید داشت، پرسیده شد که در صورت حمله امریکا به ایران، موضع افغانستان در هم‌سویی با کدام سو خواهد بود؟ کرزی پاسخ داد که دولت افغانستان اجازه نمی‌دهد از خاکش علیه همسایه‌هایش استفاده شود. این در حالی است که افغانستان سخت به کمک امریکا نیاز داشت و دولت بوش، ایران را «محور شرارت» خوانده بود. همچنان موقعیت ویژه جغرافیایی افغانستان به یک دولت مشروع اجازه نمی‌دهد تا تبدیل به ابزار دست امریکا علیه همسایه‌ها شود. دولت‌های مشروع نمی‌توانند به‌مثابه نیروی نیابتی، جنگ نیابتی به راه اندازند. نیابتی عمل کردن کار نیروهای فرودولتی یا ضد دولتی‌ای چون طالبان است. از دیگر سو، حفظ دولت پیشین و پیش‌برد این ماموریت از سوی آن، هزینه گزافی را طلب می‌کرد که امریکا حاضر به پرداخت آن نبود. حالا، با پرداخت هزینه اندک وضعیت را طوری در افغانستان مدیریت می‌کند که مخالف منافع رقیبانش باشد. راز تعامل گرم امریکا با طالبان و ارسال پول کمی به کابل و سکوت در برابر عمل ناروای این گروه، ریشه در ماموریتی دارد که از سوی امریکا به طالبان داده شده است. تا این دم، دوام وضعیت موجود در افغانستان به سود امریکا و زبان رقیبانش است.

## ۳- قدرت‌های بزرگ عمدتاً میراث خوبی برجا نمی‌گذارند

تاریخ حضور قدرت‌های بزرگ در کشورهای کوچک را دریابید، هیچ‌کدام پس از ترک صحنه میراث خوبی از خود برجا نمانده است، انگار که این از خصلت‌های فطری قدرت‌های بزرگ باشد. این امر تنها به امریکا به‌مثابه قدرت بزرگ خلاصه نمی‌شود. عمدتاً قدرت‌های بزرگ با شعارهای خوب و جذاب وارد جغرافیای بیگانه می‌شوند، ولی طوری عمل می‌کنند که نارضایتی به بار می‌آورند و هنگام خروج میراث بدی از خود برجا می‌مانند. امریکا هم از این قاعده مستثنا نیست. برای ایضاح مطلب، به چند نمونه روشن تاریخی اشاره می‌شود:

- بریتانیا در هیکل یک قدرت استعمارگر قریب به یک سده در شبه‌قاره هند حضور داشت؛ ولی خلاف انتظار هنگام خروج میراث شومی از خود برجا ماند: درگیری فرقه‌ای در شبه‌قاره هند، منازعه مرزی و در

روی خوش نشان نمی‌دهد. زمانی که پرونده جنگ اوکراین بسته شد، آنگاه پرونده افغانستان روی میز امریکا قرار خواهد گرفت. امریکا هم‌زمان نمی‌تواند جنگ اوکراین را مدیریت کند و هم به خاور دور برای مهار چین هزینه کند و همچنان در افغانستان حکومت مشروعی را تشکیل دهد که برای آن کشور هزینه‌بر باشد و سود آن به جیب رقیبانش بیفتد.

عامل دیگری که ممکن است دستگاه سیاست خارجی امریکا در قبال طالبان را به سمت راهبرد تقابل هدایت کند، پیروزی جمهوری خواهان در امریکا در انتخابات ۲۰۲۴ است. در امریکا، هر حزب سیاسی الگوی رفتاری خاص خود را در دستگاه سیاست خارجی این کشور اعمال می‌کند. همین‌طور هر رییس جمهور الگوی رفتاری خاص خود را دارد که به «دکترین» آن رییس جمهور معروف است. برای نمونه، بوش دکترین خاص خود را داشت و اوپاما دکترین خاص خود را. رییس جمهوری که در امریکا روی کار می‌آید، لزوماً در مسیری گام نمی‌گذارد که سلفش گذاشته است. برای ایضاح مطلب، بهتر است به یک مثال روشن تاریخی پرداخته شود. در دکترین ریچارد نیکسون، از ایران عصر پهلوی به‌مثابه «ژاندارم منطقه» یاد می‌شد، اما جایگاه ایران در دکترین جیمی کارتر تنزیل یافته بود؛ چون حقوق بشر در دکترین کارتر جایگاه ویژه داشت و شاه ایران که ادعا می‌شد به سرکوب معترضان دست می‌زند، نتوانست در محراق دکترین او قرار گیرد. می‌توان گفت که اگر کارتر در امریکا روی کار نمی‌آمد، پهلوی در ایران سقوط نمی‌کرد. طالبان نیز همین وضعیت را دارند. جمهوری خواهان اگر روی کار بیایند، قطعاً رفتار متفاوت از بایدن در قبال طالبان اتخاذ خواهند کرد که به نظر می‌رسد این رفتار مبتنی بر راهبرد تقابل باشد، مشروط بر این که جنگ اوکراین خاتمه یافته باشد. لحن تند جمهوری خواهان در کنگره علیه دولت جو بایدن در زمینه تداوم سیاست تعامل با

طالبان، می‌تواند ادعای فوق را تأیید کند. امریکا، با خروج از افغانستان آسیب حیثیتی دیده و با به رسمیت‌شناسی طالبان نمی‌خواهد بیش از این به اعتبارش در دنیا خدشه وارد کند. ماهیت ایدئولوژیک طالبان، امریکا را از مشروعیت‌بخشیدن به این گروه باز می‌دارد. در این زمینه مثال روشنی که تازه‌گی دارد، ارایه می‌شود. دگروال یوسف، رییس بیروی سیاسی افغان در سازمان استخباراتی پاکستان، کتابی به نام «دام خرس» نوشته است. او، مامور مدیریت و توزیع کمک‌های جهان به مجاهدینی بود که علیه شوروی می‌جنگیدند. او در پایان کتاب خود به عوامل عدم همکاری امریکا با حکومت مجاهدین پس از خروج شوروی و سقوط دولت دکتر نجیب‌الله پرداخته است. او، مهم‌ترین عامل موثر در زمینه را ماهیت فکری مجاهدین می‌داند. به باور او، گروه‌های جهادی در دیدگاه مقام‌های امریکایی، اسلام‌گراهای افراطی به حساب می‌آمدند که امریکا از تبدیل شدن آن‌ها به دولت مشروع هراس داشته است؛ به این معنا که امریکا، ایجاد دولت اسلامی به رهبری افراط‌گراهای سنی در افغانستان را در کنار ایران شیعی-انقلابی به زیان منافعش می‌دیده است. وی، از داستان احتراز گلبدین حکمتیار از دیدار با رونالد ریگان، رییس جمهور امریکا نیز یاد می‌کند که به باور او، این امر نتیجه‌ای نداشت جز این که امریکایی‌ها از کمک به گروه‌های جهادی برای ایجاد دولت مشروع اجتناب ورزد و از حوادث تلخ بعدی در افغانستان چشم‌پوشی کند.

همین سرنوشت دقیقاً انتظار طالبان را نیز می‌کشد. اگر بحث افراطیت برای امریکایی‌ها معیار باشد، گروه طالبان هزار برابر از مجاهدین سابق افراطی‌تر است. همچنان جنگ مجاهدین ناخواسته تامین منافع امریکا را در پی داشت، ولی جنگ طالبان علیه منافع امریکا بود. جهادی‌های سابق در شعاع حضور امریکا در افغانستان تغییر شکل و ماهیت دادند، ولی تغییر طالبان از حیث ایدئولوژیک دشوار و حتا ناممکن به نظر می‌رسد. پس می‌توان گفت که امریکا مترصد لحظه‌ای است که اهدافش برآورده شود. تا آن زمان، روش مدارا با طالبان را حفظ خواهد کرد. هر زمانی که اهدافش برآورده شد، یا طالبان را به راه راست هدایت می‌کند یا هم بدیل این گروه را به قدرت می‌نشانند؛ کاری که از عهده امریکا به‌ساده‌گی برمی‌آید.





# طالبانی شبه‌امنیت



کج مزدک پارسى

بیندازیم، به‌خوبی می‌توانیم عمق فاجعه در افغانستان زیر کنترل طالبان را درک کنیم. در این گونه وضعیت حتا نمی‌توان از برقراری امنیت نظامی به‌معنای واقعی کلمه سخن گفت، چه رسد به تامین امنیت در تمام ابعادش.

**امنیت، پدیده پیچیده و چندبعدی**  
طالبان که حتا به پیچیده‌ترین قضایا با نگاه روستایی، قبیله‌ای و سطحی برخورد می‌کنند، به این باورند که با پایان درگیری نظامی در کشور، دیگر امنیت تامین شده است. نگاه اکثریت مردم نیز نسبت به امنیت همانی است که طالبان دارند. حتا دولت پیشین نیز ارتش، پولیس و امنیت ملی‌اش را زیر عنوان نیروهای امنیتی جمع می‌بست. این جا نیز رویکرد تقلیل‌گرایانه نسبت به امنیت را به‌وضوح می‌توان دید. اما امنیت تنها یک بعد بسیار ساده و آشکارش نبود درگیری نظامی است. امنیت ابعاد بسیار پیچیده‌ای دارد که نمی‌توان آن را مترادف پایان جنگ دانست. این کار تنها امنیت را ساده‌سازی می‌کند که در نتیجه، به‌جای آن که آگاهی‌بخش باشد، بازتولیدکننده فهم عامی از چیزها و مفاهیم است، که متأسفانه در شوره‌زار افغانستان همه در آن غوطه‌ورند.

امنیت از ابعاد سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی، روانی و... برخوردار است و تمام این ابعاد در یک کلیت یکی از دیگری رنگ‌بوی می‌گیرد و ضعف یکی، ضعف دیگری را در پی دارد. وقتی امنیت نظامی شکننده بود، امنیت سیاسی نیز شکننده است و همین طور، شهروندان در ابعاد فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی نیز از امنیت پایدار و اثبات برخوردار نیستند. به افغانستان زیر سلطه طالبان نگاه کنید. این کشور از نظر اقتصادی در بحران، فاجعه و فساد غرق است. بیکاری و فقر با گذشت هر روز بیش‌تر می‌شود و طالبان نه‌تنها کاری برای زدودن آن‌ها نکرده‌اند، بلکه با اعمال محدودیت‌ها بر کاروبار و زنده‌گی شهروندان، به خیل بیکاران می‌افزایند. اگر کمک‌های خارجی نباشد، بحران اقتصادی گسترده‌تر از پیش خواهد شد و مردم برای زنده‌ماندن ممکن است به‌جان هم بیفتند. از نظر سیاسی نیز در افغانستان رژیم تک‌قومی مستبدی روی کار است که حتا به ابتدایی‌ترین سازوکارهای مشروعیت‌دهی مردمی هم اعتنائی ندارد و آن‌ها را «غربی» و «کفری» می‌داند. در حکومت مورد حمایت غربی‌ها مردم حداقل حضور کاریکاتوری داشتند و دولت گاهی برای کسب مشروعیت به آن‌ها رجوع می‌کرد؛ اما در امارت طالبانی نیازی نمی‌بینند به مردم مراجعه کنند. مردم حالا غایب بزرگ عرصه سیاسی است و جایش را به امت واگذار کرده است. امت طالبان لال و کر و کور است. از سنگ صدامی‌آید، اما از امت مورد پسند ملا هیت‌الله نه. تنها نیروهایی

که هنوز مقاومت می‌کنند و دوست ندارند به امت بدل شوند، زنان افغانستان هستند. آنان هنوز امت نشده‌اند، چون زنده‌اند و با سرسختی ستایش‌برانگیز مقاومت می‌کنند.

طالبان در جریان دو سال گذشته در برابر خواست‌های داخلی و خارجی برای ایجاد دولت همه‌شمول مقاومت کرده و کم‌ترین تمکینی هم در برابر این خواست معقول جامعه بین‌المللی از خود نشان نداده‌اند. طالبان حکومت تک‌قومی کنونی‌شان را فراگیر و همه‌شمول می‌دانند و تاکید می‌کنند که حاضر به پذیرش رهبران فاسد قومی خارج‌نشین در بدنه حکومت‌شان نیستند. اگر هدف از تشکیل دولت فراگیر سهم‌دهی به رهبران فاسد تنظیمی باشد، باید با طالبان موافق بود. نباید به دزدان سیاسی‌ای که در بیست سال گذشته هرچه در توان داشتند، از فرصت‌ها به سود خود و خانواده‌های‌شان بهره‌برداری کردند و تنها به چیزی که ذره‌ای به آن اهمیت قابل‌نشند، منافع جمعی مردم بود، دوباره در قدرت سهم داده شود. این جمع فاسد و پوشالی باید در یک دادگاه عادلانه مردمی محاکمه شوند تا عبرتی باشد برای آینده‌گان. اما تاکید طالبان روی عدم تشکیل دولت همه‌شمول که آن را معادل پذیرش این جمع فاسد می‌دانند، بهانه‌جویانه و ریاکارانه است.

**شبه‌امنیت**  
با تکیه بر آنچه گفته آمدیم، ما در وضعیتی زنده‌گی می‌کنیم که من دوست دارم آن را شبه‌امنیت بنامم؛ وضعیتی که امنیت در آن به حضور کاریکاتوری تقلیل یافته است. به بیان دیگر، شبه‌امنیت نسخه جعلی از امنیت است که با رویکرد تقلیل‌گرایانه، امنیت را به پایان جنگ و درگیری نظامی خلاصه می‌کند. یعنی، امنیت به برقراری نظم نظامی ساده‌سازی می‌شود؛ نظمی که جاگزین امنیت واقعی شده است. در شبه‌امنیت، مردم به برده‌گان بی‌زبان بدل می‌شوند. مردم در واقع وجود ندارند؛ چون امت جاگزین آن شده است. امت که بویی از دموکراسی و مدنیت انسانی نمی‌برد و کارش صرفاً بیعت است.

در شبه‌امنیت جو به‌شدت امنیتی برقرار است که در نتیجه آن، شهروندان احساس مصونیت نمی‌کنند و به‌جایش رنج می‌برند و احساس درمانده‌گی دارند. شهروندان خسته و درمانده که هیچ شوروشوقی برای جنگیدن ندارند، لقمه‌های آماده و مناسب برای بلعیدن هستند. رژیم شبه‌امنیت چون با هیچ مقاومتی از سوی مردمی که حالا به رعیت خسته و ازرق افتاده بدل شده‌اند، روبه‌رو نمی‌شود، بیش‌تر از پیش هار و حریص‌تر شده و گام‌های کلان‌تری برای تقویت و تثبیت خود برمی‌دارد. حقوق باشنده‌گان یکی پی دیگر از آنان گرفته می‌شود تا آنان بیش‌تر از پیش در تور سیاست ترس گیر بیفتند و راهی برای نجات نداشته باشند. هر قدر از حقوق رعیت کاسته می‌شود به همان میزان به حقوق و صلاحیت‌های زمام‌داران که پیش از این نیز از قدرت، نفوذ و امکانات گسترده برخوردار بوده‌اند، افزوده می‌شود. وقتی مقاومت و اعتراضی نباشد، اربابان قدرت بی‌خیال‌تر و بی‌باک‌تر بر مردم فرمان می‌رانند و سطح خواست‌ها و توقعات آنان از فرودستان نیز با گذشت هر روز بالاتر می‌رود.

در شبه‌امنیت تنها مرگ بازتولید نمی‌شود، زنده‌گی نیز تکثیر می‌شود؛ نوعی زنده‌گی عقیم و مرده که تنها کارش پیروی و بیعت بی‌چون‌وچرا از حاکم خداگونه‌ای است که هیچ اعتنائی به اراده مردم ندارد.

در شبه‌امنیت سطح جرایم به این دلیل پایین نمی‌آید که گویا در رژیم بر سر کار، همه به نان‌ونوا رسیده‌اند و مردم از کارکرد آن رضایت دارند؛ بلکه به این دلیل است که رژیم مستبد آگاهانه ترس شدیدی را بر جامعه حاکم می‌کند؛ به‌حدی که کم‌تر کسی جرأت کند دست به کار خلاف بزند. در امارت طالبانی سزای کسی که دست به دزدی می‌زند وحشت‌ناک است؛ یا تیرباران شده و جسدش در حضور عام به نمایش گذاشته می‌شود، و یا دستش در دادگاه صحرایی قطع می‌گردد. اگر سطح دزدی پایین باشد، مجرمان روی‌شان سیاه شده و در شهر چرخانده می‌شوند. این نوع برخورد با افراد در کشوری که حیثیت و غرور ماهیت خرافاتی و جاهلانه دارد، بسیار سنگین است.

من نمی‌گویم که در کشورهای دیگر چنین چیزی وجود ندارد؛ اما در افغانستان غرور و اعتبار با جنون قبیله‌ای و مردسالاری عجین شده و چیز عجیب و غریبی از آن ساخته شده است. البته این به‌معنای آن نیست که هیچ جرم و جنایتی در افغانستان زیر سلطه طالبان رخ نمی‌دهد.

ما در کشور رسانه آزاد نداریم که بتواند بدون کم‌وکاست خبرسانی کند. این جا همه چیز سانسور می‌شود و خبرها نیز از این قضیه مستثنا نیست. حتا سانسور بیش‌تر از هر چیز روی خبرها وضع شده است. رسانه‌هایی که در بیرون از کشور فعالیت می‌کنند، بخشی از واقعیت بد را در صورت دسترسی، بدون سانسور به نشر می‌رسانند. امارت طالبانی مانند هر نظام استبدادی دیگر به‌خوبی می‌داند که اگر سایه ترس و سانسور را اندکی از سر مردم کم کند، نخستین قربانی این تصمیم خودش خواهد بود. تشدید سیاست ترس، حذف و سانسور تنها ترنددی است که طالبان را سر پا نگه داشته است.

ایجاد دولت فراگیر واقعی نه‌تنها به معنای پذیرش رهبران فاسد فراری نیست، بلکه برعکس سهم‌دهی به این افراد در دولت آینده، سد کلانی در برابر شکل‌گیری دولت فراگیر است. تنها رهبران قومی نماینده‌گان اقوام خود نیستند. آنان در واقع تاجران قومی‌اند تا رهبران قومی. اگر طالبان قصد و اراده جدی برای تشکیل دولت فراگیر داشته باشند، این کار به‌راحتی ممکن است. کافی است به مردم مراجعه کرد و به تمام اقوام در بدنه دولت سهم واقعی داد نه نمایشی و عوام‌فریبانه. طالبان به این بهانه که با رهبران فاسد تنظیمی کار نمی‌کنند، از تشکیل دولت همه‌شمول واقعی طفره می‌روند؛ چون تفکر طالبانی با چیزی به‌نام توزیع قدرت و تکررگرایي همخوانی ندارد و برعکس مرکزگرا و تمامیت‌خواه است. اگر طالبان به تمرکززدایی و توزیع عادلانه قدرت باورمند شوند، در واقع تغییر ماهیت داده‌اند و باید نام دیگری روی آنان بگذاریم.

از نظر اجتماعی نیز شهروندان با بدوی‌ترین و شدیدترین قیود و محدودیت‌ها بر زنده‌گی‌شان مواجه شده‌اند و بنابراین، امید به آینده به پایین‌ترین سطح خود رسیده و هم‌زمان ترس، اضطراب و افسرده‌گی همه‌گیر شده است. این یعنی، امنیت روانی شهروندان به‌شدت افت کرده و کم‌تر کسی احساس خوش‌بختی می‌کند. نظرسنجی اخیر گالوپ عمق فاجعه جاری در افغانستان را به‌خوبی نشان می‌دهد.

**امنیتی‌سازی زنده‌گی**  
طالبان برای تامین «امنیت» حاضرند دست به هر کاری بزنند؛ از کشتار بی‌ملاحظه شهروندان و زندانی کردن آنان گرفته تا کوچ اجباری و وضع قیود به‌شدت سخت‌گیرانه بر زنده‌گی مردم به‌ویژه زنان. تامین امنیت شاید بزرگ‌ترین نقطه ضعف طالبان باشد؛ چون این گروه حاضر نیست کوچک‌ترین فعلی‌تی‌را که اخلال‌گر «امنیت» می‌داند، تحمل کند. به این دلیل است که در برابر هر حرکت نظامی و غیرنظامی از خشونت لجام‌گسیخته و سرکوب شدید استفاده می‌کند. این گروه حتا اعتراض‌های کاملاً مدنی زنان را با بی‌رحمی تمام سرکوب کرده است.

«امنیت» در حکومت قبلی نیز یکی از نقطه‌های ضعف جدی بود و تا آخر نتوانست بر آن غلبه کند. گروه طالبان این نقطه ضعف را به‌خوبی دانسته بود و مدام از آن بهره‌برداری می‌کرد. تشدید حمله‌های تروریستی هم‌زمان با گسترش دامنه جنگ جبهه‌ای، سرانجام به فروپاشی دولت پیشین انجامید. به این دلیل، طالبان حساسیت ویژه‌ای روی مساله امنیت دارند و برای مقابله با عوامل اخلال‌گر (از نظر طالبان) دست به هر کاری، حتا جنایت جنگی می‌زنند.

گروه طالبان فراتر از سرکوب بی‌رحمانه شورش‌ها و حرکت‌های نظامی مخالف خود، زنده‌گی روزمره را به‌شدت امنیتی کرده است؛ به‌حدی که شما حالا به‌راحتی نمی‌توانید از یک ولایت به ولایت دیگر سفر





کج محمدعلی نظری

## طالبان و سابقه دشمنی با معارف عصری در افغانستان

برای این کار، محمدنادر خان که حبیب‌الله کلکانی را برانداخت، خود یک نظام مستبد و مرتجع را روی کار آورد. غلام‌محمد غبار از حکومت محمدنادر خان به‌عنوان دوره اختناق، ارتجاع و استبداد یاد می‌کند و می‌گوید که «پروگرام اصلی این رژیم عبارت بود از: نگاه‌داشتن مملکت در حالت عقب‌مانده‌گی قرون‌وسطایی، جلوگیری از توسعه معارف ملی، کشتن روح شهامت و مقاومت ملی در برابر استبداد داخلی و نفوذ انگلیس...» (غبار، ۱۳۹۷: ۴۶)



نادر خان از جمله مخالفان آموزش مدرن بود که استدلال‌هایش در این مورد با استدلال‌های طالبان شباهت دارد.

نگاهی به دوره نادر خان و استدلال دستگاه حاکم از جمله خود شاه در مورد ممانعت آموزش مدرن، ما را به شباهت آن دوره به دوره طالبان می‌رساند. اگر استبداد و کسب قدرت به وسیله زور را از نظر اندازه‌ییم، یکی از این شباهت‌ها، ایجاد شورای علما (آن زمان جمعیت‌العلماء) است. آن شورا یا جمعیت علما، از آن عده ملاحی سنتی تشکیل شده بود که طرف‌دار حاکمیت نادر خان و خانواده او بودند. شاه نیز هر گاه برای سرکوب گروهی یا اقدامی دیگر نیاز به دستاویز می‌داشت، از آن شورا فتوا مطالبه می‌کرد و شورای مذکور فتوای مورد نظر او را صادر می‌نمود. آن شورا حاکمیت بدون قید و شرط شاه را «امر خدا» و به تبع آن واجب می‌دانست و مخالفان شاه را به «بغاوت» متهم می‌کرد، چنان‌چه حالا طالبان خود را الواملر و اطاعت از این گروه را واجب می‌دانند و مخالفان خود را «بغاوت‌گر» می‌نامند. طالبان چنین شوراهایی را در ولایات تشکیل داده‌اند که به هدف مشابه دوره نادر خان استفاده می‌شوند.

شباهت دیگر، داشتن پولیس تفتیش عقاید است که شبیه وضعیت امروزی طالبان، نادر خان نیز محتسبانی را استخدام کرد. آن‌ها در شهرها شلاق‌به‌دست می‌گشتند و مردم را به نام ترک واجب یا حتا سنت، زیر شلاق می‌گرفتند؛ کاری که امروزه طالبان انجامش می‌دهند. شباهت دیگر اعزاز بیش از حد ملاحی است که از کرسی‌های ولایت و وزارت تا به گفته غلام‌محمد غبار، روزنامه‌های دولتی مانند اصلاح را در راستای اهداف خاندان سلطنتی در قبضه گرفته بودند.

استدلال‌هایی که شخص نادر خان و حکومت او در راستای ممانعت از آموزش مدرن در کل و آموزش زنان به‌خصوص می‌کرده، نیز شبیه و گاه عین استدلال‌های طالبان در این خصوص است. یکی از کارهای هبت‌اللهی نادر خان، بستن مکاتب و تاسیس مدارس دینی است. غبار می‌نویسد: «در واقع سلطنت با الغای مدارس سابق، به تعمیر حاجی‌خانه در حجاز و تاسیس مدارس حفاظ و مدارس فقهی در افغانستان مشغول شد.» (غبار، همان: ۸۴) در آن دوره، آموزش مدرن یک بار دیگر در برابر تحجر شکست خورد. در دوره نادر خان، شخص شاه در مسیر معارف سنگ‌اندازی کرد.

خان به دلیل عدم رسیده‌گی حکومت به عریضه آن‌ها در مورد منازعه با کوچی‌ها اتفاق افتاد، به گفته میرمحمدصديق فرهنگ، آن شورش در نتیجه اشتباه فرستاده شاه، تقویت شد. پس از تقویت ناخواسته شورش توسط وزیر خارجه، مطالبات شورشیان تنوع یافت و بزرگ‌تر شد: «...در جریان شورش شنوار، غلام‌صديق خان، وزیر خارجه، نزد قبیله مذکور رفت. وی در آنجا با محمدعلم خان و محمدافضل خان، روسای شورشیان، مذاکره کرد. آن‌ها فهرست طولانی از مطالب‌شان را به او سپردند. در این مطالبان علاوه بر الغای تمام اصلاحات مهم دوره امانی، در امور شخصی شاه هم به‌شکل اهانت‌آمیزی مداخله صورت گرفت و از آن جمله طلاق ملکه ثریا و حبس پدرش محمود طرزی تقاضا شده بود. طبعاً امان‌الله شاه این اتمام حجت را نپذیرفت، اما در همان زمان به همفزیر،

اداره معارف را در سال ۱۹۲۲ به وزارت معارف ارتقا داد و آن را از لحاظ اختصاص بودجه، در مقام سومین وزارت قرار داد. وی ۳۵۰ دانش‌آموز را به کشورهای ترکیه، اتحاد جماهیر شوروی، آلمان، فرانسه و ایتالیا فرستاد و ۳۲۲ مکتب به شمول مکاتب حرفه‌ای را در کشور ایجاد کرد. در آن مکاتب یک هزار و ۵۰۰ معلم به ۵۱ هزار دانش‌آموز آموزش می‌دادند. (احمدی وردک، ۱۳۹۵: ۲۵۴) ماده چهاردهم قانون اساسی دوره امان‌الله خان هم اجازه تدریس را به همه داده است: «امر تدریس بالکل آزاد است، مطابق نصاب معارف عمومی هر فرد تبعه افغانستان عموماً به‌طور عمومی و خصوصی برای تدریسات ماذون مجاز می‌باشند.» ماده شصت‌وهشتم این قانون اساسی، گفته است: «برای تبعه افغانستان درجه ابتدایی یا تحصیل معارف حتمی و مجبور است...»



دانش‌آموزان افغان در برلین در دوره امان‌الله خان

وزیر مختار بریتانیه، گفت که در نظر دارد تعلیم نساوان را برای مدت بیست سال به تعویق اندازد و تعلیمات ابتدایی را به ملاحی تفویض کند.» (فرهنگ، ۱۳۶۷: ۳۶۹) این جدی‌ترین عقب‌نشینی شاه ترقی‌خواه در برابر ملاحی و دیگر افراد سنتی بود که بعدها تلاش کرد آن را جبران کند، ولی دیگر توانی نداشت. امان‌الله خان که در اوایل کار سیاسی‌اش از ملاحی مدد جسته و بدین ترتیب لقب «غازی» را کسب کرده بود، اصلاحاتش از جمله در عرصه آموزش، توسط همین ملاحی و با بازوی جنگی سایر افراد سنت‌گرا به پایان رسید. پس از آن که حبیب‌الله کلکانی به قدرت رسید، او اصلاحات امانی را متوقف کرد. در جریان ده ماه حکمرانی، حبیب‌الله کلکانی نه فرصت کافی برای پرداختن به معارف داشت و نه ظاهراً انگیزه‌ای

اقدامات امان‌الله خان از جمله کشف حجاب، آموزش و فرستادن دختران دانش‌آموز به خارج از کشور و وضع قوانین، بهانه‌ای برای شورش نظامی علیه حکومت او شد. دستاویز اصلی مخالفت با اصلاحات امانی، نظام‌نامه جزا بود که ملاحی سنتی آن را خلاف روحیه اسلام می‌دانستند و تصور می‌کردند که در موجودیت قرآن، وضع قوانین یک بدعت در دین است. در سال ۱۳۰۲ خورشیدی ملاحی‌هایی مانند ملا عبدالله گردیزی (ملای لنگ) و ملا عبدالرشید، شورش مسلحانه‌ای را در پکتیا و خوست راه انداختند. آن شورش، نخستین دشمنی جدی سنت‌گراها علیه آموزش مدرن بود. شاه جوان که در آغاز تمام‌قد علیه سنت‌گرایان ایستاده بود، کم‌کم مجبور به عقب‌نشینی شد. در سال ۱۳۰۷ که شورش شنوار علیه حکومت امان‌الله

### از آغاز دولت مدرن تا پایان امارت اول

معارف در افغانستان نشیب‌وفرازهای متعددی را تجربه کرده است. نظام‌های مختلف تلاش کرده‌اند از معارف سنگری سیاسی و فرهنگی علیه مخالفان خود سازند. امارت طالبان تازه‌ترین و خشن‌ترین نمونه آن رژیم‌هاست. این رژیم در دور اول حاکمیتش، تا توانست جنبه‌های عصری معارف را سرکوب کرد و آن را به نظام آموزشی مدرسه‌ای نزدیک ساخت. زنان را از تعلیم و تحصیل منع نمود و بر آموزش مردان نیز انواع محدودیت وضع کرد. با این حال، دشمنی طالبان با معارف عصری اتفاقی تازه نیست و تاریخ افغانستان مخالفت‌های بسیاری را با معارف مدرن در خود ثبت کرده است.

پیش از امیر شیرعلی خان، آموزش عمومی در افغانستان رایج نبود و درصدی کوچکی از کودکان و نوجوانان تنها در مکاتب سنتی-خانه‌گی درس می‌خواندند. در زمان شیرعلی خان، دو مکتب حربی و ملکی تاسیس شد. (کامگار، ۱۳۷۷: ۳۸) امیر عبدالرحمان خان که به قدرت رسید، دیگر مکتبی تاسیس نشد، بلکه همان مکاتب عهد امیر شیرعلی خان هم بسته شد: در طول دو دهه حاکمیت «امیر عبدالرحمان خان، یک بار دیگر تاریکی بر معارف کشور چیره شده، حتا مدارس زمان شیرعلی خان نیز دوباره افتتاح نشد.» (همان، ۴۱)

حبیب‌الله خان که نامش با تاسیس مکتب مشهور حبیبیه در تاریخ معارف ثبت شده است، در اوایل قدم‌هایی را برای گسترش معارف برداشت، ولی بعداً به دلیل هراس از نفوذ اجتماعی معلمان و فارغان مکاتب و احتمال به خطر افتادن قدرتش، با اهل معارف از سر دشمنی وارد شد. او به سعایت خان‌ها و ملاحی پرنفوذی که ظهور قشر تازه آموزش‌دیده در نظام آموزشی غیرسنتی را برای معیشت و سروری سیاسی-اجتماعی خود تهدیدی می‌دیدند، «نه‌تنها عده کثیری از آنان [اهل معارف] را محبوس و زندانی ساخت، بلکه به دار آویخت و به توپ بسته کرد و یک بار دیگر معارف کشور در ظلمت و تاریکی قرار گرفت.» (همان) در این مقاله، به دشمنی با آموزش مدرن از حکومت شاه امان‌الله خان تا امروز به‌صورت مختصر بررسی می‌شود.

### از تجدد امانی تا سنت‌گرایی نادری

امان‌الله خان که برای اصلاح وضعیت در افغانستان تلاش کرد و به گواهی تاریخ اقداماتش عجولانه بود، در اول کار با دیواری محکم ملاحی و سایر افراد سنتی با تفکر قبیله‌ای برخورد. امان‌الله خان که در جوانی به قدرت رسیده بود، برای ترقی کشور گام‌های نسبتاً بلندی برداشت که یکی هم حمایت از معارف بود. او



# طالبان و سابقه دشمنی...



صدراعظم شاه محمود - در دوره صدارت او فضا بازتر و گام‌هایی در عرصه آموزش برداشته شد.

شد، ولی کیفیت آن پایین آمد. از سویی، او مستبد بود و مانند کاکایش هاشم خان از آزادی بیان و مطبوعات می‌ترسید. به همین دلیل تلاش چندانی برای گسترش آموزش به خرج نداد.

## ب) عصر اقتدار محمدظاهر شاه

پس از صدارت داوود خان، دهه موسوم به دموکراسی آغاز یافت، فضا بیش از هر دوره دیگر باز شد و جریان‌های روشن‌فکری توانستند فعالیت‌های آزادانه داشته باشند. در آن دوره که محمدظاهر شاه از سلطه کاکاها نجات یافت و خود قدرت را به دست گرفت، معارف تا حد زیادی مورد توجه قرار گرفت. آموزش مدرن در دهه دموکراسی، از میان سنگ‌هایی که توسط سنت‌گرایان حکومتی و غیرحکومتی در برابرش گذاشته شده بود، عبور کرد. در آن دوره دانشگاه پلی‌تکنیک و چندین دارالمعلمین تاسیس شد، تعدادی از معلمان برای ارتقای ظرفیت به خارج از کشور فرستاده شدند و سیستم معارف ۱۲ ساله شد. با این حال، دو بار دانشگاه کابل مسدود شد: شش ماه در ۱۹۶۹ و ۱۷۰ روز در ۱۹۷۱. با این حال، برخی مراکز آموزشی از سوی کشورهای خارجی نیز تمویل می‌شدند، از جمله مکتب بین‌المللی امریکایی.



صنف انگلیسی مکتب بین‌المللی امریکایی در کابل (۱۹۶۰)  
منبع: صفحه فیسبوک سفارت امریکا در کابل  
Photo: Dr. Bill Podlich

معارف دهه دموکراسی نیز بی‌عیب نبود. یکی از عیوب کلان آن، تاسیس و گسترش مکاتب شبانه (لیلی) بود. تاسیس این مکاتب، خود سنگی در مسیر آموزش بود که متأسفانه تا کنون برداشته نشده است. این مکاتب برای دانش‌آموزان یک قوم خاص تاسیس شد که در آن دانش‌آموزانی از دو سوی خط دیورند آموزش می‌بینند و هزینه زنده‌گی شبانه‌روزی آن‌ها پرداخت و محل زنده‌گی آن‌ها فراهم می‌شود. اختصاص بودجه‌ای زیاد برای این مکاتب، روی کمیت و کیفیت معارف عمومی تأثیر منفی گذاشت: «تاسیس این مکاتب از نگاه مالی لطمه شدیدی بر انکشاف معارف در کشور وارد کرد، زیرا مصرف هر فرد متعلم در این مکاتب نسبت به مصرف ده متعلم در مکاتب همانند نهاری بیشتر بود.»

ادامه در صفحه ۱۲

راه فرارگرفته نتوانند.» (غبار، همان: ۱۹۷). در سال ۱۹۴۰، در زمان صدارت هاشم خان، «در سراسر افغانستان جمعاً ۳۴۶ باب مکتب وجود داشت که در آن به تعداد ۹۳ هزار شاگرد مشغول آموزش بودند.» (کامگار، همان: ۴۶) باب مکتب در جغرافیایی به پهنای افغانستان و نفوسی بیش از ده میلیون، برای نیمه دوم قرن بیستم، بسیار اندک و ناچیز است.

در دوران صدارت شاه محمود که از ۱۳۲۵ آغاز یافت، برخی آزادی‌ها محترم شمرده شد. در آن دوره صدراعظم و شخص محمدظاهر شاه، تلاش می‌کردند در بیانیه‌های خود از دموکراسی سخن بگویند. در عرصه معارف نیز برخی گام‌ها برداشته شد. در آن دوره دانشکده‌ها گسترش و تنوع یافت و آموزش زنان تا حدی - حداقل در کابل - مورد توجه قرار گرفت. مکاتب دخترانه که از صنف هفتم و گاه هشتم و نهم دختران را فارغ می‌دادند، در آن دوره تا صنف یازدهم ارتقا یافت و امتیازات بکلوریا به فارغان آن تعلق گرفت. «در سال ۱۹۴۶ - ۱۹۴۷ وزارت معارف توسط کمیسیون مخصوص به پروگرام مکاتب دختران تجدید نظر نمود. در اثر این تحقیقات معلوم شد که تعلیمات جاریه مکتب دختران برای تربیه مادر درست کافی نبود... از آن رو تعلیمات نسوان تا صنف ۱۱ بالا برده شد و جهت تشویق، وزارت معارف حقوق بکلوریا را برای آن‌ها قابل گردید. برای فارغ‌التحصیلات صنف ۱۱ در سال ۱۳۲۷ دارالمعلمت عالی به‌حیث فاکولته مخصوص نسوان افتتاح شد که دو شعبه داشت.» (معارف افغانستان در نیم قرن اخیر؛ ص ۱۲۸۵ - ۱۳۳۵، ص ۴۲) این اقدامات در دوره صدارت شاه محمود، از مهم‌ترین گام‌ها در عرصه آموزش زنان بود، با این حال آموزش زنان به‌عنوان یک حق اولیه مورد احترام نبود، چنان‌چه در همین گزارش وزارت معارف هم به‌صورت تلویحی دلیل اصلی آموزش زنان را «مادر درست» شدن دانسته است. از سویی، حتا در همین دوره هم آموزش زنان در نقاط دوردست غیرقابل دسترس بود. هرچند یکی از کارهای مورد توجه در دوره شاه محمود، تاسیس مکاتب دهاتی در سال ۱۳۲۶ است، اما این مکاتب هم طی ده سال فقط توانست ۱۵۳ دانش‌آموز جذب کند. (اخلاصی به نقل از کامگار: ۱۱۹)

علاوه بر آن، تعداد دانش‌آموزان دختر نسبت به دانش‌آموزان پسر بسیار اندک بود. براساس آمار سال ۱۳۳۳ خورشیدی، ۱۰۵ هزار و ۶۴۱ دانش‌آموز پسر و هشت هزار و ۶۲۵ دانش‌آموز دختر مصروف آموزش بودند. (همان) با این حال، آموزش مدرن از جمله آموزش زنان، در دوره شاه محمود از سنگ‌اندازی‌های نادر خان و هاشم خان عبور کرد.

وقتی محمد داوود خان به صدارت رسید، روی اقتصاد و سیاست تمرکز کرد. مساله پشتونستان را که شاه محمود طرح کرده بود، داوود خان جدی‌تر پی گرفت. درگیر شدن او به این مساله، فرصت کمتری برای پرداختن به مسایلی مانند معارف گذاشت. با این حال، به گفته محمد صدیق فرهنگ، روی کمیت معارف از جمله با ایجاد مکاتب دهاتی بیشتر، کار

این اجبار از دوره امان‌الله بود و سپس در ماده بیستم قانون اساسی نادر خان تجدید شد، اما عملی نگردید. در دوره محمدظاهر شاه، علاوه بر ناکامی دولت در گسترش معارف به نقاط دوردست کشور، نظام خود نوعی از تبعیض را علیه افراد دارای معلولیت روا می‌داشت. یکی از شروط ورود به مکتب، داشتن سلامتی بود. در گزارش «معارف افغانستان در نیم قرن اخیر» آمده است: «به اساس تعلیمات‌نامه ابتدایی اطفال همه تبعه افغانی بدون قیدوبست در صورتی که سالم باشند، حق شمول مکتب را دارند. (معارف افغانستان در نیم قرن اخیر؛ ۱۲۸۵ - ۱۳۳۵، ص ۴۱) دوره محمدظاهر شاه به دو بخش تقسیم می‌شود: دوره قدرت کاکاها و دوره اقتدار خود شاه.

## الف) دوره کاکاها

در اوایل حکومت محمدظاهر شاه جوان، قدرت اصلی به دست کاکاهای او بود که به‌عنوان صدراعظم کار می‌کردند. در دوازده سال اول، هاشم خان صدراعظم و قدرت اصلی بود. دوره صدارت هاشم خان، یکی از دوره‌های سیاه تاریخ افغانستان به حساب می‌آید. در آن دوره، برخی کارهای نمایی در راستای معارف صورت می‌گرفت، ولی توسط دولت از بازدهی مثبت آن جلوگیری می‌شد: «نادر شاه تعداد طلبه و طلبات افغانستان را از هشتاد هزار نفر در طی چهار سال سلطنت خود به چهار هزار و پنجصد و نودویک نفر تقلیل نموده بود. بعد از کشته شدنش، صدراعظم [محمد هاشم خان] در طی چهار سال دیگر این تعداد را صرف به هزده هزار و هشتصد و هفتاد نفر بالا برد. تعداد مدارس ابتدایی و متوسط و ثانوی و یک فاکولته از سی‌وپنج به دوصد و بیست‌وهشت و تعداد معلم از یک‌صد و شصت‌وپنج به هشتصد و سی‌وسه رسید. اما حکومت برای عقیم ساختن همین معارف کوچک ایام تحصیل ابتدایی را از پنج سال به چهار سال تنزیل کرد تا طلبه سواد ابتدایی



صدراعظم هاشم خان که از او به‌عنوان دنبال‌کننده راه نادر خان یاد می‌شود.

«نخستین کاری که سلطنت نمود، انسداد مدارس زنانه، انجمن نسوان کابل و جریده ارشادالنسوان بود. شاگردان افغانی را از کشور ترکیه اجباراً رجعت داد و در زیر برقع و دلاق مستور نمود.» (همان: ص ۸۳) به روایت غبار، نادر خان در سطح کشور همه مکاتب متوسطه را بست و در کابل شاگردان صنف بالا را به نام «کلان‌سال» از آموزش محروم کرد. به گفته او، دولت نادر خان فقط چند مکتب را در کابل فعال نگه داشت تا به خارجی‌ها نشان دهد که مخالف آموزش نیست، ولی طوری وانمود می‌کرد که مردم افغانستان با آموزش مدرن مخالف‌اند. «سلطنت سعی داشت به دنیا حالی کند که مردم افغانستان اساساً ضد معارف و تحصیل و ترقی و تمدن هستند و این دولت است که بیست‌وهفت مکتب ابتدایی در بین پانزده میلیون نفوس افغانستان می‌گشاید.» (همان: ص ۸۴) چنین کارها را رژیم طالبان نیز می‌کنند؛ آن‌ها «مدارس جهادی» می‌سازند و شبیه دولت نادر خان، از سیاسی‌اندیشیدن و در مورد سیاست صحبت کردن در آن مدارس، جلوگیری می‌شود. دانش‌آموزان در چنین مدرسی، مطیع و فرمان‌بر بار می‌آیند و قدرت‌اندیشیدن از آن‌ها گرفته می‌شود. برای جلوگیری از اطلاع کلام، از ذکر مشابیه‌های بیشتر خودداری می‌شود.

مخالفت نادر خان و اطرافیان با آموزش مدرن، باعث شد که در دوران او در سطح کشور فقط ۳۹ مکتب (برخی مکاتب حرفه‌ای و نظامی بوده) فعال بمانند: «در عهد محمدنادر شاه در کابل و ولایات به‌طور مجموعی ۳۹ باب مکتب فعال بوده که در آن ۱۵۹۰ تن شاگرد توسط ۵۳ تن معلم مصروف آموزش بودند.» (احمدی وردک، همان: ۲۵۸) غبار تعداد همه شاگردان در چهار سال دوران نادر خان را چهار هزار و ۵۹۱ تن و تعداد معلمان را ۱۶۵ تن دانسته است. (غبار، همان: ۸۳) این در حالی است که براساس کتاب آقای وردک، در دوران امان‌الله خان ۵۱ هزار دانش‌آموز (احمدی وردک، ص ۲۵۴) و به روایت غبار از قول فیض محمد زکریا، وزیر معارف نادر خان، ۸۳ هزار دانش‌آموز در مدارس رسمی مصروف آموزش بودند. (غبار، همان)

با این حال، تاسیس حربی پوهنتون، دانشکده طب، دارالعلوم عربیه، دارالایتم نادر، سپورت، موسسه سارندوی و مکتب دواسازی از کارهای نادر خان در چهار سال حکومتش است. (کامگار، ۱۳۷۷: ۴۴) پس از سنگ‌اندازی‌های نادر خان در مسیر معارف، در نهایت مقتضیات زمان او را مجبور کرد که اندکی از خود نرمش نشان دهد. بدین ترتیب، در کنار کارهای مثبت فوق، در سال ۱۹۳۱ کورس قابله‌گی در شفاخانه مستورات تاسیس و لیسه نسوان بازگشایی شد. (همان، ۴۶)

## چهل سال سلطنت ظاهر شاه

در دوره محمدظاهر شاه هرچند آموزش ابتدایی اجباری بود، اما این اجبار عملی نمی‌شد. یکی از دلایل آن، نبود مکتب در سراسر کشور بود. در نقاط دوردست کشور، مکتب وجود نداشت و بنابراین، اجباری برای آموزش هم نبود. هرچند در روی کاغذ



## طالبان و سابقه دشمنی...

**محمد داود خان در ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ با راه اندازی کودتایی، قدرت را تصاحب کرد و با میراث گذاشتن فرهنگ کودتا و برگشتادن روش تصاحب قدرت از طریق زور و خشونت، کشور را وارد گردابی کرده که نیم قرن پس از آن هنوز مسیری برای رهایی از آن نیافته است. این گرداب چنانچه سیاست را در کشور بسیار خونین کرده، معارف را نیز آسیب‌های بسیاری زده است.**



ملاقات محمد داود خان با جمعی از معلمان مکتب در ارگ ریاست جمهوری (۱۹۷۳)  
منبع: <http://pashtunkings.blogspot.com/۰۷/۲۰۱۴/http://sardar-mohammad-daoud-khan-is-meeting.html>

خود برخی اقدامات را در راستای گسترش معارف روی دست گرفتند. یکی از بزرگ‌ترین اقدامات، گسترش کورس‌های سوادآموزی بود. براساس آمارهای که در کتاب تاریخ معارف افغانستان آمده، در سال ۱۳۶۱ به تعداد ۳۲ هزار کورس سوادآموزی فعال بود که یک میلیون و ۶۹۷ هزار و ۵۰۰ تن را، به شمول مردان و زنان، پوشش می‌دادند. (احمدی وردک، ص ۸۲) اخلاصی به نقل از سلطان‌علی کشتمند، این آمار را ۴۰ هزار تن دانسته است. البته محمد اکرام اندیشمند می‌گوید که در سال‌های هشتاد به دلیل گسترش جنگ، این کورس‌ها به کابل و مراکز ولایات محدود شده بود.

اقدام قابل توجه دیگر در راستای حمایت از آموزش مدرن، ایجاد انستیتوت پیداگوژی کابل در سال ۱۳۶۳ بود که شامل برنامه ماستری نیز می‌شد. (همان، ۸۳) همچنان توجه به آموزش زنان و افزایش تعداد مکاتب دخترانه و حضور دانش‌آموزان، دانشجویان و استادان زن از دیگر اقدامات مثبت آن دوره است.

محمد اکرام اندیشمند بزرگ‌ترین دستاورد حکومت‌های کمونیستی در عرصه آموزش را مربوط به تحصیلات عالی می‌داند که در آن دوره رشته‌های تحصیلی مختلف ایجاد شد و تعداد دانشجویان دانشگاه کابل به ۱۰ هزار تن رسید که ۶۰ درصد را دختران تشکیل می‌دادند. فرستادن هزاران دانشجو و دانش‌آموز به کشورهای عضو شوروی برای تحصیل، از دیگر دستاوردهای کلان آن دوره به حساب می‌آید. در آن دوره به زبان‌های غیر پشتو نیز توجه شد.



براساس آمار سال ۱۳۶۹، در کشور یک هزار و ۴۰۱ باب مکتب فعال بوده که ۹۰۹ هزار و ۸۷۰ دانش‌آموز در آن‌ها درس می‌خوانده‌اند. دو هزار و ۲۹۰ تن در دانشگاه‌ها و یک هزار و ۸۹۵ تن دیگر در انستیتوت‌ها مصروف تحصیل بوده‌اند. همچنان ۲۳ مدرسه دینی دولتی فعال بوده و نه هزار و ۴۴۵ دانش‌آموز داشته‌اند. با این حال، محمد اکرام اندیشمند دوره حکومت کمونیست‌ها را دوره انحطاط آموزش می‌داند و بر مبنای گزارش روزنامه حقیقت انقلاب می‌نویسد: «شمار مکاتب عمومی کشور در سال ۱۹۸۵ به ۱۱۵۴ باب می‌رسید. وقتی تعداد مکاتب عمومی کشور در سال ۱۹۷۷-۱۹۷۸ آخرین سال جمهوری محمد داود را که به ۳۷۴۹ باب بالغ می‌گردید، با شمار مکاتب کشور در سال ۱۹۸۵ مقایسه شود، به‌خوبی تصویری از انحطاط و سقوط معارف در سال‌های حاکمیت حزب دموکراتیک خلق ترسیم می‌شود.» (اندیشمند، معارف عصری در افغانستان) اصلی‌ترین مشکل معارف آن دوره، این بود که ایدیولوژی در میان دانش‌آموزان تکثیر شد. مثلاً در سال ۱۳۶۴ کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق مکتوبی را به موسسات آموزشی فرستاد و تاکید کرد: «وظیفه رسمی و تربیوی هر معلم است که برای شاگردان خویش درباره دوستی افغان و شوروی (روس) معلومات دهد.» (احمدی وردک، ۸۴) همچنان در مکاتب ثانوی و موسسات تحصیلات عالی «اتاق‌های دوستی افغان-شوروی ایجاد شد.

در سال ۱۳۵۵ ده درصد از کل بودجه کشور را به معارف اختصاص داد (اخلاصی، ۱۲۴)، اما وقتی به آمارهای تعداد دانش‌آموزان نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که آن اقدام نیز نتیجه چندان چشم‌گیری نداشته است. با این حال، براساس احصایه سال ۱۳۵۶، تعداد دانش‌آموزان ۸۸۸ هزار و ۸۰۰ تن و تعداد دانشجویان ۱۶ هزار و ۱۴۷ تن از جمله ۳۰۰ دختر بوده است. (همان) تعداد دانش‌آموزان، مقداری افزایش را نسبت به اواخر دوره محمد ظاهر شاه نشان می‌دهد که بسیار طبیعی است. البته از این میان، در سال ۱۹۷۶ (۱۳۵۴) تعداد داخله مکاتب متوسطه ۳۰۰ هزار نفر و تعداد داخله لیسه‌ها ۱۲۵ هزار نفر بوده است. (کامگار، ۱۳۷۷: ۵۹) در قانون اساسی داود خان هم مانند قانون اساسی ۱۳۴۳، «تامین و تعمیم تعلیمات ابتدایی اجباری، توسعه و رشد تعلیمات ثانوی عمومی، مسلکی و عالی به‌صورت مجانی به منظور پرورش و اکمال کادرهای علمی و فنی جهت خدمت به مردم» از اهداف حکومت ذکر شده است. (ماده دهم قانون اساسی ۱۳۵۵)

اگر به‌صورت کلی نگاهی به وضعیت معارف در دوران پنجاه‌ساله آل یحییا بیندازیم، به این نتیجه می‌رسیم که نادر خان، کاکاهای ظاهر شاه و داود خان هیچ‌کدام توجه چندانی به معارف نداشته است. با توجه به وضع نسبتاً آرام آن دوره، خود ظاهر شاه هم کار زیادی نکرد. پنجاه سال فرصت زیادی برای ایجاد دانشگاه و مکتب است، ولی در عمل از سوی خاندان آل یحییا بسیار اندک اقدام شد. یکی از سنت‌های بدی که از آن دوره برای تحصیلات و تعلیمات کشور به میراث مانده، این است که هر کسی کمترین نمره را در کانکور به دست بیاورد، به مراکز تربیه معلم معرفی می‌شود تا نسل آینده را تربیت کند. این روش، جلو رشد آموزش را می‌گیرد.

### دوره خلقی‌ها و پرچمی‌ها

وقتی تریکی در ۷ ثور ۱۳۵۷ دولت کودتایی محمد داود را با یک کودتای دیگر و این بار خونین کنار زد، روند ارسال دانشجو به شوروی را که از دهه دموکراسی شروع شده بود، تشدید کرد: «در سال ۱۹۷۸ در حدود ۷۰۰ تن جوان افغان برای تحصیلات عازم روسیه شدند، ولی تحت رژیم کمونیستی این رقم در سال ۱۹۷۹ به ۴۰۰۰ افزایش یافت.» (احمدی وردک، ص ۷۹) در داخل کشور نیز تعدادی از مکاتب و دانشکده‌ها را ایجاد کرد و از جمله دانشکده طب ننگرهار را به دانشگاه ننگرهار ارتقا داد. تریکی این بار تغییراتی را که داود خان در برنامه‌های معارف آورده بود، برداشت و خود تغییرات دیگری را وارد کرد، از جمله این‌که کانکور بعد از صنف هشتم را حذف کرد و مکتب را ده‌صنفی ساخت. بعداً در سال ۱۳۶۴ سیستم مکتب یازده‌صنفی و در سال ۱۳۶۹ دوباره دوازده‌صنفی شد. با این حال، حکومت‌های کمونیستی از تریکی تا نجیب‌الله نیز مانند اسلاف



یکی از صنف‌های سوادآموزی بزرگ سالان دهه ۱۹۸۰

تبعیض‌هایی وجود داشت، از جمله آن‌که حکومت در آن زمان تلاش چندانی برای گسترش معارف مدرن به مناطق هزاره‌نشین نکرد. در دوران ظاهر شاه تعداد موسسات آموزشی به سه هزار و ۵۰۰ باب و تعداد شاگردان دختر و پسر به ۷۶۴ هزار و ۷۷۶ نفر می‌رسید که توسط ۲۵ هزار و ۳۰۰ استاد آموزش می‌دیدند. در آن دوره دانشگاه کابل تاسیس شد و برخی از رشته‌ها از جمله طب، ساینس، ادبیات، حقوق و علوم سیاسی و شرعیات به فعالیت آغاز کردند. در آن دوره در مجموع در دانشگاه کابل هفت هزار دانشجو مصروف آموزش بودند که توسط ۸۳۴ استاد از جمله ۶۱ استاد زن، به آن‌ها تدریس می‌شد. (احمدی وردک، ص ۲۶۴)



یک معلم انگلیسی خارجی در لیسه رابعه بلخی (۱۹۶۶)  
منبع: <http://tiny.cc/pyA2gw>

### جمهوریت داود خان و آشوبی که برپا کرد

دهه دموکراسی تا آن عصر، بهترین قانون اساسی را به افغانستان هدیه داده بود. در آن دهه هرچند کاستی‌های بسیاری بود، اما مطبوعات از سانسور پیش از نشر نجات یافتند، معارف تا حد زیادی تقویت شد، احزاب اجازه فعالیت یافتند (هرچند قانون احزاب تصویب نشد) و کشور به سمت رسمیت دادن به آزادی‌های فردی و جمعی پیش می‌رفت. آن وضعیت توسط سردار محمد داود خان به پایان رسید. محمد داود خان در ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ با راه‌اندازی کودتایی، قدرت را تصاحب کرد و با میراث گذاشتن فرهنگ کودتا و برگشتادن روش تصاحب قدرت از طریق زور و خشونت، کشور را وارد گردابی کرده که نیم قرن پس از آن هنوز مسیری برای رهایی از آن نیافته است. این گرداب چنانچه سیاست را در کشور بسیار خونین کرده، معارف را نیز آسیب‌های بسیاری زده است. پس از کودتای داود خان، آرامش نسبی کشور از بین رفته و آموزش بارها از سوی بنیادگراها به حاشیه رانده شده است.

با این حال، داود خان برخی گام‌های مثبت و منفی را نیز در دوران جمهوری خودخوانده‌اش در مسیر گسترش آموزش برداشت، از جمله این‌که وزارت تحصیلات عالی را به‌عنوان یک کار مثبت ایجاد کرد و آزمون کانکور بعد از صنف هشتم برای ورود به صنف نهم را به‌عنوان یک کار منفی ترویج نمود. برخی تغییرات دیگر را نیز در برنامه‌های آموزشی وارد کرد، از جمله این‌که امتحانات مکتب در آخر هر ماه اخذ می‌شد و سن شمولیت به مکتب شش‌ساله‌گی یا هفت‌ساله‌گی تعیین شد. تغییرات در برنامه‌ریزی‌های مکاتب، به جای آن‌که از مشکلات معارف بکاهد، بر آن افزود. در آن زمان «تعداد زیادی از شاگردان بعد از سپری نمودن کانکور عمومی ناکام شده، به صف بیکاران افزوده می‌شدند و به نام کانکورزده‌ها مشهور می‌شدند.» (احمدی وردک، ص ۲۶۸) او

(فرهنگ، ۱۳۷۶: ۵۳۰ - ۵۳۱) از سویی، کیفیت آموزش در این مکاتب بسیار پایین بود که تا کنون به همین شیوه ادامه یافته است. از این مکاتب، سندداران نیمه‌باسواد و کمتریاسواد فارغ می‌شوند که به دلیل تعلقات سمتی و قومی به کرسی‌های بلند می‌رسند. این وضعیت، چرخه‌ای را تشکیل داده است که مانند سدی در برابر رشد معارف و آموزش قرار می‌گیرد.



یکی از مکاتب شبانه افغانستان  
منبع: وبسایت رادیو آزادی

در دهه دموکراسی، دانشگاه‌های کشور، مشخصاً دانشگاه کابل، محل تنش‌های سیاسی بود. دانشجویان بسیاری به عضویت احزاب درآمده بودند و جریان‌های چپ و راست باهم درگیر بودند. اعتراضات و تظاهرات‌هایی از همین دانشگاه راه‌اندازی شد. در دانشگاه علاوه بر جریان چپ، راست‌گراهای افراطی نیز به فعالیت آغاز کردند. آن‌ها به همه‌چیز از جمله نوع پوشش دانش‌آموزان دختر معترض بودند. این اعتراض‌ها به جاده‌ها کشیده شد و گفته می‌شود کسانی چون گل‌الدین حکمتیار دست به پاشیدن تیزاب به روی زنان و دختران زدند. بنابراین، در آن دوره آموزش مدرن یک بار دیگر در برابر دشمنی سنت‌گرایان قرار گرفت و به‌شدت آسیب دید.

در عموم، در دوران طولانی حکومت ظاهر شاه که با

تعالی آموزشی در جهان موازی بود، به‌خصوص در دهه پایانی آن، آموزش تا حد زیادی مورد حمایت قرار گرفت، هرچند هنوز





# طالبان و سابقه دشمنی...



یکی از مکاتبی که در سال ۱۳۹۵ توسط سازمان ملل برای مهاجران افغان در ایران ایجاد شده است.

بودند و شامل گروه کودکان کار می‌شدند. در آنجا نه موسسات هزینه ایجاد مکاتب را به احزاب می‌پرداختند و نه دولت ایران در راستای آموزش کودکان مهاجر اقدام موثری می‌کرد. هرچند برخی احزاب دست به فعالیت‌هایی زدند، از جمله حزب وحدت اسلامی افغانستان که تعدادی از دانشجویان مهاجر را به دانشگاه‌ها ایرانی معرفی کرد، اما آن همکاری دوام‌دار نبود. البته در سال‌های اخیر دولت ایران سهولت‌هایی را در این قسمت فراهم کرده و سازمان ملل نیز مکاتب‌هایی را برای مهاجران ایجاد نموده است.

در مجموع آموزش مدرن در دوران حاکمیت مجاهدین سیر نزولی پیمود. براساس آماري که در سال ۱۳۷۵ توسط وزارت معارف تهیه شده «جمعا ۶۲۸۰۰۰ تن شاگرد با ۲۱۲۰۰ تن اثاث در ۵۷۷ باب موسسه تعلیمی توسط ۱۷۹۴۲ تن معلم مصروف آموزش بودند». (احمدی وردک، ۲۹۱) دو عامل می‌تواند در این راستا موثر باشد. عامل اول، جنگ داخلی و تشدید آن است. حکومت اسلامی مجاهدین با جنگ آغاز شد و با جنگ پایان یافت. عامل دوم، بی‌علاقگی احزاب بر سر قدرت به آموزش مدرن بود. وقتی هم آن‌ها می‌خواستند آموزش مدرن را گسترش دهند، نصابی شبیه آن‌چه در دوران تبعید در پاکستان ساخته بودند را اجرایی می‌کردند.

## امارت اول

طالبان سرسخت‌ترین دشمن آموزش مدرن و مشخصا آموزش زنان هستند. این گروه، در ۱۹۹۶ که بر کشور تسلط یافت، بنیاد آموزش از هم ریخته بود. گروه طالبان هم به دلیل دشمنی با آن، برای احیای آموزش مدرن تلاش نکرد. به جای آن، برخی مدارس دینی را تاسیس کرد تا نیروهای جنگی این گروه را تربیت کنند. آموزش و کار زنان کاملا از سوی این گروه منع شد و زنان در چهاردیواری خانه‌ها سیاه‌ترین دوره تاریخ را از سر گذراندند. طالبان در طول پنج سال حاکمیت خود پیوسته وعده بازگشایی مکاتب «پس از فراهم شدن زمینه مناسب» را دادند، اما هیچ‌گاه به آن وعده وفا نکردند؛ همان‌گونه که این بار نیز وعده بازگشایی مکاتب را پس از فراهم شدن زمینه می‌دهند، اما به آن عهد وفا نمی‌کنند.



یک مکتب سنتی پسرانه؛ این نوع مراکز آموزشی از سوی طالبان قابل قبول است.

دشمنی طالبان با آموزش مدرن و آموزش زنان، دلایل مختلفی دارد. یکی از آن دلایل، به خاستگاه این گروه ربط می‌گیرد. وحید مژده در «افغانستان در پنج سال سلطه طالبان» آن‌ها را گروهی برخاسته از روستا می‌داند که به دلیل وجود بدبینی نسبت به شهریان در میان روستاییان، نمی‌توانستند در جامعه شهری مدغم شوند و آن را بپذیرند، بنابراین سعی کردند شهر را به روستا تبدیل کنند: «اکثری که نمی‌توانستند جذب محیط شهر گردند و ارزش‌های نظام شهری را بپذیرند، سعی کردند تا شهر را به روستا مبدل سازند.»

ادامه در صفحه ۱۴

آن دست زده‌اند. «در دوران حاکمیت دولت اسلامی تلاش صورت گرفت که نه‌تنها نصاب مکاتب و مدارس، بلکه نصاب پوهنتون‌ها و موسسات تحصیلات عالی نیز تغییر نماید، مضامین ثقافت اسلامی در آن اضافه گردیده و نام‌های موسسات تعلیمی به نام‌های صحابه، شهدای جنگ داخلی و قوماندانان تغییر نمود.» (احمدی وردک، ۲۹۰) با این حال، برخی از دانشگاه‌ها در دوران مجاهدین تاسیس شد که به‌طور نمونه می‌توان از دانشگاه بامیان و دانشگاه تالقان نام برد.

در پاکستان، پیش از تسلط بر کابل، برخی از احزاب جهادی مکاتب و پوهنتون‌های حربی هم تاسیس کردند. «حربی شونزی جمعیت»، یکی از آن مکاتب نظامی بود. «حربی پوهنتون» هم توسط حزب اتحاد تاسیس شد که دارای سه دانشکده/پوهنزی پیاده، توپچی و انجینری بود. (کامگار، ۱۳۰) پوهنتون‌های دیگر نیز تاسیس شد، از جمله «پوهنتون عبدالله ابن زیاد» توسط حزب جمعیت اسلامی و «پوهنتون دعوت و جهاد» توسط حزب اتحاد. این احزاب برخی مدارس دینی را نیز در پاکستان تاسیس کردند.

در پاکستان مکاتب بسیاری برای مهاجران تاسیس شد که براساس آمار دولت پاکستان حداقل ۱۰۰ هزار دانش‌آموز افغان در آن‌ها مصروف آموزش بودند. کامگار می‌نویسد: «... ادارات پناهنده‌گی پاکستان به تعلیم ۱۰۰ هزار طفل که در مراحل مختلف قرار دارند، می‌پردازند. منظمات افغانی به تعلیم ۵۰ هزار طفل می‌پردازد که از طرف موسسات اسلامی... به آنان مساعدت صورت می‌گیرد. با وجود این هم در حدود ۳۰۰ هزار طفل مهاجر افغان از نعمت تحصیل محروم‌اند.» (کامگار، ۱۱۰-۱۱۱) کودکان مهاجر در پاکستان هم توسط دولت پاکستان و هم توسط گروه‌های جهادی با حمایت موسسات، تحت آموزش قرار می‌گرفتند. آن مکاتب تمرکز زیادی روی مضامین دینی-اسلامی داشتند. «در صوبه سرحد به شمول هفت ضلع و ایجنسی‌هایش مجموعا ۵۰۸ مکتب وجود داشت که ۳۹۶ آن ابتدایی پسران، ۵۱ آن ابتدایی دختران، ۵۵ متوسطه کم‌درجه، پنج مادل اسکول (مکتب متوسطه) و یک های اسکول (مکتب عالی) بود. در صوبه بلوچستان ۱۳۳ مکتب وجود داشت که ۱۲۴ آن ابتدایی و ۹ آن متوسطه بود. در پنجاب صرف سه مکتب ابتدایی تاسیس شده بود.» (همان، ۱۰۹) مکاتبی که توسط احزاب جهادی در پاکستان تشکیل یافته بود، وقتی آن‌ها دولت را گرفتند، به دولت واگذار شد، به استثنای مکاتبی که مربوط حزب اسلامی حکمتیار اداره می‌شد.



یکی از مکاتب مهاجران افغان در پشاور پاکستان

در ایران اما وضعیت متفاوت بود. احزاب مستقر در آنجا، برنامه‌های آموزشی نداشتند. کودکان مهاجر افغان که آن زمان در ایران درس می‌خواندند، به دو دسته تقسیم می‌شدند. دسته اول کسانی بودند که مدارک اقامت قانونی داشتند و شامل مکاتب ایرانی بودند، اما دسته دوم در مکاتب‌های خودگردان مهاجران با هزینه خانواده‌های خود آموزش می‌دیدند. جای بحثی ندارد که دسته سوم از آموزش محروم

آموزش مدرن از جمله آموزش زنان داشتند که برخی با آن مخالف بودند. زیربنای آموزش کشور نیز در جریان جنگ‌های مجاهدین علیه حکومت کمونیستی نابود شده بود. دولت مجاهدین به دلیل این که اکثر عمرش را در جنگ داخلی سپری کرد، نه اراده‌ای برای حمایت از معارف مدرن داشت و نه فرصت آن را یافت. «به اساس راپور سال ۱۳۷۴ وزارت معارف، ۶۰ فیصد مکاتب شهر کابل و ۷۵ فیصد موسسات و زیربنای تعلیمی ولایات از اثر جنگ‌های داخلی از بین رفته بود.» (احمدی وردک، ۲۸۹)

آموزش مدرن که از سنگ‌اندازی‌ها و دشمنی‌های برخی ملاحی عصر امان‌الله و سپس نادر خان و هاشم خان گذشته و راهش را به جلو باز کرده بود، بار دیگر در دوران مجاهدین با سنگ‌اندازی برخورد. هرچند دانشگاه‌های معدودی در بزرگ‌شهرها فعالیت داشت، اما مکاتب در نقاط مختلف کشور بسته بود و تلاشی هم برای بازگشایی آن‌ها به خرج داده نشد.

در بیرون کشور، به‌خصوص پاکستان، مجاهدین پیش از آن که دولت را به دست بگیرند، برنامه‌های آموزشی را برای مهاجران روی دست گرفتند. بخش بزرگی از آن‌ها توسط موسسات بین‌المللی و خارجی تمویل و مدیریت می‌شد، ولی مدیریت تعدادی از آن‌ها به دست گروه‌های جهادی بود. در آن مراکز آموزشی، اندیشه‌ها و ایدئولوژی مجاهدین تدریس می‌شد. حزب اسلامی حکمتیار، حزب اتحاد اسلامی سیاف و حزب جمعیت اسلامی ربانی فعالیت جدی آموزشی داشتند. ایدئولوژیک کردن معارف در میان مهاجران افغان در پاکستان توسط احزاب جهادی، به بازتولید خشونت کمک کرد. آن احزاب نیز مانند طالبان که از مدارس دینی، مکاتب و دانشگاه نیروی جنگی آماده مرگ می‌خواهند، چنین منظاری داشتند. برای همین، نصاب معارف مهاجرت که توسط دانشگاه نبراسکا و با همکاری احزاب جهادی مقیم پاکستان طراحی شده بود، به گفته نورین نظری، دانش‌آموزان را شست‌وشوی مغزی می‌داد: «در اوایل دهه هشتاد میلادی گروه‌های جهادی از کتاب‌های درسی به‌عنوان بستری برای شست‌وشوی مغزی کودکان و عسکرگیری برای جنگ در افغانستان استفاده کردند.» (نظری، ۸ صبح) خشونت از همان آغاز که الفبا تدریس می‌شد، برای کودکان دانش‌آموز تبلیغ می‌گردید و آن‌ها را به «جهاد در راه خدا» با جان و مال فرا می‌خواند. آن نصاب پر از واژه‌هایی چون «غازی»، «غنیمت»، «جهاد»، «مسلمان»، «ایمان»، «ملحد»، «کفر»، «تفنگ»، «مرمی» و غیره بود. در مضمون ریاضی/حساب وقتی شمارش را آموزش می‌داد، تعداد مرمی‌ها یا «کشته‌های سربازان کمونیست» را می‌شمرد. نورین نظری که کتاب‌های معارف مهاجران در پاکستان را بررسی کرده، به این نتیجه رسیده است: «تلاش مولفان کتاب‌های درسی جهادی این است که شاگردان را با جملاتی که کلیدواژه‌های آن‌ها «جنگ»، «جهاد»، «غازی»، «شهید» و راه یافتن به بهشت و باعزت شدن نزد خداست، راهی خشونت بسازند.» (نظری، همان)



پشت جلد یکی از کتاب‌های سوادآموزی مهاجران افغانستان در پاکستان

به همین گونه وقتی دولت اسلامی به رهبری مجاهدین در کابل قدرت را به دست گرفتند، نیز نام برخی مراکز آموزشی را تغییر دادند و به اصطلاح «اسلامی» کردند؛ شبیه کاری که طالبان نیز در هر دو دوره امارت خود به

کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق تدریس و تبلیغ در مورد دوستی افغان‌شوروی را بخشی از وظایف رسمی و تربیوی معلمان در مکاتب وانمود کرد. (اکرام اندیشمند، معارف عصری در افغانستان) این امر بدبینی‌ای را که حامیان آموزش سنتی نسبت به آموزش مدرن در جامعه تزریق کرده بودند، تقویت کرد. تعداد زیادی از ملاحی علیه آموزش مدرن موضع گرفتند و حتا معلمان را تکفیر کردند. هرچند بعدا در دوران داکتر نجیب‌الله، اکثر این «اتاق‌های دوستی» بسته شد، مضامین کمونیستی حذف و مضامین اسلامی به جای آن افزون گردید، ولی سودی به حال معارف نکرد. به دلیل اهمالی که در دوره پنجاه‌ساله آل یحیا نسبت به آموزش صورت گرفته بود، درصدی سواد چیزی حدود ۸ تا ۹ بود و این ناآشنایی مردم با آموزش مدرن، زمینه تکثیر شایعه‌ها در مورد این آموزش را فراهم آورده بود. ناآگاهی در حدی بود که مردم با مضامینی مانند جغرافیه آشنایی نداشتند و تصور می‌کردند که آن مضامین برای تغییر عقاید فرزندان مردم مسلمان افغانستان طراحی شده است. چنین شایعه‌هایی را برخی از ملاحی و دیگر حامیان آموزش سنتی، عمدا پخش می‌کردند. بنابراین، مردم اکثر نقاط دوردست کشور که پیش از آن چندان آشنایی با مکتب و مضامین آن نداشتند، تلاش کردند از آن دوری گزینند. در مناطقی از غزنی سرزبان‌هاست که افراد متمول با دادن رشوت فرزندان خود را از مکتب خارج می‌کردند. از لحاظ کمیت هم تعداد لیس‌ها از ۱۶۳ باب در سال ۱۹۷۸، به ۴۴ باب در سال ۱۹۸۴ تقلیل یافت. (احمدی وردک، ۹۰)

این وضعیت که تا پایان کار کمونیست‌ها ادامه یافت، سد مستحکم‌تری را در برابر آموزش مدرن ایجاد کرد؛ سدی که با باورهای مردم گره خورده بود و به‌ساده‌گی امکان عبور از آن وجود نداشت. در خلق آن وضعیت، در قدم اول حکومت‌های آل یحیا مقصر بودند که زمینه آموزش را در نقاط دوردست کشور برای همه فراهم نکردند یا نتوانستند. بعد از آن، هم حاکمان چپی مقصر بودند که آموزش را سیاسی و ایدئولوژیک کردند و هم حامیان آموزش سنتی و برخی ملاحی تقصیر داشتند که با سوءاستفاده از ناآگاهی مردم، شایعاتی را پیرامون مضامین مکتب مدرن پخش نمودند. وضعیت طوری شد که در برخی نقاط پس از آن که دولت به دست مجاهدین شکست خورد، معلمان به دست حامیان مجاهدین کشته شدند. تعداد زیادی از مکاتب در آن دوره پراشود که آتش جنگ علیه دولت خلقی‌ها و پرچمی‌ها شعله‌ور شود، ویران شد. محمداکرام اندیشمند به نقل از سلطان‌علی کشته‌شده، نخست‌وزیر وقت، می‌آورد: «در طی سال‌های هشتاد، نزدیک به دو هزار مکتب و شمار زیادی مدارس مذهبی و مساجد، صدها باب از موسسات طبی و کلینیک‌های صحتی، تحت عنوان این‌که گویا در مکاتب و مدارس به اصطلاح دروس کمونیستی داده می‌شود، یا در شفاخانه‌ها و کلینیک‌ها زخمی‌های جنگ تداوی می‌گردند، به آتش کشیده شدند.» (اندیشمند، همان) آن ضربه، یک بار دیگر آموزش و به تبع آن توسعه کشور را به تاخیر انداخت.

## دوره مجاهدین

پس از آن که حملات مجاهدین تشدید شد، معارف هم‌پای دولت داکتر نجیب‌الله رو به ضعف نهاد. هر منطقه‌ای که از کنترل دولت خارج می‌شد، مکاتب از فعالیت باز می‌ماند. «بعد از شکل‌گیری گروه‌های جهادی در افغانستان و آغاز مبارزات مسلحانه آنان در برابر حکومت کمونیستی در کشور، با نوعی مخالفت عمومی با مکاتب مدرن در مناطق تحت کنترل مجاهدین همراه شد و بیشتر مکاتب در آتش خشم مجاهدین سوخت.» (اخلاصی، ۱۲۹)

وقتی مجاهدین قدرت را به دست گرفتند، باز هم توجهی به مکاتب مدرن نشد. در آن دوره برخی موسسات خارجی مکاتبی را در نقاط مختلف کشور حمایت می‌کردند که اکثرا پسرانه بود. در مکاتبی که دختران نیز آموزش می‌دیدند، صنوف پایین بود. گروه‌های مختلف مجاهدین نگاه متفاوتی نسبت به



## طالبان و سابقه دشمنی...



این بار هم وقتی طالبان چنین استدلال کردند، مردم در نقاط مختلف کشور علیه آن واکنش نشان دادند و اظهار داشتند که آن‌ها از آموزش زنان حمایت می‌کنند. باری که وجه طالب بودن آن‌ها بر سیاستمدار بودنشان غلبه می‌کند، مواضع و استدلال‌های اصلی خود را بیان می‌کنند. تعیین معیار تعداد مابین‌های کارگذاری شده توسط کاندیدای استادی دانشگاه توسط مولوی ندامحمد ندیم، وزیر کنونی تحصیلات عالی این گروه، یکی از مواردی است که در آن زمان آقای وزیر بیشتر یک طالب بوده است تا یک سیاستمدار. در مورد دشمنی این گروه با آموزش زنان نیز باری چنین استدلال‌های عریان شده است. مژده نوشته است که سیاست طالبان در دشمنی با آموزش و کار زنان در دور اول، مورد انتقاد جامعه جهانی قرار گرفته بود و محمدعباس استانکزی، معین وزارت خارجه این گروه، مجبور بود به افکار جامعه جهانی و پرسش‌های آن‌ها پاسخ دهد و او طوری وانمود می‌کرد که گویا این گروه دشمن آموزش نیست، اما سخنانش در آژانس خبری باختر سانسور می‌شد. مژده ادامه می‌دهد: «من به‌عنوان سرپرست ریاست اطلاعات و نشریات وزارت خارجه وقتی با آژانس باختر در تماس شدم، معاون آژانس باختر در جواب گفت این دستور از قندهار است که وعده‌ای در مورد کار و تحصیل زن نباید داده شود. وی اظهار عقیده نمود که این کار بخشی از اصولی است که تحریک در ابتدای تاسیس آن‌ها [را] پذیرفته و انحراف از آن ناممکن است.» (مژده، ۱۱۱) قندهار پایتخت سیاسی طالبان در امارت اول و امارت دوم است. اصل دلیل مخالفت طالبان با آموزش و کار زنان، شاید همین عقیده معاون آژانس باختر باشد که انحراف از این «اصل پذیرفته‌شده در آغاز تاسیس تحریک طالبان» ناممکن است. آن‌چه غیر از این در رسانه‌ها و محافل دیپلماتیک گفته می‌شود، ترندهای سیاسی است.

(مژده، ۱۳۸۲: ۱۰۹) رهبران و جنگ‌جویان این گروه، روستاییان بی‌سواد هستند که نمی‌توانند با مظاهر دنیای مدرن به‌ساده‌گی آشتی کنند. تعداد اندکی که سواد ملایی دارند، آن‌ها هم بسیار متحجرند و به گفته خواجه بشیراحمد انصاری در کتاب «مذهب طالبان»، این گروه از تولید علم کاملاً عاجز است. انصاری طالبان را «خوارچ نوین» می‌داند و در کتاب خود به شباهت‌ها میان آن‌چه او خوارچ قدیم و خوارچ جدید (طالبان) می‌خواند، پرداخته است. او یکی از این خصوصیت‌های مشترک این دو دسته را ناتوانی در تولید علم و به جای آن علاقه به جنگ و خون‌ریزی و گیر افتادن در دام تحجر مذهبی خوانده است. او نوشته است: «اگر مذاهب فقهی، عقیدتی و کلامی مسلمانان دایره‌المعارف‌های قطوری را برای ما به یادگار گذاشتند، در مقابل خوارچ از تولید هر گونه فکری عاجز بوده‌اند. طالبان که در عرصه‌های علم کاملاً عاجزند، ولی در میان تمامی دستاوردهای تمدن غرب، تنها به سلاح و شیوه‌های جنگی آن عشق می‌ورزند.» (انصاری، ۱۳۹۱: ۴۴)

دلیل دیگر دشمنی طالبان با آموزش زنان، وعده‌های این گروه به جنگ‌جویانش است؛ کسانی که زنان را برده‌های جنسی خود می‌دانند. وحید مژده که خود در دستگاه دیپلماسی امارت اول طالبان کار می‌کرد، می‌نویسد: «چند هفته بعد از سقوط کابل به دست طالبان که دیدگاه طالبان در مورد تحصیل و کار زنان شدیداً مورد انتقاد جامعه جهانی قرار گرفت، ملا محمدغوث، وزیر امور خارجه طالبان، در یک دیدار با هیأتی از سازمان ملل متحد مشکل طالبان را در این رابطه به‌ساده‌گی بسیار چنین بیان کرد: «ما با افراد نظامی خویش تعهداتی داریم که از آن جمله، یکی ممانعت از کار و تحصیل زنان است. اگر ما این تعهد را نقض نماییم، نظامیان، خطوط جبهه را رها خواهند کرد و به روستاهای خود باز خواهند گشت. بنابراین، تا زمانی که مخالفین در برابر ما قرار دارند و برای جنگ با آنان، نیاز به جنگ‌جویان دهات و قبایل است، ما مجبور به ادامه این سیاست هستیم. تغییر این سیاست زمانی ممکن است که جنگ به پایان برسد.» (مژده، ۱۱۰)

به گفته وحید مژده، طالبان در اوایل ادعا می‌کردند که به دلیل مشکلات اقتصادی، نمی‌توانند زمینه آموزش مصون را برای زنان فراهم کنند. چنین ادعایی هم بازی با کلمات و به نحوی زمان خریدن بوده است. این بار نیز شبیه چنین استدلال‌هایی از زبان آن‌ها شنیده شده است. اکنون که دیگر هزینه آموزش و صحت را سازمان ملل می‌پردازد و نیازی به تحمل هزینه ندارند، بازهم با آموزش زنان دشمنی خود را ادامه می‌دهند. اگر حتی هزینه‌ای هم داشته باشد، باز هم هر نظامی باید آن هزینه را تامین کند. تاکنون طالبان هر چه دلیل گفته‌اند، عمل کرد بعدی‌شان دلیل قبلی این گروه را نفی کرده است. آن‌ها عملاً در برابر آن‌چه می‌گویند، رفتار می‌کنند. این گروه با آموزش مدرن و آموزش زنان دشمنی دارد، برای همین، بهانه‌هایی می‌تراشد. باری امیرخان متقی، وزیر خارجه کنونی طالبان که زمانی وزیر اطلاعات و فرهنگ و مدتی هم وزیر معارف این گروه در دور اول بود، مخالفت خود با آموزش مدرن و توسل به مدارس دینی را چنین مستدل کرده است: «در سفر حج دیداری با یکی از رهبران مسلمانان هندوستان داشتم. وی که پیرمرد بسیار سالخورده‌ای بود، به من گفت: طالبان اگر می‌خواهند نظام خود را تقویت کنند و از آسیب مصون سازند، باید به تحصیل علوم دینی بیش از هر چیز توجه نمایند و برای این کار لازم است تا تعداد مدارس دینی را زیاد سازند.» تصمیم‌گیری در مورد سرنوشت یک کشور با جامعه‌ای چنددهه‌میلیونی، براساس نصیحت‌های یک پیرمرد هندوستانی، فقط می‌تواند یک بهانه ناخوب باشد. چنین استدلال‌هایی حتی برای دشمنان آموزش مدرن هم مضحک است. طالبان وقتی با زبان دیپلماتیک سخن می‌گویند، طوری وانمود می‌کنند که آن‌ها دشمن آموزش نیستند، هرچند در جاهایی ادعا کرده‌اند که مردم افغانستان مخالف آموزش دختران و زنان هستند (این استدلال را نادر خان هم کرده بود).

دو طیف باهم رقیب در داخل نظام بودند. این رقابت به حوزه معارف نیز کشیده شده بود. وقتی وزیر معارف از جناح جهادی‌ها بود، تلاش می‌کرد در همه مسایل خاطر رهبران جهادی و حامیان آن‌ها را بیشتر لحاظ کند و برعکس وقتی تکنوکراتی در آن وزارت صاحب صلاحیت می‌شد، طیف دیگر را مد نظر داشت. باید یادآور شد که در برخی موارد، به‌خصوص در دوره حکومت آقای محمدشرف غنی، معینانی در وزارت‌خانه‌ها کار می‌کردند که به دلیل داشتن عضویت کمپ رییس جمهور، نسبت به وزیری که از کمپ عبدالله عبدالله، شریک دولت بود، صلاحیت بیشتری داشتند. در تغییراتی که در نصاب معارف وارد شد، نیز دو طیف از دو اندیشه نماینده‌گی کردند و گفته می‌شود کسانی به‌نحوی راه میانی را توصیه و عملی کردند.

حامد کرزی که به قدرت رسید، در حکومت موقت او از جدی ۱۳۸۰ تا جوزای ۱۳۸۱ آقای رسول امین وزیر معارف شد. او تحصیل کرده پاکستان و از دسته جهادی‌ها بود که عضویت حزب محاذ ملی اسلامی به رهبری سیداحمد گیلانی را داشت. پس از شش ماه ماموریت او، آقای یونس قانونی، باز هم از دسته جهادی‌ها و این بار عضو حزب جمعیت اسلامی افغانستان، وزیر معارف شد. پس از قانونی هم داکتر احمد مشاهد، عضو حزب جمعیت اسلامی، بر کرسی وزارت معارف تکیه زد. بعد از مشاهد، نورمحمد قرقرین وزیر معارف شد. او نیز از مجاهدین پاکستان‌نشین افغانستان در دوره تبعید خودخواسته و عضو شورای حل‌و‌عقد در دولت اسلامی مجاهدین بوده است. هم حزب محاذ اسلامی و هم حزب جمعیت اسلامی که در آغاز دهه هشتاد اعضای آن‌ها به وزارت معارف رسیدند، از جمله احزاب پشاورنشین بودند که در تشکیل نصاب معارف برای مهاجران افغان با همکاری تخنیک‌ی دانشگاه نبراسکا سهم داشتند. چنان‌چه در بخش قبلی تذکر رفت، آن نصاب نزدیکی میان تفکر

این اهداف، این نهادها وزیر معارف افغانستان آن دوره، یونس قانونی، را متقاعد کردند که کتاب‌های خشونت‌پرهیزی که توسط یونیسیف تولید شده بود، در حد لازم مذهبی و افغانی نبود و بنابراین استفاده از آن کتاب‌ها جامعه مذهبی افغان را در برابر او قرار خواهد داد. «کتاب‌های یونیسیف هم در دوران تبعید احزاب جهادی به پشاور، به‌عنوان بدیلی برای کتاب‌های خشونت‌گستر چاپ نبراسکا، در آن‌جا تهیه و توزیع شده بود.

در سال ۲۰۰۶، وقتی محمدحنیف اتمر وزیر معارف بود، کتاب‌ها براساس نصاب جدید معارف با هزینه امریکا و دانمارک چاپ و به دانش‌آموزان دوره ابتدایی توزیع شد. آن کتاب‌ها، خشونت نصاب گذشته را نداشت و هرچند مشکلات املائی و تخنیک‌ی آن رفع نشد، اما اندکی از آن کاسته شد. نصاب جدید هم با توجه به نقش گسترده جهادی‌ها در دولت و مشخصاً در معارف، اسلامی‌سازی شد. البته قانون اساسی هم چنین دستوری می‌داد: «دولت نصاب واحد تعلیمی را، بر مبنای احکام دین مقدس اسلام و فرهنگ ملی و مطابق با اصول علمی، طرح و تطبیق می‌کند و نصاب مضامین دینی مکاتب را بر مبنای مذاهب اسلامی موجود در افغانستان، تدوین می‌نماید.» (ماده ۵۴ قانون اساسی ۱۳۸۲) همین ماده برای اولین بار زمینه آموزش رسمی فقه جعفری در مکاتب و دانشگاه‌ها را فراهم کرد.



نصاب معارف پسابین: این نصاب خشونت را ترویج نمی‌کند، اما خالی مشکلات املائی و انشایی نیست.

محتویات این کتاب‌ها اما در مواردی، تحریف شده بود. از جمله می‌توان به تحریف تاریخ اشاره کرد که در همه نصاب‌های جدید صورت گرفته است. حتی در آخرین نصاب که در زمان ماموریت داکتر میرویس بلخی در وزارت معارف نشر شده، نیز نگاه چندگانه و تلاش برای تحریف اذهان کودکان را می‌توان دید. مثلاً وقتی در فصل سوم کتاب تاریخ صنف نهم (چاپ ۱۳۹۸) نگاه کنیم، امیر عبدالرحمان خان را حاکمی معرفی کرده است که برای کشور و تحکیم دولت مرکزی تلاش بسیار کرد؛ ولی این تاریخ نمی‌گوید که برای این هدف او سال‌ها مردم را قتل عام کرد. شکنجه‌های معروف امیر عبدالرحمان خان، به برده‌گی کشاندن مردم و فروش زنان، پسران جوان و دختران مردم را یاد نکرده است. چیزی در مورد خصوصیت و ویژه‌گی دوران امیر عبدالرحمان در این کتاب نیامده است. وقتی به دوران حبیب‌الله کلکانی می‌رسیم، به‌ساده‌گی لقب «بچه سقا» او یاد می‌شود و خصوصیت دوره او به‌عنوان یک دوره بد تذکر می‌یابد: «خصوصیات آن مرحله، دربرگیرنده اخلاق امنیت، چور و چپاول اموال دولتی و رکود تجارت بود.» (تاریخ صنف نهم ۱۳۹۸: ۵۵) این در حالی است که تلاش شده از کسانی چون عبدالرحمان، چهره‌های وطن‌دوست معرفی کنند. در مورد نادر خان هم دقیق مخالف توصیف غلام‌محمد غبار آورده و گفته است که او «در جنگ استرداد استقلال افغانستان نقش اداره جبهه جنوب را برعهده داشت که ضربات قاطع را بر نیروهای انگلیس وارد کرد.» (همان، ۵۷) در حالی که غبار او را مردی مکار اما خوش‌چانس توصیف می‌کند که در هنگام فرار از معرکه، استقلال توسط امان‌الله خان اعلام شد و او فقط چانس آورد.

ادامه در صفحه ۱۵



مکتب دخترانه «بویه‌زار ناصری» در ولسوالی شکرده کابل که در ۱۹ اسد ۱۳۹۸ آتش زده شده است.

احزاب پشاورنشین و گروه طالبان را نشان می‌دهد. بنابراین، در نصاب معارف نیز تلاش شد خاطر جهادی‌ها بیشتر لحاظ شود؛ اما بعداً از خشونت نهفته و آشکار در آن کتاب‌ها کاسته شد. علاوه بر آن، نصاب معارف مهاجران افغان در پاکستان تا سال ۲۰۰۶ برای صنوف ابتدایی و تا سال ۲۰۱۱ برای صنوف متوسطه در افغانستان به‌عنوان نصاب معارف مورد استفاده قرار گرفت. مجاهدینی که از پشاور به کابل برگشتند، نصاب خود را هم با خود آوردند و با توجه به انتصاب وزیران جهادی در اوایل حکومت جمهوری، آن نصاب مورد استفاده قرار گرفت. از سوی دیگر، آن کتاب‌ها که با هزینه سازمان توسعه ایالات متحده و همکاری تخنیک‌ی دانشگاه نبراسکا تهیه و چاپ شده بود، بار دیگر توسط همین سازمان در افغانستان پسابین چاپ و به دانش‌آموزان توزیع شد. نورین نظری می‌نویسد: «در سال ۲۰۰۱، سازمان توسعه ایالات متحده امریکا برای نمایش شتاب‌آلود موفقیت امریکا در افغانستان و دانشگاه نبراسکا به خاطر مشوق‌های مالی، کتاب‌های جهادی را بازچاپ و پخش کردند. برای رسیدن به

طالبان همان معارف نیمه‌جان مردانه را نیز دچار دگردیسی‌هایی کرده بودند. آن‌ها نام مکتب را به «مدرسه»، نام شاگرد را به «طالب العلم» و نام معلم را به «مدرس» تغییر دادند. احمدی وردک می‌نویسد که افراد مسلح طالبان در دور اول وارد مراکز علمی می‌شدند و معلمان و دانش‌آموزان را در مقابل یک‌دیگر لت‌وکوب و توهین می‌کردند. آن‌ها از جمله موی معلمان و دانش‌آموزان را قیچی می‌کردند؛ کاری که در نقاط مختلف کشور محتسبان «نهی از منکر» طالبان در هر دو دوره به آن دست زده‌اند. همچنان به گفته آقای احمدی وردک، طالبان دانش‌آموزان بالاتر از صنف سوم را به بستن لنگی مجبور کرده بودند. معلمان و دانش‌آموزان نوجوان و دانشجویان مجبور بودند ریش دراز بگذارند.

### افغانستان پسابین ۱. نصاب

نظام پسابین ترکیبی از جهادی‌ها و تکنوکرات‌ها بود. جهادگراها که معمولاً از پشاور و تهران برگشته بودند، با تکنوکرات‌هایی که از غرب برگشته بودند،



# طالبان و سابقه دشمنی...



ادبیاتی که تاریخ صنف نهم مکتب به کار می‌برد، هم جالب است. در مورد کلکاتی می‌گوید که او در سال ۱۹۲۹ «وارد شهر کابل گردید» (همان، ۵۵)، اما در مورد نادر خان می‌نویسد که او «در سال ۱۹۲۹ میلادی به سوی کابل حرکت کرد و کابل را نجات داد.» (همان، ۵۷) تحریف جنجالی دیگر هم در کتاب فرهنگ صنف یازدهم صورت گرفته بود که وقتی از مدال آوران المپیک یاد کرده بود، به جای آوردن نام و عکس روح‌الله نیکپا که تنها مدال‌آورد المپیک در تکراندو بود، عکس و نام دو نفر دیگر را آورده بود؛ یکی نثاراحمد بهاوی که در المپیک شرکت کرده، اما مدال نگرفته بود و دومی یک بازیکن کریکت که اصلاً شامل ورزش‌های المپیک نیست. مردم این اقدام را به تبعیض و تعصب علیه هزاره‌ها ربط دادند و گفتند که روح‌الله نیکپا به دلیل هزاره بودن از کتاب‌ها حذف شده است. وزارت معارف هم توضیح منطقی‌ای برای این کار نداشت. هرچند آن کتاب در دوران وزارت فاروق وردک چاپ شده بود، اما نصابی که در دوران میرویس بلخی، از پاسوادترین وزیران معارف کشور، تهیه و توزیع شد، نیز مشکلات نگاه متفاوت به تاریخ را با خود حفظ کرده است، همان‌طور که در بالا از تاریخ صنف نهم یاد شد.



نصاب معارف پسانین: این نصاب خشونت را ترویج نمی‌کند، اما خالی مشکلات املائی و انشایی نیست.

فساد مالی و اداری نیز که از آن به‌عنوان یکی از دلایل داخلی سقوط جمهوری یاد می‌شود، معارف را آلوده کرده بود. فساد هم‌پای جمهوری پسانین متولد شد و به محض گشایش ادارات دولتی، وارد آن نهادها گردید. حامد کرزی، رییس جمهور پیشین، نیز آشکارا از فساد حمایت می‌کرد. باری او در سخنرانی خود گفت که اختلاس کنید، ولی پول آن را به دبی نبرید، همین‌جا سرمایه‌گذاری کنید. گفته می‌شود که در زمان وزارت آقای اتمر در معارف، تشکیلات بی‌سبب خرد و کلان می‌شد و او برای کسانی بست جدید ایجاد می‌کرد و اگر کسی را می‌خواست برکنار کند، بستش را از تشکیلات حذف می‌کرد. پس از آن که داکتر فاروق وردک وزیر معارف شد، فساد بیشتر دامن معارف را آلود. در همان زمان بود که سیگار یا اداره بازرسی ایالات متحده در امور افغانستان، در گزارشی از حیف‌ومیل ۷۶۹ میلیون دالر حرف زد و گفت که در تشکیلات وزارت معارف دانش‌آموزان، معلمان و مکتب‌های خیالی وجود دارند که بودجه آن‌ها پرداخت می‌شود. آقای فاروق وردک آن اتهام‌ها را رد کرد، ولی اسدالله حنیف بلخی که پس از او به وزارت معارف رسید، آن را تایید نمود.

از این کاستی‌ها اگر بگذریم، در مجموع، در دهه‌های ۸۰ و ۹۰ خورشیدی، یک تحول بزرگ در عرصه آموزش به میان آمد. قانون اساسی جمهوری اسلامی (۱۳۸۲) دولت را به ارتقای معارف مکلف کرد: «دولت برای ارتقای معارف در همه سطوح، انکشاف تعلیمات

دینی، تنظیم و بهبود وضع مساجد، مدارس و مراکز دینی تدابیر لازم اتخاذ می‌نماید.» (ماده ۱۷ قانون اساسی ۱۳۸۲) این قانون همچنان مانند قوانین اساسی گذشته تعلیمات ابتدایی را اجباری کرد، اما یکی از نکات مثبت آن، آموزش زبان مادری ساکنان محلات گوناگون کشور بود که در ماده ۴۳ ذکر آمده است. براساس این حکم، کتاب‌های زبان اوزبیک، پشه‌ای و بلوچی چاپ و در مکاتب مربوط به گویشوران آن زبان‌ها توزیع شد. ماده ۴۴ این قانون اساسی، دولت را مکلف به «طرح و تطبیق برنامه‌هایی در راستای ایجاد توازن و انکشاف تعلیم برای زنان، بهبود تعلیم کوچیان و امحاری بی‌سواد در کشور» کرد.

پس از آن که جمهوری اسلامی روی کار آمد، دولت افغانستان با حمایت مالی و تخنیک کشورهای حامی، هم در راستای بهبود کیفیت و هم در زمینه افزایش کمیت کارهای بزرگی انجام داد. بخش بزرگی از بودجه دولت افغانستان توسط کشورها حامی، از جمله ایالات متحده امریکا، پرداخت می‌شد. وقتی اولین سال تعلیمی پس از شکست امارت اول طالبان شروع شد، دختران به مکتب و دانشگاه برگشتند و در سراسر کشور چهار میلیون دانش‌آموز جذب مکاتب شدند: «در بهار سال ۱۳۸۱ جمعاً ۴ میلیون شاگرد وارد نظام معارف گردیده و تحت این شعار «بیاید که سبق بخوانیم» به سوی مکاتب و موسسات تعلیمی شتافتند.» (احمدی وردک، ۱۳۹۵: ۳۰۳) فرصت آموزش و کار برای زنان مساعد شد و فضای آرام سال‌های آغازین جمهوری، زمینه رشد معارف را فراهم کرد. بدین ترتیب، دولت کوشید در سراسر نقاط کشور مکتب‌های جدید ایجاد کند. براساس نوشته گل‌آغا احمدی وردک، وزارت معارف از سال ۱۳۸۳ استراتژی جدید خود را بر محورهای ذیل تطبیق کرد: «۱. بازسازی تمام عرصه‌های معارف؛ ۲. تجهیز موسسات تعلیمی و مکاتب؛ ۳. ارتقای کیفیت تعلیم و تربیه افغانستان؛ ۴. توسعه معارف متوازن به سطح کل کشور.» (همان، ۳۰۳-۳۰۴) در این مدت تعداد زیادی از مکاتب جدید در سراسر کشور گشایش یافت، برای تعدادی از آن‌ها تعمیر ساخته شد و تعمیر برخی مکاتب دیگر در سطح کشور بازسازی شد. به همین گونه، دروازه‌های دانشگاه‌ها به روی متقاضیان پسر و دختر باز شد و ده‌ها هزار دانشجوی تحصیلات عالی را در داخل کشور پی گرفتند. تعدادی از دانشگاه‌های دولتی و خصوصی در مقطع ماستری نیز تدریس می‌کنند و برخی رشته‌ها در تعدادی از دانشگاه‌های دولتی مقطع دکترا نیز دارند، مانند ادبیات دری و پشتو و همچنان شریعت در دانشگاه کابل. در دو دهه جمهوری، ده‌ها هزار تن از دانشگاه‌های کشور فارغ و وارد بازار کار شدند.

ایجاد شد: «اتباع افغانستان می‌توانند به اجازه دولت به تاسیس موسسات تعلیمات عالی، عمومی، اختصاصی و سوادآموزی اقدام نمایند...» (ماده ۴۶ قانون اساسی ۱۳۸۲) برمیانی همین ماده قانون اساسی، هزاران مرکز آموزشی خصوصی در کشور ایجاد شد که بازوی توان‌مندی هم برای معارف و هم برای تحصیلات عالی کشور بوده است. نخستین دانشگاه خصوصی پیش از تصویب قانون اساسی ایجاد شده بود که پس از تصویب آن قانون، جواز به دست آورد. برخی از این مکاتب و دانشگاه‌های خصوصی، آموزش بسیار باکیفیت‌تری را نسبت به مکاتب دولتی ارائه می‌کرده‌اند، هرچند آن‌ها هم نصاب‌های معارف و تحصیلات عالی دولتی را درس می‌داده‌اند. البته تعدادی از این مکاتب و دانشگاه‌ها، در کنار تطبیق نصاب دولتی، برنامه‌های درسی ممد نیز داشتند. مکتب خصوصی معرفت در دشت برچی کابل، یکی از این نمونه‌هاست که در آن علاوه بر تطبیق نصاب دولتی، برخی مضامین دیگر نظیر موسیقی نیز تدریس می‌شد. این موسسات در برخی موارد بورسیه‌هایی را نیز به برخی نهادهای خیریه اختصاص می‌دادند که دانش‌آموزان و دانشجویان کم‌بضاعت از آن طریق آموزش می‌دیدند.



دانشگاه کاردان به‌عنوان اولین دانشگاه خصوصی در سال ۱۳۸۱ با ۱۵ دانشجوی به فعالیت آغاز کرد.

براساس آمار سال ۱۴۰۰ وزارت معارف، در سراسر کشور دو هزار و ۸۶۵ مکتب خصوصی فعال بوده که ۷۳۹ هزار و ۶۶۴ تن به شمول ۲۲۲ هزار و ۷۱۳ دختر دانش‌آموز داشته‌اند و توسط ۴۴ هزار و ۴۲۷ آموزگار به آن‌ها تدریس می‌شده است. این مراکز، در کنار مراکز تعلیمی دولتی فعال بوده که میلیون‌ها دانش‌آموز را پوشش می‌داده‌اند. تعداد مراکز تعلیمی دولتی به شمول مکاتب عمومی، تعلیمات اسلامی، انستیتوت تعلیمی و مسلکی، مکتب تعلیمی و مسلکی، تربیه معلم و مکتب سوادآموزی،



جشن فراغت دانشجویان رشته جندر و زنان دانشگاه کابل - ۲۰۱۷ - عکس: UNDP

۲. موسسات خصوصی؛ بازوی مراکز آموزشی دولتی  
ایجاد دانشگاه‌ها، مراکز تربیه معلم و مکاتب خصوصی، از دیگر دستاوردهای بزرگ آن دوره بود. قانون اساسی ۱۳۸۲ حق تاسیس مراکز آموزشی شخصی را به رسمیت شناخت و براساس آن مراکز تعلیمی و تحصیلی متعددی در نقاط مختلف کشور

۱۶ هزار و ۴۴۸ مرکز در سال ۱۴۰۰ بوده است. این مراکز، هفت میلیون و ۷۶۲ هزار و ۲۸۱ دانش‌آموز به شمول سه میلیون و ۷۷ هزار و ۱۲۱ دختر، داشته و توسط ۲۰۲ هزار و ۶۲۸ معلم، به شمول ۷۰ هزار و ۱۰ معلم زن به آن‌ها تدریس می‌شده است. همین‌گونه براساس فهرستی که در وب‌سایت وزارت تحصیلات عالی نشر شده، ۱۳۴ دانشگاه و موسسه

تحصیلات عالی خصوصی در کشور فعال‌اند که در کنار ۴۲ دانشگاه و موسسه تحصیلات عالی دولتی کار می‌کنند. البته آماري که در سال ۱۴۰۰ از سوی اداره ملی احصاییه و معلومات نشر شده، تعداد دانشگاه‌های خصوصی را ۱۲۹ و تعداد دانشگاه‌های دولتی را ۳۹ باب گفته است. این تفاوت آمار ظاهراً به این دلیل است که آمار وب‌سایت وزارت تحصیلات عالی از مدتی به این سو به‌روز نشده است. پس از برگشت طالبان به قدرت، برخی از دانشگاه‌های خصوصی به دلایل مختلف از جمله ناتوانی در تامین هزینه‌های خود، از فعالیت بازمانده‌اند. یکی از این موارد، «دانشگاه خصوصی افغانستان» است که به تاریخ ۱۹ دلو ۱۴۰۱ از پایان کارش خبر داد.

براساس آمار، در همان سال (۱۴۰۰ خورشیدی) در دانشگاه‌های خصوصی در مجموع ۱۶ هزار و ۸۴۵ استاد، به شمول دو هزار و ۴۲۳ استاد زن، مصروف تدریس بوده‌اند. براساس همین آمار، در سال ۱۴۰۰ خورشیدی، ۳۵۱ هزار و ۲۳۱ دانشجو در کشور مصروف تحصیل بوده‌اند که از آن جمله ۲۴۷ هزار و ۳۷۷ تن آن پسر و ۱۰۳ هزار و ۸۵۴ تن دختر بوده‌اند. البته همین آمار تاکید دارد که تعداد دانشجویان در سال ۱۴۰۰ نسبت به سال گذشته، ۱۹ درصد کاهش داشته است. ۱۹۶ هزار و ۹۰۶ تن به شمول ۵۹ هزار و ۸۶۸ دختر، مجموع دانشجویان دانشگاه‌های دولتی بوده و ۱۵۱ هزار و ۹۰۴ تن به شمول ۴۲ هزار و ۷۶۳ دختر، دانشجویان دانشگاه‌های خصوصی بوده‌اند. این رقم، دو هزار و ۴۲۱ دانشجو به شمول یک هزار و ۲۲۴ دانشجوی دختر انستیتوت‌های علوم صحتی را نیز شامل می‌شود.

۳. آموزش متوازن؛ وضعیت زنان چگونه بود؟  
اکثر دانش‌آموزان در کشور، بنا بر بافت اجتماعی، روستایی‌اند. براساس آمار وزارت معارف، در سال ۱۳۹۰ در مجموع هفت میلیون و ۵۹۰ هزار و ۵۱۰ دانش‌آموز در سراسر کشور به مکتب می‌رفته‌اند که از این میان سه میلیون و ۵۶ هزار و ۳۷۹ دانش‌آموز شهری و چهار میلیون و ۵۳۴ هزار و ۱۳۱ دانش‌آموز روستایی بوده‌اند. بنابراین، ۵۹٫۷۳ درصد کل دانش‌آموزان را روستایی‌ها تشکیل می‌داده‌اند. از میان دانش‌آموزان شهری، یک میلیون و ۸۴۳ هزار و ۱۵۳ دانش‌آموز پسر و یک میلیون و ۲۱۳ هزار و ۲۲۶ دانش‌آموز دختر دیگر دختر بوده‌اند. در همان سال، دو میلیون و ۸۶۶ هزار و ۳۵۷ دانش‌آموز روستایی پسر و یک میلیون و ۶۶۷ هزار و ۷۷۴ دانش‌آموز روستایی دختر بوده‌اند. باید توجه داشت که مکاتب شهری در سراسر کشور فعال بودند، اما در برخی روستاها طالبان مکاتب را آتش می‌زدند، انفجار می‌دادند و می‌بستند. آن‌ها در مواردی معلمان را در مسیر راه‌ها شکنجه کرده و کشته‌اند.

یکی از مسایل مهم، آموزش زنان و دختران است. دوران جمهوری برای آموزش زنان طلایی‌ترین دوره تاریخی شمرده می‌شود. پیش از آن نیز در برخی دوره‌ها از جمله دهه قانون اساسی و دوران حکومت‌های کمونیستی زمینه آموزش زنان مساعد شده بود، اما آموزش متوازن وجود نداشت و زنان روستائین اکثراً از آن محروم بودند. براساس آمار وزارت معارف، در سال ۱۳۹۰ از میان دانش‌آموزان روستایی، ۶۳٫۲۱ درصد پسر و ۳۶٫۷۸ درصد دختر بوده‌اند. ۶۰٫۳۰ درصد از دانش‌آموزان شهری نیز پسر و ۳۹٫۶۹ درصد دختر بوده‌اند. این نشان می‌دهد که دختران و زنان در روستاها کمتر از شهرها به آموزش دسترسی داشته‌اند، در حالی که در شهرها هم بیش از ۶۰ درصد دانش‌آموزان را پسران تشکیل می‌داده‌اند. در سال ۱۴۰۰ دانش‌آموزان روستایی پنج میلیون و ۷۳۸ هزار و ۵۲۳ تن بوده که سه میلیون و ۶۴۵ هزار و ۱۲۲ تن پسر (۶۳٫۵۲) و دو میلیون و ۹۳ هزار و ۴۰۱ تن دختر (۳۶٫۴۷) بوده‌اند. در مجموع زنان بسیار کمتر از مردان، هم در شهرها و هم در روستاها، به آموزش دسترسی داشته‌اند.

ادامه در صفحه ۱۶



# طالبان و سابقه دشمنی...



در این مدت مجسمه‌های دانشکده هنر دانشگاه کابل را شکستانده و رشته موسیقی را حذف کرده‌اند. علاوه بر آن، آموزش فقه جعفری را در دانشگاه‌ها منع نموده‌اند. شرح مکمل آن چه طالبان در شانزده ماه اول تسلط مجدد خود در عرصه آموزش انجام دادند را می‌توانید این‌جا بخوانید.

پیش از آن که طالبان برای بار دوم به قدرت برسند، کمیته‌ای را برای بررسی نصاب آموزشی معارف توظیف کرده بودند که آن کمیته پس از ماه‌ها کار گزارش خود را به رهبری طالبان ارائه کرد. براساس آن گزارش، «خون و خشونت به کتاب‌ها برمی‌گردد». شرح مفصل کار کمیته نصاب طالبان را می‌توانید این‌جا بخوانید. روزنامه ۸صبح که به آن سند دست یافته، در ویژه‌نامه‌ای آن را به تحلیل و بررسی گرفته است.

آخرین بار هم این گروه تشکیلات تربیه معلم را از ساختار وزارت معارف حذف کرده و آن را غیرمؤثر خوانده است.

بنابراین، چشم‌انداز آینده آموزش در کوتاه‌مدت تاریک به نظر می‌رسد. تا زمانی که طالبان در راس قدرت باشند و امارت این گروه برقرار باشد، ستیز با دانش و آموزش مدرن، از ویژه‌گی‌های اصلی‌اش باقی خواهد ماند. بنابراین، دوران تاریک و سیاه آموزش مدرن، به اندازه عمر رژیم طالبان طولانی خواهد بود. حتی اگر این گروه زیر فشار جامعه جهانی مجبور به بازگشایی مکاتب شود یا این محدودیت خود را بر جهان بفروشد، باز هم با توجه به نصابی که این گروه در نظر دارد و از سوی دیگر پایین آمدن کیفیت آموزش با استخدام ملاهای مکتب‌نویس و دانشگاه‌نرفته، این دوران برای آموزش مدرن سیاه و تاریک خواهد بود.

ممانعت از آموزش دختران بالاتر از صنف ششم بود. پس از آن، بر نوع پوشش دانشجویان دختر محدودیت وضع کردند و آن‌ها را مجبور به پوشیدن لباس‌های دراز سیاه و چادر سیاه نمودند. سپس برنامه‌هایی را روی دست گرفتند که باعث می‌شد زنان از تدریس در مکاتب باز بمانند. یکی از آن طرح‌ها که در غزنی پیاده شد، تبدیل کردن آموزگاران زن از مکاتب شهری به ولسوالی‌های دوردست این ولایت بود.

علاوه بر آن، طالبان پوشیدن یونیفورم مکاتب را منع کردند و اخیراً خودشان یونیفورم جدیدی را به شکل مکتوبی به مکاتب معرفی کرده‌اند که در آن بر اسلامی بودن لباس و صورت استادان و دانش‌آموزان تاکید شده است.

در اوایل میان دانشجویان پسر و دختر، «پرده شرعی» کشیدند و پس از آن روزهای آموزش دختران و پسران را از هم جدا کردند. سپس به تاریخ ۲۹ قوس ۱۴۰۱ از بازگشایی دانشگاه‌ها و مکاتب به روی دختران خبری نیست. پس از آن هم به تاریخ ۱ جدی ۱۴۰۱ مراکز آموزشی و کورس‌ها را به روی دختران بستند. طالبان همین چند روز پیش هم یک برنامه آموزشی خبرنگاری در شهر جلال‌آباد ننگرهار را به دلیل حضور خبرنگاران زن اخلاص کردند. در طی شانزده ماه از آغاز تسلط مجدد طالبان، آن‌ها به ملاحا اسناد تحصیلی و تعلیمی توزیع کردند تا به عنوان اسناد دانشگاه‌ها و مکاتب شوند. برخی مضامین از جمله فرهنگ، تعلیمات مدنی و هنر رسامی را حذف کرده و ملاهای بسیاری را استاد مقرر کرده‌اند. واحدهای ثقافت در دانشگاه‌ها را سه برابر کرده و طرح تاسیس هزاران مدرسه دینی را روی دست گرفته‌اند.



یکی از صنف‌های آموزشی دخترانه در کابل

جمعیت در روستاهاست. این امر، فاصله بین خانه‌ها و مکاتب را افزایش می‌دهد که می‌تواند در برخی موارد مانع دسترسی دانش‌آموزان به مکاتب شود. علاوه بر آن، در سال‌های نخست ریاست جمهوری حامد کرزی اکثر مکاتب روستایی ساختمان نداشت که تعدادی از دانش‌آموزان در فضای باز و تعدادی در زیر خیمه‌هایی که یونیسک کمک کرده بود، درس می‌خواندند. ساختمان برخی از مکاتب روستایی با هزینه دولت و شماری هم با هزینه مردمی ساخته شده است؛ اما هنوز مکاتب بسیاری ساختمان ندارند.

با این حال اگر مناطق و ولایات مشخصی را بررسی کنیم، آموزش متوازن نبوده است. دلیل عمده آن، دسترسی گروه طالبان به برخی مناطق بوده است. نبود امنیت که عامل اصلی آن طالبان بودند، باعث شده بود که در برخی مناطق کشور دانش‌آموزان از آموزش محروم شوند، حتی دانش‌آموزان پسر. هر جا طالب دسترسی داشت، مکتب بسته بود. آن‌ها سال‌ها بر مکاتب حمله کردند، ولی در سال ۲۰۱۱ گزارش شد که این گروه با دولت افغانستان به توافق رسیده تا در بدل افزایش مضامین دینی در مکاتب، از حمله بر آن‌ها خودداری کند. براساس آمار وزارت معارف، در سال ۱۴۰۰ خورشیدی ۷۵۰ مرکز آموزشی در سراسر کشور غیرفعال بودند. ۳۹۴ مکتب غیرفعال پسرانه، ۶۱ مکتب دخترانه و ۱۵۰ مکتب دیگر مختلط بودند. باقی مراکز آموزشی، شامل تربیه معلم، تعلیمات اسلامی و سوادآموزی بودند. بیشترین مکاتب غیرفعال در سال ۱۴۰۰ نیز در ولایت قندهار بوده که خاستگاه و پایگاه اصلی طالبان به شمار می‌رود. ۲۳۵ مرکز به شمول ۲۰۴ مکتب در قندهار در آن سال مسدود بودند. در بغلان، پنجشیر، سمنگان و ولایت کابل هیچ مکتب و مرکز آموزشی‌ای غیرفعال نبود.

با این حال اگر به صورت موردی بررسی کنیم، وضعیت برخی از ولسوالی‌ها بسیار وخیم بوده است. براساس آمار سال ۱۴۰۰ وزارت معارف، ۷۱ ولسوالی هیچ مرکز آموزشی دخترانه نداشته‌اند؛ البته برخی از آن ولسوالی‌ها مکاتب مختلط معدودی داشته‌اند که فقط شامل صنف‌های پایین می‌شده‌اند. در این میان تنها ۱۵ ولسوالی در ولایت قندهار و ۱۰ ولسوالی در ولایت هلمند بدون مکتب دخترانه بوده‌اند. پنج ولسوالی قندهار حتی یک مکتب مختلط هم نداشته‌اند؛ یعنی هیچ دختری در آن مناطق به مکتب نمی‌رفته است. این در حالی است که در برخی ولسوالی‌ها تعداد دانش‌آموزان دختر نسبت به دانش‌آموزان پسر بیشتر بوده است. براساس آمار سال ۱۳۹۹ وزارت معارف، در ولسوالی جاغوری ولایت غزنی ۱۹ هزار و ۲۱ دانش‌آموز دختر و ۱۷ هزار و ۸۲۰ دانش‌آموز پسر به مکتب می‌رفته‌اند. باز هم در همین ولایت، تعداد دختران دانش‌آموز در ولسوالی جغتو چهار هزار و ۴۱۴ تن و تعداد دانش‌آموزان پسر چهار هزار و ۲۵۵ تن بوده است. باید گفت که این موارد، از نادرات است.

مورد دیگر، آموزش متوازن است. با توجه به این که در شهرها نفوس متمرکز و در روستاها غیرمتمرکز و پراکنده است، و از جانب دیگر اکثر مردم افغانستان روستایی‌اند، الزاما باید تعداد مکاتب روستایی خیلی بیشتر از مکاتب شهری باشد. تعداد مکاتب شهری در همان سال پنج هزار و ۱۵ باب بوده که ۲۸٫۲ درصد کل مکاتب کشور می‌شده است. همچنان ۱۲ هزار و ۷۶۵ مکتب دیگر روستایی بوده که ۷۱٫۷۹ درصد مکاتب را تشکیل می‌داده است. این در حالی است که براساس آمار سال ۱۴۰۱ ریاست احصاییه و معلومات، مجموع نفوس افغانستان ۳۴٫۳ میلیون برآورد شده که ۷۰٫۶ درصد روستانشین، ۲۵ درصد شهرنشین و ۴٫۴ درصد هم کوچی‌اند. بنابراین، درصدی مکاتب روستایی (۷۱٫۷۹) با درصدی نفوس (۷۰٫۶) همخوانی دارد و نشان می‌دهد که اگر براساس تعداد نفوس فکر شود، آموزش در دوران جمهوریت فراگیر و نسبت مکاتب با نفوس قابل قبول بوده است. با این حال، متغیرهای دیگر هم باید در نظر گرفته شود که مهم‌ترین آن پراکنده‌گی



پرده شرعی در یکی از دانشگاه‌های خصوصی که توسط طالبان در اوایل سلطه مجدد تحمیل شد.

گروه طالبان، مانند دور قبلی خود، بزرگ‌ترین سنگی است که پیش روی آموزش مدرن گذاشته شده است و به‌سادگی دورشدنی هم نیست. با این حال، سرنوشت جوامع، رشد و ترقی با توسل به آموزش مدرن است و همان طوری که این آموزش از سنگ‌اندازی‌های کوچک و بزرگ گذشته عبور کرده است، از این سنگ‌اندازی نیز عبور خواهد کرد. تا آن زمان، صدها هزار دانش‌آموز و دانشجو یا کاملاً از آموزش محروم خواهند شد و یا به آموزش بی‌کیفیت دسترسی خواهند داشت.

**طالبان به دنبال کدام نسخه از آموزش می‌گردند؟**  
نصاب آموزشی افغانستان مطابق میل طالبان نیست. در این نصاب، تلاش صورت گرفته تا خشونت تبلیغ نشود و دانش‌آموزان و دانشجویان به بازتولید خشونت تشویق نگردند. طالبان چنین آموزشی را نیاز ندارند. از آن جایی که آن‌ها از مکاتب و مدارس به‌عنوان مرکز تولید و کمپ‌های آموزشی جنگ‌جو استفاده می‌کنند، هر نصابی که این گروه را به چنین هدفی نزدیک نسازد، مورد پذیرش قرار نمی‌گیرد. در بدل، نسخه‌ای که طالبان علاقه دارند در افغانستان تطبیق شود، نسخه مدارس دینی پاکستان است؛

ساختمان‌های مکاتب مدرن را به پایگاه نظامی میدل کرده و «مدارس جهادی» را به هدف تربیه جنگ‌جو راه انداخته‌اند. این گروه همچنان گفته است که در هر ولسوالی ۱۰ مدرسه دینی و در هر ولایت یک مدرسه بزرگ جهادی ایجاد می‌کنند. تا کنون برخی از این مدارس ایجاد شده‌اند که اکثراً ساختمان‌های عامه و املاک خصوصی را برای آن‌ها غصب کرده‌اند.



یکی از مدارس جهادی که از سوی طالبان ایجاد شده است.



برخی از دانش‌آموزان مکتب اسپوک در ولسوالی میرامور دایکنندی در فضای باز و تعدادی دیگر در خیمه‌ها درس می‌خوانند. منبع: شبکه‌های اجتماعی



# طالبان و سابقه دشمنی...



با برخی مشاغل تخنیکي داشته باشند. مولوی عبدالکبير، معاون سياسي رييس الوزرای طالبان، در ماه جوزای سال جاری گفت که باید برخی مضامین عصری نیز وارد نصاب مدارس دینی شود تا آن‌ها توان کار در ادارات دولتی را پیدا کنند. بنابراین، طالبان از آموزش برآیندی می‌خواهند که نیروهای مسلح با ایدیولوژی کور باشند تا بتوانند جنگ‌جویان سربه‌کف آینده این گروه را تشکیل دهند و در زمان فروکش کردن جنگ، در ادارات دولتی کار کنند و بدین طریق ادارات نیز از نیروهای غیرطالبانی خالی شوند.

تدریس می‌شود، مربوط قرن‌ها قبل است و حتا در حوزه زبان عربی هم نمی‌تواند ربط وثیقی به عربی امروز داشته باشد. آن‌ها به جای زبان‌های علمی روز مانند انگلیسی، ادبیات کهن عرب را می‌خوانند و از مهارت‌های بسیار مهم مانند کمپیوتر که بخشی از زنده‌گی مدرن است، دور می‌مانند. در آن مدارس، فقر تقدیس می‌شود و دانش‌آموزان برای زنده‌گی فقیرانه آموزش می‌یابند. به آنان آموزش داده می‌شود که «صبر» پیشه کردن در برابر فقر، «ثواب» دارد و بدین ترتیب آن‌ها برای مبارزه با فقر انگیزه هم پیدا نمی‌کنند.

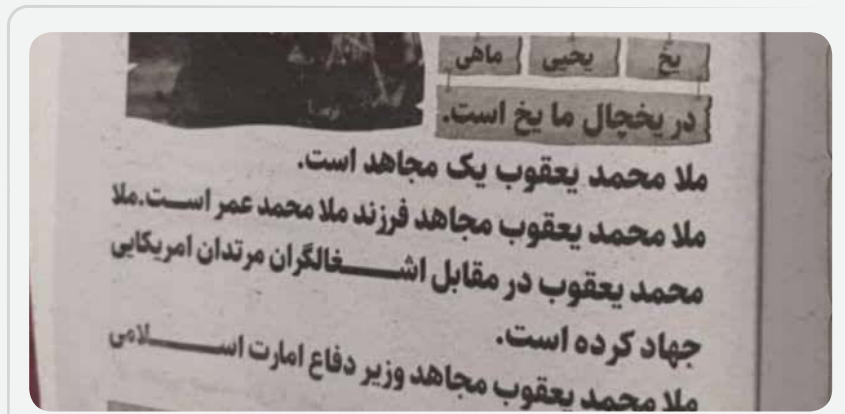


## آشتی میان آموزش مدرن و آموزش سنتی

آموزش سنتی از آوان ورود آموزش مدرن به افغانستان معاصر، آن را رقیب خود دانسته و با آن سر ستیز داشته است. در ظاهر امر، این ستیز از تضاد منافع فوری گروه‌های وابسته به دو نوع آموزش برخاسته است. ملاها و طلبه‌های مدارس دینی که منافع فوری خود را در اولویت دادن به این نوع آموزش می‌بینند، گاه نهران و گه آشکار علیه رقیب موضع می‌گیرند. آن‌ها که پیش از آن در میدان «سواد» به تنهایی جولان می‌دادند، رقیبی قدرتمند و پرتطرف‌دار را در مقابل خود احساس کردند، نه آشنایی در کنار خود. از جانب وابسته‌گان آموزش مدرن، به‌صورت آشکار علیه آموزش سنتی موضع خصمانه گرفته نشده است. در واقعیت امر اما آموزش سنتی و آموزش مدرن قابل جمع نیست. آموزش مدرن نگاه به آینده دارد، اما آموزش سنتی به گذشته می‌بیند. از سوی دیگر، آموزش سنتی یک نوع سواد ضداموزش را ترویج می‌کند. در این نوع آموزش، دانش‌آموز، خواندن و نوشتن را می‌آموزد، اما نمی‌تواند مهارت‌های زنده‌گی در عصر مدرن را بیاموزد. نصاب‌های آن نوع آموزش هم بسیار کهنه است که هنوز با «قاعده بغدادی» شروع می‌شود و با کتاب‌های کهنه دیگر ادامه می‌یابد. به‌طور مثال، وقتی ادبیات عرب در آموزش سنتی تدریس می‌شود، هنوز بر «صرف بهایی» و «صرف میر» تکیه دارد، در

جایی که اکثر نیروها و رهبران این گروه در آن آموزش دیده‌اند. گفته می‌شود که در آن مدارس، ضمن آموزش مضامین دینی با خوانش طالبانی، دانش‌آموزان با روحیه جنگ‌جویی تربیت می‌شوند و حتا ساختن ماین و استفاده از سلاح را نیز آموزش می‌بینند. طالبان در دور اول حاکمیت خود نیز برای مسیر دادن آموزش به سمت تربیت جنگ‌جو، شبیه آن‌چه در مدارس دینی پاکستان جریان دارد، تلاش کردند. وحید مژده می‌نویسد: «ملا امیرخان متقی در ساختمان علوم اجتماعی نزدیک پلی‌تخنیک کابل مدرسه بسیار بزرگی به نام «مدرسه فاروقیه» را اساس گذاشت و یک نفر پاکستانی را به‌حیث سرمدرس در آنجا مقرر نمود تا شیوه تدریس به‌شکل مدارس پاکستانی عملی گردد.» (مژده، ۱۱۵) آن‌چه طی دو سال اخیر به نام «مدارس جهادی» در نقاط مختلف کشور تاسیس کرده‌اند، نیز احتمالا نسخه‌برداری شده از مدارس پاکستان است. چنین مدرسی، برای استمرار خشونت و بازتولید آن، نیروهای جدید تربیت می‌کنند و در اختیار رژیم قرار می‌دهند. این هدف اما به نظر نمی‌رسد که همیشه موفقانه به دست آید، همان‌طوری که تیر طالبان با تاسیس مدرسه فاروقیه به سنگ خورد. مژده در ادامه می‌نویسد: «توجه به مدارس دینی یا ساختن مدارس، یک هدف عمده را دنبال می‌کرد و آن تربیت طالبان به منظور جنگ بود. زمانی که تهدیدات امریکا برای حمله به افغانستان آغاز شد، از شاگردان مدرسه فاروقیه خواستند تا برای جنگ به سنگ بروند. شاگردان مدرسه را رها کردند و همه فراری شدند.» (همان)

علاوه بر آن، طالبان که تلاش می‌کنند بعد مذهبی هویت خود را برجسته‌تر کنند تا در هنگام مشروعیت سیاسی به مردم نیاز نداشته باشند و آن را از دین بگیرند، با هر نوع آموزش دینی هم سازگاری ندارند. نمونه آن، ممانعت آموزش فقه جعفری است. از جانبی، مدارس جهادی‌ای که در نقاط مختلف کشور ایجاد شده، بخش بزرگی از فرزندان یتیم اعضای کشته‌شده طالبان را به‌عنوان دانش‌آموز تعلیم می‌دهند. خانواده‌های آن‌ها که باری مردان جوان را به عنوان جنگ‌جو و انتحاری به پای گروه طالبان قربانی کرده‌اند، این بار فرزندان آن‌ها را به مدارس جهادی می‌فرستند تا نیروی جنگی و انتحاری آینده طالبان را تشکیل دهند. در کتاب‌هایی که برای سوادآموزی توسط طالبان تهیه شده، نیز کلیدواژگانی مانند «کافر»، «مجاهد»، «جهاد» و غیره آمده است. این کتاب‌ها که برخی از صفحات آن‌ها در شبکه‌های اجتماعی نشر شده، بسیار مضحک و خطرناک است. در آن‌ها برای آموزش الفبا، رهبران طالبان معرفی شده‌اند. در یک صفحه آن برای آموزش «ی» آمده است: «در یخچال ما یخ است. ملا محمد یعقوب مجاهد فرزند ملا محمد عمر است. ملا محمد یعقوب در مقابل اشغالگران مردان امریکایی جهاد کرده است. ملا محمد یعقوب مجاهد وزیر دفاع امارت اسلامی است.»



صفحه‌ای از کتاب سوادآموزی که توسط طالبان تهیه شده و ترویج‌کننده خشونت است.

حالی که زبان یک پدیده متحول است و ادبیات آن نیز باید پایه‌پای خودش متحول و نوسازی شود. آن‌چه اکنون به نام ادبیات عرب در مدارس سنتی افغانستان

این گروه تلاش می‌کند برخی از مضامین مدرن را نیز شامل آن مدارس سازند تا فارغان آن‌ها بتوانند در ادارات دولتی کار کنند و آشنایی ابتدایی تیوریک

هزار و ۱۵ دختر مشغول آموزش سنتی بوده‌اند. این در حالی است که بخش بزرگی از مدارس دینی ثبت دولت نیست و با منابع مالی مردمی و بعضا مشکوک اداره می‌شوند.

وقتی رنگینه حمیدی از سوی رییس جمهور اشرف غنی به‌عنوان سرپرست وزارت معارف مقرر شد، اعلام کرد که وزارت معارف ساختارش را تغییر داده تا اسلام در آموزش جایگاه اصلی خود را بیابد و برای این هدف دانش‌آموزان از صنف اول تا سوم در مساجد آموزش خواهند دید. این طرح واکنش‌های زیادی را برانگیخت. وزارت معارف سرانجام از آن طرح عقب نشست و نوبه زهت، سخنگوی آن وقت آن وزارت، گفت که آن‌ها طرح خود را صرف در مناطق محروم اجرایی خواهند کرد. این تلاش هم دقیقاً زمانی صورت داده شد که دولت جمهوری مدرن در برابر «امارت نام‌نهاد» سنتی طالبان به زانو درآمده بود و دولت غنی به هر چیزی دست می‌انداخت تا متکاپی بیابد.

راه برعکس امان‌الله خان در این مورد، توسط طالبان طی می‌شود. این گروه برای آن که دو نوع آموزش را آشتی دهد، کیفیت تدریس در مکاتب و دانشگاه‌ها را پایین آورده است تا هم‌سطح مدارس دینی شود. از سوی دیگر، تعداد واحدهای درسی دینی را در مکاتب و دانشگاه‌ها افزایش داده است. مولوی حبیب‌الله آغا، سرپرست وزارت معارف طالبان، اخیراً در هلمند گفت که فاصله میان مدارس، مکاتب و دانشگاه‌ها از بین رفته است. طالبان که از ذی‌نفعان اصلی آموزش سنتی‌اند، فکر می‌کنند تخریب آموزش مدرن به نفع آموزش سنتی است. آن‌ها نصاب مدارس دینی را نوسازی نمی‌کنند تا به آموزش مدرن نزدیک شود، بلکه نصاب آموزش مدرن را کهنه‌سازی می‌کنند تا به مدارس نزدیک‌تر گردد.

## آموزش سنتی از آوان ورود آموزش مدرن به افغانستان معاصر، آن را رقیب خود دانسته و با آن سر ستیز داشته است.

### منابع:

۱. احمدی وردک، گل‌آغا (۱۳۹۵)، سیر تاریخی معارف افغانستان، نشر وزارت معارف: کابل.
۲. اخلاصی، احمدبخش (۱۳۹۸)، بررسی تاریخی معارف زنان از ظاهر شاه تا حاکمیت طالبان، مجله «راه شکوفایی»، سال یازدهم، شماره هجدهم.
۳. اندیشمند، محمداکرام، معارف عصری در افغانستان.
۴. انصاری، خواجه بشیراحمد (۱۳۹۱)، مذهب طالبان.
۵. بی‌نا، معارف افغانستان در نیم قرن اخیر از ۱۲۸۵ - ۱۳۳۵.
۶. پروفایل معارف - غزنی ۱۳۹۹، وزارت معارف.
۷. سالنامه احصاییوی معارف سال ۱۴۰۰، وزارت معارف.
۸. غبار، میرغلام‌محمد (۱۳۹۷)، افغانستان در مسیر تاریخ، جلد دوم، نسخه الکترونیک، انتشارات محسن.
۹. فرهنگ، میرمحمدصدیق (۱۳۶۷)، افغانستان در پنج قرن اخیر، ناشر: انجنیر احسان‌الله مایار.
۱۰. قوانین اساسی افغانستان، وزارت عدلیه.
۱۱. کامگار، جمیل‌الرحمان (۱۳۷۷)، تاریخ معارف افغانستان (۱۷۴۷ - ۱۹۹۲)، پشاور: مرکز نشراتی میوند.
۱۲. کتاب درسی تاریخ صنف نهم، چاپ ۱۳۹۸.
۱۳. مژده، وحید (۱۳۸۲)، افغانستان و پنج سال سلطه طالبان، تهران: نشر نی.
۱۴. معلومات احصاییوی سال ۱۳۹۰، وزارت معارف.
۱۵. وب‌سایت اداره ملی احصاییه و معلومات.
۱۶. وب‌سایت وزارت تحصیلات عالی.



# جولان نرم تروریسم طالبانی در

## بستر جنسیت

کلمه تمنا عارف



**جسته و گریخته این گروه به شیوه‌هایی از بهره‌گیری از کارت جنسیت دست زده است و ممکن است در آینده‌ها به‌گونه‌های دیگری از آن رو بیاورد.**

سویه دیگری از مساله که در این پیوند ضرورت به واکاوی دارد، سنجش و بررسی انگیزه‌های زنان از پیوستن و همکاری با گروه طالبان است. علل و انگیزه‌های این زنان را می‌توان دارای پس‌زمینه‌های هویتی، ایدئولوژیک، مالی و شخصی برشمرد، که به‌طور فشرده به هر یک از آنان می‌پردازیم.

دلایل بخش عمده‌ای از زنان حمایت‌گر و لابی‌گر پیدا و پنهان رژیم طالبان را عناصر هویتی مشترک چون تبار، زبان و بعضاً سمت، در بر می‌گیرد. برجسته‌گی بحث هویت در جامعه چندین‌تباری افغانستان، و گره خوردن دنباله این پدیده به قدرت سیاسی از یک‌سو و پدیده تمامیت‌خواهی در قدرت که پیشینه عمیقی در تاریخ سیاسی این کشور دارد از سوی دیگر، باعث گردیده است که این زنان با انگیزه‌های تباری وارد دستگاه حامیان پروپاقرص رژیم طالبانی گردند. برای این دسته از زنان که معمولاً در غرب زنده‌گی می‌کنند و از همه آزادی‌ها و امکانات جوامع میزبان برخوردارند، وضع اسفبار همجنسان‌شان در داخل کشور مساله قابل درنگی تلقی نمی‌گردد. دلیل عمیق‌تر این بی‌تفاوتی را می‌توان در شاخص دیگری نیز دریافت، و آن این که اکثریت مطلق طالبان برخاسته از جوامع سنتی و قبیله‌ای پشتونند، که در بعضی از جوامع پشتون بحث محدودیت در آموزش و پرورش، آزادی، فعالیت سیاسی و کار زنان یک موضوع فرهنگی تلقی می‌گردد و اساساً با تلقی از ارزش‌های «افغانیت و اسلامیت» پیرامون آن تصمیم‌گیری می‌شود. بنابراین، زنانی که به دلایل همهویتی، و با چشم‌انداز حفظ تمامیت‌خواهانه قدرت سیاسی از این گروه حمایت می‌کنند و نسبت به همجنسان اسیر و سرکوب شده‌شان در داخل کشور بی‌تفاوتند، باورهای قبیله‌ای و اولیه خویش را حفظ کرده‌اند.

شاید بتوان برآمدهای خیابانی زنان حامی طالبان را به‌مثابه برجسته‌ترین مصداق این بخش یادآوری کرد. گرچه سازمان‌دهی آن برآمدها و راهپیمایی‌ها را مطمئناً خود رژیم طالبان بر عهده داشته است. اما در سطوح دیگر نیز که از دید رسانه‌ای کاملاً پوشیده مانده است، در دل جامعه سنتی بستر رشد بیولوژیک و متحدان طبیعی با سررشته ایدئولوژی دینی زنان طالبانیزه‌شده حضور سهمگین دارند. طی بیست سال گذشته پول‌ها و پروژه‌های هنگفتی ذیل نام‌های مختلف وارد افغانستان گردید و به‌دست ان‌جی‌اوها و نهادها حیف و میل شد. پروپوزل‌های تزیین‌شده توسط زنان یا با سوژه کار برای زنان جذابیت بیشتری برای پروژه‌دهنده‌گان ایجاد می‌کند. همین باعث گردید که عده‌ای از زنان مهارت‌فندگیری و پروژه‌سالاری را پیدا کنند و با استفاده از نام زن و دختر افغانستانی صاحب شهرت و سرمایه شوند. اکنون با موج دیگری از بحران در کشور در پی جلب پروژه‌های میلیونی که در تطبیق آن در داخل از مسیر همدستی با طالب می‌گذرد، به لابی‌بان پشت دروازه‌های بسته مبدل شده‌اند.

دسته‌ای از زنان نیز به این نتیجه‌گیری رسیده‌اند که روزی در راهبرد طالبان تغییری وارد خواهد آمد که در نتیجه آن طالبان زمینه مشارکت سیاسی زنان را فراهم خواهند کرد. این دسته از زنان در آرزوی استخدام در دستگاه دولت با حمایت و همراهی طالبان می‌پردازند.

با توجه به این که سرنوشت افغانستان در گذشته، و اکنون به‌طور ویژه دستخوش دگرگونی‌هایی به‌دست گروه‌های تروریستی شده است؛ و نیز با توجه به تجمع گروه‌های دهشت‌افکن منطقه‌ای و بین‌المللی در زیر سایه رژیم حاضر، کاوش در این زمینه اهمیت بیش‌تری یافته است. از جانب دیگر مهم این است تا تغییر نگرش جمعی نسبت به کلیشه‌های سنتی پیرامون زنان کلید بخورد و نقش زنان در پیروزی و تحکیم دهشت‌افگنی تا تحکیم پایه‌های رژیم‌های دهشت‌افکن در سویه‌های مختلف از نظر پنهان باقی نماند.

احتمالاً کاوش در این باب بتواند سرنخ‌های متنوع‌تری از ریشه‌های دهشت‌افگنی و چه‌گونه‌گی حیات این گروه‌ها در دست دهد. یادداشت حاضر گرچه نتوانسته است حداقل حق مطلب را در این باب ادا کند، اما جسته و گریخته تلاشی است برای گشودن باب دیگری در تبارشناسی دهشت‌افگنی و سازوبرگ‌های ساختاری آن.

مشروعیت رژیم طالبانی را در جوامع بین‌المللی پاک‌کاری کنند. عده‌ای از این زنان رفت‌وآمدهایی به کابل دارند و در حالی که میلیون‌ها زن افغانستان اجازه ندارند بدون داشتن «محرم شرعی» به بیرون از درب منزل یا بگذارند، بیش‌تر از ده‌ها سفر به‌تنهایی انجام داده‌اند، که

قابل ذکر است. به دلایلی که در بخش پایانی این یادداشت خواهد آمد، زنان و دخترانی نیز به‌طور خودجوش با این گروه هم‌زادپنداری کرده و بدون هیچ درخواست و دعوت‌نامه‌ای وارد حلقه لابی‌گران شده‌اند.

طالبان طی دو سال گذشته دست‌کم پنج برآمد خیابانی زنان را به نفع خود سازمان‌دهی کرده و شعارهای مورد نظر خویش را بر دوش آنان حمل کرده‌اند. نشست زنان حامی طالبان در تالار دانشگاه کابل در تاریخ ۲۰ سنبله سال ۱۴۰۰، راهپیمایی خیابانی زنان در کابل با حمل پرچم رژیم طالبان در تاریخ ۳۰ جدی سال ۱۴۰۰، راهپیمایی خیابانی زنان به حمایت از طالبان و خواست قراردادن پول‌های مسدود شده در اختیار طالبان در تاریخ ۶ دلو سال ۱۴۰۰، راهپیمایی زنان در بلخ در تاریخ ۱۵ سنبله ۱۴۰۰، و راهپیمایی خیابانی زنان در جوزجان، در تاریخ ۲۳ سنبله سال ۱۴۰۰، از نمونه‌های بهره‌کشی خیابانی از زنان است که طالبان به حمایت از رژیم خویش راه‌اندازی کرده‌اند. تصاویر و ویدیوهای این راهپیمایی نشان می‌دهد که نیروهای مسلح طالبان در نظم و صف بخشیدن آنان سهم می‌گیرند. در راهپیمایی این گروه‌های زنان برخلاف راهپیمایی زنان مخالف هیچ‌گونه خشونت و برخورد مسلحانه اتفاق نمی‌افتد و به ده‌ها رسانه نیز اجازه فلم‌برداری و پوشش خبری داده می‌شود.

ظواهر این کار در سنجش طالبان نوعی تزیین داخلی وضعیت است تا به‌نمایش بگذارند که اتفاق بدی برای آزادی و حضور زنان رخ نداده است و از طرف دیگر نیز نشان بدهند که رژیم‌شان از حمایت و طرفداری زنان نیز برخوردار است. در یادداشت دیگری ذیل نام «رژیم طالبانی، زنان و تسلط فراگیر گفتمان سنتی» به رفتارشناسی این دسته از زنان پرداخته‌ام.

**انگیزه‌های زنان در حمایت از طالبان**

تصویر متبوع از خود، به یکی از گزینه‌هایی که نیازمند است، به همراه داشتن یک نیروی همکار از زنان است. همین نقطه باعث شده است که اهمیت و ضرورت بازی با کارت جنسیت برای دستگاه لابی و جوینده‌گان مشروعیت برای رژیم برجسته گردد.

### شیوه‌های بازی طالبان با کارت جنسیت

جسته و گریخته این گروه به شیوه‌هایی از بهره‌گیری از کارت جنسیت دست زده است و ممکن است در آینده‌ها به‌گونه‌های دیگری از آن رو بیاورد. با آن که هنوز نتایج ملموسی از آن برای مشروعیت‌بخشی به این گروه، مشخص نیست؛ اما توانسته است مواردی به خوراک رسانه‌ای و تبلیغاتی به نفع این گروه مبدل گردد، که در ادامه به آن اشاره می‌گردد.

در ماه‌های اخیر به پیمان‌ه وسیعی گزارشات رسانه‌ای تصویری و چاپی از ایجاد و افزایش روزافزون مدارس دینی دخترانه به‌نشر می‌رسد. رسانه‌هایی که از این مدارس و دختران دانش‌آموز گزارش تهیه می‌کنند، آن را به‌مثابه زمینه‌ها و نمونه‌هایی از بازگشت دوباره دختران به‌اجتماع برجسته می‌کنند. مصاحبه‌هایی که از دختران دانش‌آموز به‌نشر می‌رسد، در برگزیده بیانات رضایت‌مندانۀ آنان از بازگشت به اجتماع و آموزش، یافتن فرصت مجدد برای خدمت به جامعه و رسیدن به رؤیاهای شان است. مقامات طالبان در این بخش نیز از افزایش آن خبر می‌دهند. به بیان دیگر، پشت این تبلیغات تلاش‌های خستگی‌ناپذیری جهت به‌نمایش گذاشتن نقطه عطفی در کردار رژیم نسبت به آموزش و پرورش، و حضور زنان در اجتماع نهفته است.

این که ثمر نهایی و پیامد درازمدت و داخلی افزایش مدارس دخترانه چه خواهد بود در یادداشت دیگری به آن خواهیم پرداخت.

برگ دیگری که رژیم طالبان برای کسب مشروعیت آن را رو کرده است، استخدام اعلام‌ناشده زنان و دخترانی است که پیدا و پنهان در مجامع بین‌المللی، به‌ویژه در تریبون‌های غربی با استفاده از هر فرصتی ندای ضرورت گفت‌وگو و تعامل با طالبان و اهمیت درک به‌اصطلاح شرایط ناگوار افغانستان را بلند می‌کنند. این زنان سعی می‌کنند مجامع مخاطب را به شناخت دلخواه خودشان و سفارش داده شده از سوی استخدام‌گران‌شان جلب کنند و جاده

زنان همواره قربانی چرخه خشونت و ستم ساختار سلطه‌ورز و تحکم‌گرای مردسالاری بوده‌اند. این که خود زنان از جایگاه یک قشر اجتماعی - جنسیتی نقش عمده را در ارتکاب و اعمال خشونت و ستم‌گری داشته باشند، دور از تصور می‌نماید. کلیشه‌هایی چون نرم‌دلی، عطفوت و مادری مهربانانه که زنان را به‌طور سنتی هویت و صفت می‌بخشد، یکی از دلایل مهم دورنگه‌داشته‌شدن تمرکز پژوهش‌گران در زمینه تروریسم و جنسیت تلقی می‌گردد.

در نگاه دوم اما نگرش نخستین به چالش کشیده شده و با گسترش تروریسم معاصر، در اواخر سده بیستم تا اوایل سده بیست‌ویکم، پدیده تروریسم جنسیتی و در زیرشاخه آن تروریسم زنانه به میدان کشیده شده و اهمیت پژوهشی پیدا می‌کند. اکثر پژوهش‌های موجود در زمینه مطالعات تروریسم جنسیتی بر محور یافتن پاسخ به پرسش‌هایی چون «انگیزه زنان از اشتراک در گروه‌های تروریستی چیست، و انگیزه گروه‌های تروریستی از استخدام زنان به انجام امور تروریستی چیست؟» شکل گرفته‌اند. پژوهش‌گران در این زمینه، سازمان‌ها و گروه‌های تروریستی متعددی را مورد مطالعه قرار داده‌اند که در گنجایش این یادداشت نیست؛ اما با توجه به تحولات دو سال پسین، سلطه طالبان و چشم‌انداز جنگ و منازعه در افغانستان، ضرورت پژوهش همچنان از اهمیت ویژه برخوردار است. قابل ذکر است که زنان با اشتراک در گروه‌های تروریستی در رده‌ها و موقعیت‌های مختلف جایگاه می‌گزینند و نقش ایفا می‌کنند. این نقش‌ها از بمب‌گذاری و حملات انتحاری، تا جلب نیرو، جذب کمک‌های مالی، تبلیغات و انجام امور تشکیلاتی متکثر می‌باشد.

استخدام زنان، و نیز اشتراک زنان در گروه‌های تروریستی در افغانستان، برای انجام عملیات‌ها و حملات تروریستی تا کمک به گروه‌های تروریستی در سطوح مختلف، دارای پیشینه است. به‌طور نمونه در سال ۱۳۹۱ یک عامل انتحاری زن در جاده فرودگاه کابل مواد انفجاری همراهش را منفجر کرد که در نتیجه آن ۱۲ نفر کشته شدند. گزارش‌هایی در رسانه‌های افغانستان وجود دارد که از موجودیت مراکز تربیتی انتحاری‌های زن در آن گزارش شده است.

به‌رحال، در یادداشت تحلیلی کنونی، تمرکز من بر جولان‌گری و تمایل رژیم طالبان - پسا تسلط - به بازی با کارت جنسیت و زنان متمایل بر حمایت و خدمت به نفع این گروه است، که با گذشت هر روز به شیوه‌های مختلفی آفتابی می‌گردد. هامون خلعت‌دوست، پژوهشگر حوزه مطالعات تروریسم، در کتاب «منطق راهبردی زنان در سازمان‌های جهادی» دریافته است: «سازمان‌های جهادی دولت‌ساز که به‌دنبال ایجاد «دولت» از طریق خشونت هستند، به زنان برای تضمین طول عمر گروه نیاز دارند.» با تکیه بر همین دریافت، چشم‌انداز پسا تسلط طالبان را مورد کاوش قرار می‌دهیم. برخی از دختران و زنان نیز پس از به قدرت رسیدن طالبان به‌شیوه‌های مختلف در جانب‌داری از این گروه عمل کرده‌اند؛ همچنان سعی می‌گردد که انگیزه‌ها و علت‌های حمایت زنان از این گروه مورد بررسی قرار بگیرد.

گروه طالبان که تا قبل از تسلط دوباره بر کشور، متکی بر ارتکاب جنایات تروریستی و ضد انسانی بی‌شماری به پیش آمده است و هنوز در وجه داخلی با تکیه بر انواع ستم‌گری و جنگ‌آزار و خشونت به طول عمر خود می‌افزاید، در وجه بیرونی وارد فاز دیگری از سعی برای بقا و در دست‌داشتن کنترل کشور شده است. این گروه با دسترسی به منابع قدرت و حاکمیت، کوشش بر نمایش یک تحول کیفی از خود دارد، که می‌توان آن را «تحول بروکراتیک» خواند که با گرایش دیپلماسی عمومی سنتی‌ترین شده است.

در نزدیک به دو سال تسلط این گروه، یکی از دلایل برجسته به‌رسمیت شناخته‌نشده‌اش از جانب دولت‌ها، سختگیری و احکام دست‌پاگیر این گروه علیه زنان قلمداد شده است. رژیم در این گرایش برای نمایش



# امارت راهزنان و کشوری که پاتک شده است

**سخن تازه تام ویست، نماینده ویژه امریکا برای افغانستان، حکایت از آن دارد که دادوگرفت امریکا با طالبان ادامه خواهد داشت. اما این دادوگرفت مقطعی و پروژه‌ای است. امریکا از ویژه‌گی رهنانه طالبان آگاه است و می‌کوشد از آن برای حفظ منافعش در منطقه بهره بگیرد. رهنان و پاتک‌داران دوست و دشمن دایمی ندارند و هرگاه دولت یا شرکتی امتیازات لازم را در بدل اجازه عبور کالا بپردازد، امنیت اموالش تضمین می‌شود و ممکن است رابطه بسیار «صمیمی» بین دو طرف ایجاد گردد.**

محمد پاینده

طالبان در اواسط دهه ۱۹۹۰ میلادی در اوج حاکمیت راهزنان و پاتک‌سالاران به میدان سیاست وارد شدند. در آن سال‌ها کالاها و آدم‌ها در داخل افغانستان به حداقل رسیده بود و راه‌ها به هر سوی کشور در اختیار راهزنان بود. انتقال کالا و مسافر پرمخاطره‌ترین کار بود. درعین حال کشور به یک باتلاق ارتباطی در منطقه بدل شده بود، آن هم در شرایطی که تازه اتحاد جماهیر شوروی فروپاشیده بود و چشم دلان منطقه‌ای و بین‌المللی به مخازن انرژی و بازار آسیای میانه و باقی کشورهای بازمانده از اتحاد جماهیر شوروی دوخته شده بود. پاکستان از مدعیان اصلی بود و انتظار داشت از سفره جهاد افغانستان لقمه‌هایی کلان‌تر از کابل به دست آورد. دسترسی به انرژی و بازار آسیای میانه برای پاکستان و خیلی کشورهای مدعی بدون امنیت راه‌های افغانستان ممکن نبود. تولید گروه طالب حاصل اجماع تعدادی از آن کشورها برای پاسخ به آن نیاز بود. طالبان قرار بود نقش پولیس راه دلان و سهم‌داران خارجی را بازی کنند. مطرح شدن نام دو شرکت بزرگ یونیکال و بریداس در مسایل افغانستان، همزمان با قدرت‌گیری طالبان، یکی از نشانه‌های برجسته آن قرار بود. گروه طالبان در برچیدن پاتک‌های محلی موفق بود، اما نقشی را که برایش در تبدیل کردن افغانستان به مسیر مصون ترانزیت کالاهای بین‌المللی، به‌خصوص انتقال انرژی از آسیای میانه به پاکستان و از آن طریق به بازار جهانی تعیین شده بود، ادا نتوانست. طالبان که خود بازمانده‌گان و فرزندان جنگ‌جویان جهادی و پاتک‌سالاران بودند، نتوانستند از سنت رهزنی عبور کنند، بلکه کشور را به یک پاتک کلان منطقه‌ای بدل کردند و در هم‌دستی با تروریستان بین‌المللی در ظاهر برای حاکمیت شریعت و در واقع به منظور کسب امتیازهای رهنانه، امارت ساختند. در آن امارت کاری جز گرفتن عشر، زکات، مالیات، اخاذی و امتیازگیری از همسایه‌گان، قدرت‌های منطقه و جهان و سازمان‌های بین‌المللی انجام نمی‌دادند. آنان طرف‌های مختلف داخلی و خارجی را تهدید می‌کردند و پول می‌گرفتند، خطر خلق می‌کردند و امتیاز طلب می‌نمودند. گروهان‌گیری ابزار مهم راهزنی است. طالبان مثل اسلاف تنظیمی‌شان گروهان‌گیری متفرقه نمی‌کردند، بلکه کل ملت را به بند کشیده بودند و برای شل کردن هر گره از بندهای گوناگون مردم از جهان امتیاز می‌خواستند.

بعد از یازدهم سپتامبر و اتفاقاتی که منجر به سرنگونی امارت اول شد، طالبان به دیپلماسی، سیاست و جنگ معمول روی نیاوردند، بلکه با همان سنت آشنای راهزنی دوباره به میدان آمدند. آنان برای جمهوری اسلامی بدیل عرضه نکردند، وارد مبارزات سیاسی و رقابت دموکراتیک نشدند، کتاب نوشتند و برای اقتصاد، تعلیم و فرهنگ برنامه ارائه نکردند تا مردم میان نسخه‌های طالبانی و غیرطالبانی فرصت انتخاب و مقایسه داشته باشند، بلکه به قطاع‌الطریقی و استخدام جنایت‌کاران، اختطاف‌چی‌ها، آدم‌کشان و قاچاق‌بران و دزدان روی آوردند. بیشترین تمرکز طالبان بر نامنی راه‌ها، تخریب جاده‌ها، پلچک‌پرانی، اختطاف و امتیازگیری از تمام طرف‌هایی بود که از این راه‌ها باید سفر می‌کردند یا کالا و نیرو انتقال

می‌دادند. طالبان نخست تعدادی از راه‌ها و به‌تدریج بیشتر راه‌های مواصلاتی داخلی را ناامن کردند و در واقع اداره راه‌ها را در اختیار گرفتند. در سال‌های آخر جمهوری اسلامی، هیچ ولایت و ولسوالی کامل در اختیار طالبان نبود، اما هیچ راه اصلی در کشور از تبرس آن گروه دور نمانده بود. گروه طالبان امارت راهزن خود را بر راه‌ها برقرار کرده بود. خارجی‌ان، دولت افغانستان، بخش خصوصی و توده مردم همه در راه‌ها به رهنان طالب امتیاز می‌دادند. طالبان عاقبت «پیروز» شدند. اما این پیروزی نه در میدان جنگ، در عرصه اخلاق و نه در سیاست رخ داد، بلکه نتیجه بریدن شاه‌رگ‌های اقتصادی و مواصلاتی کشور و تسلیمی ملت در برابر راهزنان بود. در تمام آن سال‌ها هیچ‌گاه حرکت اعتراضی از میان مردم به حمایت طالبان دیده نشد. هیچ‌گاه ندیدیم که گروهی از جمعیت کشور برای پیروزی طالبان دست به تظاهرات و اعتراضات سیاسی بزنند. زمانی که دولت جمهوری اسلامی زیر بار تروریسم و راهزنی طالبان، بسته شدن راه‌ها و سازش امریکا فروپاشید، بازهم واکنش مردم شکرگزاری و جشن نبود، بلکه بهت و ترس همه‌جا را فراگرفته بود. حتی خود طالبان دچار حیرت و دست‌پاچه‌گی شده بودند.

در دو سال گذشته طالبان نتوانستند بر مهارت راهزنی و میل شدید گروهان‌گیری و امتیازطلبی فایز آیند و اداره‌ای بسازند که حداقل خدمات لازم را به مردم عرضه بتواند و در نتیجه حاکمیت آن گروه را در کشور تضمین کند. دوباره کشور به پاتکی کلان بدل شده است که در آن گشت‌وگذار محلی مصون است، اما شاه‌راه‌های منطقه‌ای ناامن شده و آینده بازارها و مواصلات تجاری میان آسیای جنوبی و آسیای میانه، چین و کشورهای مجاور افغانستان با خطر مواجه گشته است. طالبان چشم به کسب امتیاز از حق‌العبور انرژی، کالا و نیز دادوستدهای سیاسی میان قدرت‌های منطقه از طریق افغانستان نه‌شسته‌اند و تقریباً از همه طرف‌ها مزد می‌گیرند. از همه مزد می‌گیرند و درعین حال برای هم‌دستی با هر طرفی که بیشترین امتیاز را بدهد، علیه یک یا چند کشور دیگر آماده می‌باشند. زنان و اقشار مختلف را در داخل افغانستان گروهان گرفته‌اند و قصد دارند هر گره‌ای را که به دست‌وپای مردم پیچیده‌اند، به قیمت‌های کلان بفروشند.

**امریکا در پی بهره‌گیری از مهارت رهزنی طالبان**  
در دو سال گذشته از تماس و رابطه طالبان با طرف‌های گوناگون خارجی تعبیرهای متفاوت شده است. عده‌ای آن را نشانه پخته‌گی طالبان در حفظ توازن میان بازیگران خوانده‌اند. آنان تصور دارند که طالبان از گذشته آموخته‌اند و اکنون نمی‌خواهند خصومت هیچ یکی از قدرت‌های منطقه و جهان را برانگیزند، بلکه با حفظ تماس و تعامل با چین، روسیه، ایران، پاکستان، امریکا، بریتانیا و دیگران تلاش دارند کشتی امارت خود را در آب توفانی سیاست مصون نگه دارند. عده‌ای طالبان را قراردادی و گروهان سیاسی-استخباراتی امریکا می‌خوانند و به این باورند که تجربه سقوط امارت اول و نقشی که امریکا با توافق نامه دوحه در شکست دولت افغانستان بازی کرد، باعث شده که طالبان برای بقای حاکمیت خود به همکاری با امریکا تن بدهند. آنان می‌گویند که طالبان حمایت مالی منظم از

**چرا خارجی‌ان مسوولند؟**  
مبارزه با سیاست‌های ضد بشری طالبان ماموریت خود افغان‌هاست. این بخش سخنان تام ویست درست است که نباید چشم‌به‌راه تغییر به درخواست خارجی‌ان باشیم. تجربه گذشته هم ثابت ساخته است که بدون تحول داخلی، حمایت‌های بیرونی باعث تغییر بنیادی نمی‌گردد. اما کشورها و جوامع انسانی در جزایر مجزا و فاقد روابط متقابل زنده‌گی نمی‌کنند تا با گفتن این که تغییر پالیسی نتیجه تلاش و خواست داخلی است، چشم از عوامل بیرونی ببوشیم. ما در دنیایی زنده‌گی می‌کنیم که سرمایه و نفوذ سیاسی قدرت‌های بزرگ بسیار فراتر از مرزهای جغرافیایی ویژه دولت-ملت‌ها عمل می‌کنند. امریکا اکنون همان طوری که دالرش بازار جهان را تسخیر کرده، زبان و فرهنگش در تاروپود فرهنگ‌ها، اقتصادها و سیاست‌های ملل تنیده است و همان طوری که اردوی آن کشور هرجا لازم دید نیرو می‌فرستد و طیاره‌های بی‌سرنشینش در خیلی از مناطق جهان از جمله در آسمان افغانستان می‌چرخد، اطلاعات جمع‌آوری می‌کند و آدم می‌کشد، به همان پیمان دولت امریکا در ستم‌ها و حق‌کشی‌هایی که در گوشه و کنار جهان و به‌ویژه در مناطق تحت نفوذش انجام می‌شود، مسوول است.

خشم مردم افغانستان از عدم همکاری امریکا در جلوگیری از ستم طالبان، برحق است. درست است که مردم ابزار لازم برای واداشتن ایالات متحده و هم‌پیمانانش در جلوگیری از گروهان‌گیری رهنان طالب در اختیار ندارند و جز نوشتن مقاله، اعتراض و سخنرانی چیزی از دست‌شان برنمی‌آید، اما این ناتوانی افغان‌ها از مسوولیت امریکا در خلق وضعیت کنونی نمی‌کاهد. چگونه دولتی که قرارداد تسلیمی حکومت افغانستان را به یک گروه تروریستی در غیاب نماینده‌گان مردم در دوحه امضا می‌کند و قدرت‌گیری آن گروه را تسهیل می‌کند، انتظار دارد قربانیان آن توافق‌نامه، طالبان را وادار به تغییر پالیسی کنند؟ چطور وقتی تام ویست به کمک مالی دولتش به طالبان اعتراف کرده و می‌گوید که در دو سال گذشته مبلغ دو میلیارد دالر به کشوری در گروهان طالبان ارسال کرده است، انتظار دارد که مردم گرسنه و ستم‌کشیده آن سرزمین مانع سیاست‌های ضد بشری طالبان شوند؟ وقتی امریکا با آن امکانات و قدرتی که دارد مخالفت با طالبان و ایستاده‌گی علیه آن گروه را وتو کرده است، چگونه انتظار دارد سیاست‌های ضد بشری جاری در افغانستان در نتیجه خواسته‌های مردم تغییر یابد، از جمله مکتب‌ها باز شود، قوانین و مقررات غیرطالبانی اعاده گردد و این گروه از شکنجه و آزار مخالفان دست بردارد؟

میله‌های تفنگ طالبان از نیروی دالر امریکا داغ است، شلاق‌های آن گروه از حمایت ایران و پاکستان نیرو می‌گیرد و شکی نیست که تنها با اعلام لفظی عدم حمایت امریکا، کمر طالبان خم نخواهد شد. اگر روزی واشنگتن از ادای نقش متکای امارت طالبان دست بردارد و اعلام نماید که مردم افغانستان هر طوری که خواسته باشند و با هر وسیله و رابطه‌ای که در اختیار دارند می‌توانند این دیو را از روی نان و آزادی خود دور کنند، آنگاه معادله سیاسی در کشور تغییر خواهد کرد. هر توافق رهنانه شکننده و ناپایدار است. روزی حوصله بازیگران از امتیازطلبی‌های رهنانه طالبان به سر می‌آید و در آینده نه‌چندان دور گروه طالب برای گرفتن امتیازات بیشتر از یکی از طرف‌ها روابطش را با طرف‌های دیگر برهم خواهد زد. ناراضی‌تی روزافزون پاکستان و ایران از رابطه با طالبان، حکایت از آن دارد که قراردادی‌های پاتکی حاکم بر افغانستان همین حالا با دیدن بندل‌های دالر امریکا به حامیان منطقه‌ای خود بی‌توجهی نشان می‌دهند. این اتفاق از آغاز قابل پیش‌بینی بود. حاکمان تهران و اسلام‌آباد انتظار داشتند که با رفتن امریکا، لگام طالبان به‌طور کامل در اختیار ولی‌نعمتان منطقه‌ای آن گروه خواهد افتاد؛ اما جهان در برابر پول و تجهیزات قدرت‌های بزرگ بسیار کوچک‌تر از آن شده است که بازیگران منطقه‌ای چون ایران و پاکستان که در مدیریت امور داخلی خود دچار درمانده‌گی‌های تاسف‌بارند، خلوت‌های منطقه‌ای و انحصاری ایجاد کنند. هراس حامیان منطقه‌ای طالب از خنجرکشی طالبان به روی ولی‌نعمتان سابق، واقعی است. خنجرکشی‌های یادشده معادله را تغییر خواهد داد و اما این که در افغانستان نیرویی وجود خواهد داشت تا در معادله تازه از خواسته‌های انسانی و برحق مردم افغانستان، از جمله تعلیم، آزادی و کار نماینده‌گی کند، معلوم نیست. آیا ترقی‌خواهان برای آن روز آماده‌گی می‌گیرند؟







دوساله‌گی طالبان در قدرت!

# با این گروه چه باید کرد؟

کج شجاع‌الدین امینی

و از مفاد این بند می‌توان مستفاد کرد که جبهه مقاومت به دنبال ایجاد نظام سیاسی نامتمرکز در افغانستان است؛ نوع نظامی که ممکن است در نقطه مقابل نظام بیست سال گذشته قرار گیرد.

جبهه مقاومت ملی راه پیروزی در برابر طالبان یا اقلان این گروه برای ایجاد حکومت فراگیر در افغانستان را در توسل به گزینه جنگ می‌داند. این در حالی است که این جبهه تا هنوز حتی یک روستا را از طریق جنگ در اختیار نگرفته است. از نظر جبهه، فقط با اعمال فشار و زور می‌توان طالب را به آن چه دنیا و مردم افغانستان از این گروه انتظار دارند، اقلان کرد. به‌تازگی سخنگوی جبهه مقاومت ملی در واکنش به دیدار هیات امریکایی با طالبان در دوحه در پایان جولای سال روان، بیان داشت که ایجاد تغییر در رفتار طالبان از مجرای دیپلماتیک خیالی‌بافی‌ای بیش نیست و فقط با حمایت از مقاومت می‌توان بر وضعیت کنونی افغانستان نقطه پایان گذاشت.

در کنار استقبال از موجودیت جبهه مقاومت و نبرد آن با گروه طالبان، این جبهه با انتقاداتی نیز مواجه است. البته این انتقادات بیشتر از سوی آگاهان امور در رسانه‌ها مطرح می‌شود تا عوام مردم. محلی‌اندیشی مهم‌ترین ایرادی است که به نشانی این جبهه حواله می‌شود. منتقدان، جبهه را به انحصارگرایی متهم می‌کنند و بیشترین اعضای کلیدی آن را متشکل از یک محل می‌دانند. حتا برخی تا آن‌جا پیش می‌روند که جبهه را به خانواده‌سالاری متهم می‌کنند. البته این ادعاهایی است که به کرات از سوی رهبری جبهه مقاومت رد شده است. فقدان اجماع میان نیروهای مخالف طالبان انتقاد دیگری است که بر جبهه مقاومت وارد می‌شود. انتظار از جبهه به‌مثابه قوی‌ترین نیروی مخالف طالب در میان سایر نیروها، این است که بتواند صف متحدی را علیه طالبان شکل دهد که تا این‌دم موفق نبوده است. شیوه جنگی جبهه نیز در معرض انتقاد است. بسیاری ادعا می‌کنند که نباید مشت‌گره کرده به این زودی‌ها باز می‌شد. استدلال آنان این است که جبهه مقاومت کاری از پیش نبرده است، جز این که نیروهایش را قربانی کند. ناکامی جبهه در امر اقلان دنیا برای پرهیز از تعامل با طالبان از دیگر انتقادهایی است که بر جبهه وارد می‌شود. جبهه مقاومت که خود را قوی‌ترین نیرو علیه طالبان می‌داند، تا هنوز نتوانسته نگاه دنیا را از سمت طالب برکنده و به سمت حمایت از نیروهای مخالف طالب معطوف کند.

## ۲- جبهه آزادی

این جبهه عمدتاً متشکل از نیروهای امنیتی دولت پیشین در افغانستان است. شیوه جنگ این جبهه چندان عیان نیست و بیشتر به‌شکل جنگ و گریز است و لذا از تشکیلات و اعضای رهبری آن اخبار دقیقی به بیرون درز نکرده است. گفته می‌شود این جبهه از سوی یاسین ضیا که در دولت پیشین رییس ستاد ارتش بود، رهبری می‌شود. موصوف تا هنوز در هیچ رسانه‌ای در این زمینه صحبت نکرده است. به‌تازگی عبدالستار حسینی، نماینده مردم فراه در پارلمان پیشین افغانستان، در گفت‌وگویی که با رسانه صدای آشنای امریکا داشت، تایید کرد که رهبری این جبهه را یاسین ضیا در اختیار دارد. حسینی خود را نیز عضو برجسته این جبهه خواند. موصوف تعداد نیروهای این جبهه را بیش از ۲۰۰۰ نفر خواند و ادعا کرد که از سوی هیچ کشوری حمایت نمی‌شوند، ولی برای نابودی طالبان کمک هیچ کشوری را رد نمی‌کنند. حسینی همچنان ادعا کرد که جبهه آزادی در ۲۳ ولایت حضور مسلحانه دارد. او اذعان داشت که شیوه جنگی جبهه آزادی، نامنظم است و تلاش می‌شود با هزینه کم، سود بیشتر به دست آید؛ به این معنا که به طالبان ضربه وارد شود، بدون آن که نیروهای جبهه آسیب ببینند.

ادامه در صفحه ۲۱

۲۰۲۱ تا نیمه آگست ۲۰۲۲، ۱۲۱ تن از نیروهای جبهه مقاومت در نبرد با طالبان کشته شدند. همچنان این جبهه ادعا کرده که در این مدت ۷۱۵ نفر از جنگ‌جویان طالبان را در میدان نبرد کشته است.

کلان‌ترین ضربه‌ای که از سوی جبهه مقاومت بر طالبان وارد شد، این بود که در ۱۷ جون سال گذشته نیروهای این جبهه یک هلی‌کوپتر نظامی طالبان را در یکی از دره‌های ولایت پنجشیر سقوط دادند و چهار تن از جنگ‌جویان این گروه را اسیر گرفتند. این اتفاق، دلالت بر موجودیت جبهه و جنگ علیه طالبان می‌کرد. این در حالی است که طالبان به کرات موجودیت جبهه مقاومت و کشته و اسیر شدن نیروهای خود را رد کرده‌اند.

گروه طالبان به جبهه مقاومت دو ضربه کاری زد که ویرانگر تمام شد: کشته شدن فرمانده ملک و خیرمحمد خیرخواه اندرابی. فرمانده ملک در پنجشیر سنگر داشت و فرمانده خیرخواه در اندراب. اولی در ۱۳ سپتامبر سال گذشته با ۱۶ تن از نیروهایش و دومی در ۲۶ دسامبر سال گذشته با ۲۰ تن از نیروهایش از سوی طالبان کشته شدند. پس از کشته شدن این دو فرمانده، نظامیان جبهه مقاومت از جنگ سنگر به‌سنگر با طالبان پرهیز کردند و برای فعلاً حضور گسترده در پنجشیر و اندراب نداشتند. در تابستان سال جاری طبق آنچه در رسانه‌ها از سوی این جبهه اعلام می‌شود، نیروهای وابسته به آن، با استفاده از تاکتیک «جنگ و گریز» در برخی مناطق به‌گونه پراکنده به پاسگاه‌های طالبان هجوم می‌برند. احمد مسعود، رهبر جبهه مقاومت ملی افغانستان، در گفت‌وگویی اختصاصی که با رسانه بی‌بی‌سی فارسی در جولای سال گذشته داشت، تعداد نیروهای جنگی‌اش را بالاتر از سه هزار نفر خواند.

جبهه مقاومت ملی در اوایل جولای سال گذشته خطوط اساسی‌اش را به نشر رساند که حکم منشور این جبهه را دارد؛ چون از این ناحیه بیشتر در معرض انتقاد قرار داشت. بسیاری می‌گفتند مشخص نیست که جبهه مقاومت به چه منظوری علیه طالبان می‌جنگد. ناظران دوست داشتند بدانند که در فردای سقوط طالبان، جبهه مقاومت چگونه نظم سیاسی را در افغانستان می‌خواهد برقرار سازد. در بند ۵ خطوط اساسی جبهه مقاومت آمده است: «ایجاد نظام سیاسی مشروع، غیرمتمرکز، ملی و مدرن، مبتنی بر اراده آزاد مردم افغانستان، بدون تعلقات قومی، سمتی، نژادی و جنسیتی، به‌مثابه ساختار حقوقی و حکومت پاسخگو در برابر پارلمان منتخب». جزئیات بیشتر در زمینه ارایه نشده است

قبل از پرداختن به این پرسش نیاز است به جریان‌های مخالف طالبان، چگونه‌گی شکل‌گیری آن‌ها و شیوه مبارزه آن‌ها علیه طالبان پرداخته شود. پرداختن به این نکات در را به روی پاسخ به پرسش فوق باز می‌کند.

**زنان به میدان آمدند و علیه طالبان قدامت کردند؛ طالبانی که اسلحه در دست دارند و از شلیک گلوله بر زنان نهنهنا بیم ندارند که فخر هم می‌کنند. هر فرمانی که از سوی طالبان برای حذف زنان از پهنه زندهگی صادر شد، زنان برای محکومیت آن فرمان به خیابان آمدند و به امارت طالب نه گفتند. طالبان آنچه در توان داشتند و دارند، برای سرکوب زنان دریغ نکردند.**

## ۱- جبهه مقاومت ملی افغانستان

این جبهه زمانی شکل گرفت که همه ولایت‌ها به استثنای پنجشیر به دست طالبان سقوط کرد. این جبهه از سوی احمد مسعود رهبری می‌شود. گفته می‌شود که امرالله صالح، معاون اول رییس جمهور دولت پیشین، نیز در ایجاد این جبهه نقش داشته است. بدنه این جبهه را عمدتاً نظامیان دولت پیشین تشکیل می‌دهند که به جای فرار از کشور یا تسلیمی به طالبان، در مسیر مقاومت علیه این گروه راه افتاده‌اند. معلوم بود طالبانی که افغانستان را در اختیار داشتند، نمی‌توانستند به دم دروازه‌های پنجشیر توقف کنند و به ندای صلح جبهه مقاومت گوش فرا دهند. طالبان از چند سو به پنجشیر هجوم بردند و طی یک هفته این ولایت را سقوط دادند. نظامیان جبهه در کوه‌های پنجشیر متواری شدند و به جای جنگ روبه‌رو و جبهه‌ای به تاکتیک «جنگ و گریز» روی آوردند.

با سقوط پنجشیر گمان می‌شد شعله مقاومت علیه طالبان به خاموشی گراید، ولی چنین نشد. کوه‌ها، دره‌ها و تپه‌های پنجشیر در تابستان سال گذشته گواه نبردهای داغ علیه طالبان بود. همچنان ولسوالی‌های اندراب و خوست و فرنگ ولایت بغلان به سنگر نبرد علیه طالبان تبدیل شده بود. جبهه مقاومت گزارش سالانه‌اش را در ۳ سپتامبر ۲۰۲۲ به نشر رساند که رقم کشته‌های طرفین حکایت از جنگ می‌کند. براساس این گزارش از نیمه آگست

از فروپاشی جمهوریت و همین‌طور برگشت مجدد طالبان به قدرت، دو سال تمام گذشت. طالبان در این دو سال هرچه خواستند و توانستند علیه مردم افغانستان انجام دادند. محاکمه صحرائی را از نو برپا کردند، دروازه زنده‌گی را به روی زنان بستند، حوزه آموزش برای مرد و زن را به تعطیل کشاندند، نظامیان دولت پیشین را به‌گونه بی‌رحمانه به قتل رساندند، سقف فقر و ناداری را به آسمان رساندند، مردم را آواره دیار اغیار ساختند و در یک کلام ارزش‌های نوینی را که در سایه نظم جمهوریت تازه داشت جان می‌گرفت، از ریشه قلع‌و‌قمع کردند.

نقش دنیا در این دو سال به تماشا از راه دور خلاصه می‌شد؛ دنیایی که گمان نمی‌شد طالب را بر دموکراسی ترجیح دهد. تلاش دنیا معطوف به باز نگه داشتن باب تعامل با طالبان و پرهیز از تعامل با نیروهای مخالف این گروه بوده است. طالبان به هر پیمان‌ه جری شدند و بر ارزش‌های دموکراتیک تاختند، دنیا به همان پیمان‌ه در برابر این گروه کرنش نشان داد. تنها امری که دنیا تا این‌دم از انجام آن پرهیز کرده، شناسایی امارت طالبان به‌گونه دوزوره است. تعلق دنیا در این خصوص عمدی نیست، بل از روی ناگزیری است. برای فعلاً قدرت‌های بزرگ در دیگر جغرافیا درگیری دارند، ورنه ممکن بود با به‌رسمیت‌شناسی کامل طالبان تیر خلاص بر پیکر بی‌رمق افغانستان شلیک کنند.

مردم در این دو سال کاری نکردند جز تماشای وضعیت. موضع مردم در برابر رفتار طالبان سکوت بوده است. البته نمی‌توان سکوت مردم را به رضایت از وضعیت موجود معنا کرد. اعتراضی که بتواند برای طالبان درد سر بیافریند، از سوی مردم صورت نگرفته است. انفعال و سکوت مردم، طالبان را جری‌تر ساخته و این گروه را به انجام اعمال ناروا بیشتر از پیش ترغیب کرده است؛ چون طالبان، سکوت مردم را رضایت از نحوه حکومت‌داری‌شان تعبیر می‌کنند. نیروهای مخالف طالبان سکوت نکردند، ولی چندان کاری انجام ندادند که طالبان را به اندیشه وادارد که بی‌رقیب نیستند. نیرویی که عملاً در خاک افغانستان علیه ستم طالبان صدا بلند کرده، زنان است. با دست خالی و بدون حمایت هیچ نهاد و کشوری علیه طالبان سینه سپر ساختند. جبهه‌های نظامی نیز در برخی مناطق افغانستان فعالیت رزمی داشته‌اند. از طالبان آسیب دیده و به طالبان آسیب زده، ولی نه آسیبی که دنیا به‌مثابه بدیل طالبان روی این جبهه‌ها حساب باز کند.

این نوشته به دنبال دریافت پاسخ به این پرسش است که برای برانداختن امارت طالبان و برقراری نظم فراگیر مردم‌سالار چه کار باید کرد.





از صفحه ۲۰

# با این گروه چه باید کرد؟

دیدگاه سیاسی این جبهه روشن نیست که در فردای سقوط طالبان چه نوع نظام سیاسی را در افغانستان می‌خواهد ایجاد کند. همچنان این جبهه با سایر نیروهای مخالف ارتباط محکمی ندارد. جبهه آزادی برای پایان دادن به وضعیت کنونی، جنگ را کارآمد می‌داند و به مذاکره با طالبان باور ندارد. این اتفاقا وجه مشترک میان این جبهه و جبهه مقاومت ملی است. با آن هم رابطه محکمی میان دو جبهه وجود ندارد. آقای حسینی همچنان ابراز داشت که با تلاش‌های زیاد نتوانسته است با احمد مسعود، رهبر جبهه مقاومت ملی، پیرامون ایجاد مجموعه واحد نظامی صحبت کند؛ چون به باور او، طرفیانی مسعود مانع نزدیکی دو جبهه می‌شود. موصوف همچنان ادعا کرد که ۵۰۰ جنگ‌جوی طالبان را کشتند و بیش از ۶۸۰ تن را زخمی کرده‌اند. وی همچنان اعتراف کرد که ۲۲ عضو نظامی جبهه در نبرد با طالبان کشته و شش تن اسیر شده‌اند.

در نیمه اول اپریل سال جاری، طالبان دو تن از فرماندهان مهم این جبهه را در حمله‌ای غافل‌گیرانه کشتند: اکمل امیر و بصیر اندرابی. مرگ این دو فرمانده، مردم افغانستان را در گلیم سوگ نشاند و همین‌طور ضربه کاری بر پیکر جبهه آزادی بود. پس از مرگ این دو فرمانده، فعالیت جبهه آزادی نسبت به گذشته کاهش یافته است. این جبهه نیز چون جبهه مقاومت ملی جغرافیا در اختیار ندارد و تا این‌دم پیروزی چشم‌گیری به دست نیاورده است، اما جنگ را گزینه موثر علیه طالبان می‌داند.

## ۳- جنبش معترض زنان

تنها نیرویی که از نیمه اگست ۲۰۲۱ بدین‌سو با طالبان روبه‌رو در کوی و برزن افغانستان به‌گونه مدنی و مسالمت‌آمیز مبارزه می‌کند، زنان افغانستان هستند. برای مردم قابل باور نبود که زنان در افغانستان تحت سلطه طالبان پرچم اعتراض بلند کنند؛ چون سلطه اول طالبان بر افغانستان و ستمی که این گروه علیه زنان روا داشته بود، بی‌گمان اعتراض زنان علیه این گروه را برای بسیاری تبدیل به امری غیرقابل باور ساخته بود. زنان به میدان آمدند و علیه طالبان قیام کردند؛ طالبانی که اسلحه در دست دارند و از شلیک گلوله بر زنان نه‌تنها بیم ندارند که فخر هم می‌کنند. هر فرمانی که از سوی طالبان برای حذف زنان از پهنه زنده‌گی صادر شد، زنان برای محکومیت آن فرمان به خیابان آمدند و به امارت طالب نه گفتند. طالبان آن‌چه در توان داشتند و دارند، برای سرکوب زنان دریغ نکردند. حتا زنان را به‌گونه انفرادی زندانی کردند؛ چیزی که در تاریخ افغانستان پیشینه ندارد. گزارش‌هایی از زندان‌های زنانه طالبان از سوی رسانه‌ها به‌ویژه روزنامه ۸ صبح به‌نشر رسید که با خواندن آن مو بر تن خواننده سیخ می‌شود.

زنان از کار، تعلیم، تحصیل و رفتن به فضای عمومی به‌گونه کامل محروم شده‌اند. شاید گفتن این‌که طالبان بر زنده‌گی زنان محدودیت وضع کرده‌اند، درست نباشد؛ بهتر است گفته شود که طالبان زنان را از صحنه زنده‌گی به‌گونه کامل حذف کرده‌اند. تبلیغ اعمال محدودیت بر زنان غلط‌انداز است. زنان از کار در امارت طالب و همین‌طور موسسات خارجی محروم شدند. همچنان از رفتن به مکتب و دانشگاه

منزعه افغانستان می‌داند و در کارنامه سیاسی‌شان تجربه جنگ با طالبان را دارند، در این شورا حضور پررنگ دارند.

شورای مقاومت برای نجات در اگست سال گذشته «منشور» خود را به نشر رساند. این منشور در واقع انعکاس دیدگاه سیاسی این شورا برای نجات از وضعیت جاری در افغانستان است. این منشور ۷۱ ماده دارد که در بند سوم ماده اول آن چنین آمده است: «ایجاد نظام سیاسی پارلمانی متمرکز که در آن همه مسوولین درجه اول حکومت‌های محلی انتخابی باشند، شوراهای منتخب محلی در کنار حکومت مرکزی از صلاحیت تصویب و اجرای مقررات و برنامه‌های توسعه‌ای محلی با تضمین قانون اساسی برخوردار باشند و در ترکیب ادارات محلی مشارکت عمومی با توجه به تنوع قومی و مذهبی باشندگان محل تضمین و هر گونه تبعیض علیه گروه‌های آسیب‌پذیر ممنوع باشد.»

همچنان در مارچ سال جاری این شورا طرحی را ذیل نام «طرح نجات افغانستان» منتشر کرد که چهار بخش دارد: ایجاد دفتر سیاسی رسمی برای این شورا در یکی از کشورها، آغاز روند گفت‌وگو با طالبان و حمایت کشورها از این روند، ایجاد دولت انتقالی برای دو سال و سرانجام ایجاد دولت منتخب. نشست‌های این شورا عمدتا به‌گونه مجازی برگزار می‌شود و اعضای آن از هر سوی دنیا در آن اشتراک می‌کنند. احمد مسعود، رهبر جبهه مقاومت ملی، در جلسه‌ای که منشور این شورا در آن نشر شد، نیز حضور داشت.

اولویت شورای نجات مذاکره با طالبان است، نه جنگ. در صورتی که مذاکره کارگر نیفتاد، گزینه بعدی جنگ است. رهبران شورا از جنگ مسلحانه جبهه مقاومت و جبهه آزادی علیه طالبان به گرمی استقبال می‌کنند، اما خودشان تا هنوز وارد میدان گفت‌وگو یا جنگ نشده‌اند. همه تلاش شورای نجات تا این‌دم به صدور اعلامیه به نشانی دنیا خلاصه شده است. به نظر می‌رسد نه دنیا چندان روی این شورا حساب باز می‌کند و نه مردم افغانستان. رهبران شورا کسانی‌اند که در بیست سال گذشته در قدرت شریک بوده‌اند و لذا بخشی از مسوولیت وضعیت پساسقوط بدون شک متوجه آنان است.

## ۵- حرکت ملی صلح و عدالت

این جریان که در ظاهر خود را مخالف طالبان نشان می‌دهد، در نیمه اکتبر سال گذشته اعلام موجودیت کرد. دو چهره شناخته‌شده در راس این جریان قرار دارند: محمدحنیف اتمر و معصوم استانکزکی که هر دو در مشاغل بلند در دولت پیشین خدمت کرده‌اند. دیدگاه سیاسی این جریان روشن است: پرهیز از جنگ و تن دادن به مذاکره در روشنی مفاد توافق‌نامه دوحه؛ توافق‌نامه‌ای که خون دموکراسی را به پای امارت طالب ریخت. منشور این حرکت مشتمل بر هشت بخش است. در بخش دوم آن بر ضرورت نفی جنگ و آغاز گفت‌وگوهای بین‌الافغانی در روشنی

مفاد توافق‌نامه دوحه تاکید شده است: «حل پایدار بحران‌های کنونی کشور از راه نظامی نه، بلکه فقط از راه گفت‌وگوهای سازنده بین‌الافغانی ممکن است... از سرگیری مذاکرات بین‌الافغانی و رسیدن به یک توافق سیاسی برای قطع دایمی جنگ و خشونت و تشکیل دولت جدید اسلامی باید براساس تعهدات الزام‌آور موافقت‌نامه صلح دوحه بین امریکا و طالبان که در فبروری ۲۰۲۰ به امضا رسید، صورت گیرد.»

شاید در میان جریان‌های مخالف طالبان، روشن‌ترین دیدگاه، مال این جریان باشد: نفی مطلق جنگ علیه طالبان و توسل به گفت‌وگو با این گروه. میانه این جریان با سایر جریان‌های مخالف طالبان خوب نیست و لحن آن در برابر طالبان نیز تند و جدی نبوده است. حداقلی‌ترین اقدام شاید صدور اعلامیه‌ای با ادبیات روشن و انتقادی علیه طالبان باشد که از سوی این جریان تا هنوز صادر نشده است.

## ۶- حزب عدالت و آزادی افغانستان

این حزب سیاسی در نیمه اخیر اکتبر سال گذشته در بیرون از افغانستان اعلام موجودیت کرد. تشکیل این حزب در بیرون از افغانستان یک بار دیگر ذهن‌ها را به گذشته معطوف کرد؛ چون هنگام حکومت چپ‌ها در افغانستان، احزاب جهادی در پاکستان و ایران تاسیس شده بودند و پس از پیروزی به افغانستان انتقال کردند. این حزب از سوی سرور دانش معاون، دوم رییس جمهور دولت پیشین افغانستان، رهبری می‌شود. دیدگاه سیاسی این حزب روشن است: ایجاد جمهوری اسلامی فدرال. خطوط اساسی این حزب مشتمل بر ۱۴ بند است که در بند ۴ آن چنین آمده است: «نظام جمهوری اسلامی فدرالی را مناسب‌ترین سیستمی می‌دانیم که می‌تواند حقوق مشروع تمام مردم افغانستان را تأمین کند. حزب عدالت و آزادی اگر چند ضرورت جنگ علیه طالبان را انکار نمی‌کند، ولی گفت‌وگو را بر جنگ ترجیح می‌دهد.» در بند ۳ خطوط اساسی این حزب آمده است: «این حزب با توجه به رویکرد خشونت‌طلبانه و انحصارگرایانه گروه طالبان و برای تغییر وضعیت موجود و احقاق حقوق مردم، تمام شیوه‌های مقبول مبارزه بر ضد استبداد و ستم را مشروع تلقی می‌کند و در صورت لزوم از همه ابزارها استفاده خواهد کرد.» سرور دانش در حالی خبر از ضرورت ایجاد نظام فدرالی در افغانستان می‌دهد که در گذشته مخالف ایجاد این نظام بود. دیدگاه سیاسی این حزب بیشتر با دیدگاه سیاسی شورای عالی مقاومت برای نجات افغانستان نزدیک است. از این رو، در اپریل سال جاری به این شورا پیوست و عضویتش مورد تایید قرار گرفت.

## ۷- حزب ملی آزادی افغانستان

این حزب در نیمه دوم جنوری سال روان در بیرون از افغانستان اعلام موجودیت کرد. رهبری آن را رحمت‌الله نبیل، رییس عمومی امنیت ملی دولت پیشین، برعهده دارد. شهرت بقیه اعضای رهبری این حزب تا هنوز مشخص نیست. ایجاد نظام سیاسی نامتمرکز مطالبه اساسی این حزب است. در منشور این حزب آمده است: «ساختار نامتمرکز مدیریتی، مبتنی بر قرارداد اجتماعی نوینی که بتواند مشارکت همه شهروندان کشور را در تعیین سرنوشت مشترک آن‌ها تضمین کند و بستر مناسبی برای برآورده ساختن ارزش‌های پذیرفته‌شده مرتبط با حقوق اساسی شهروندان افغانستان به‌صورت پایدار فراهم گردد.» این جریان سیاسی نه مشخصا از گفت‌وگو با طالبان سخن زده و نه از جنگ علیه این گروه؛ ولی آقای نبیل با حرکت‌های مسلحانه علیه طالبان به نحوی همدلی نشان داده است. برگزاری لویه‌جرگه در کابل که همه جناح‌ها در آن حضور داشته باشند و شورای امنیت سازمان ملل متحد از تدویر آن نظارت کند، طرح پیشنهادی این حزب برای حل بحران جاری در افغانستان است: «نخستین مجلس بزرگ موسسان در افغانستان به منظور پی‌ریزی نظام جمهوری شهروندمحور که بتواند اقتدار سیاسی مشروع را تمثیل و مشارکت و حقوق اساسی همه شهروندان افغانستان را تأمین و تضمین کند و توافق برای آغاز یک دوره انتقالی را موجب گردد.»

جدول ۱: مهم‌ترین فرمان‌های طالبان به منظور حذف زنان از صحنه عمومی

شماره	محتوا	تاریخ صدور
۱	جداسازی صنف‌های دختران و پسران	سپتامبر ۲۰۲۱
۲	بسته شدن دروازه‌های مکتب	مارچ ۲۰۲۲
۳	ضرورت داشتن محرم و پوشاندن صورت با ماسک در تلویزیون	می ۲۰۲۲
۴	منع ورود به پارک، میدان ورزشی و حمام عمومی	نوامبر ۲۰۲۲
۵	ممنوعیت از حضور در دانشگاه	دسامبر ۲۰۲۲
۶	منع کار در سازمان‌های غیردولتی	دسامبر ۲۰۲۲
۷	اجباری شدن ماسک و حجاب برای داکتران و قابل‌ها	فبروری ۲۰۲۳
۸	تعطیل آرایشگاه‌های زنانه	جون ۲۰۲۳
۹	منع ورود به کاتکور	جولای ۲۰۲۳

نوت: به‌تازگی فرمان شفاهی برای منع ورود دختران بالاتر از ۱۰ سال و دارای قد بلند به مکتب، نیز صادر شده است.



# با این گروه چه باید کرد؟

جدول ۲: جریان‌های مخالف طالبان؛ شکل‌گیری، دیدگاه‌ها و روش‌ها

نام جریان	رهبری	زمان تاسیس	دیدگاه	روش
جبهه مقاومت ملی	احمد مسعود	آگست ۲۰۲۱	نظام نامتمرکز	جنگ و مذاکره
جبهه آزادی	یاسین ضیا	فبروری ۲۰۲۲	روشن نیست	جنگ
جنبش زنان معترض	شورایی	آگست ۲۰۲۱	نان، کار، آزادی	اعتراض خیابانی
شورای عالی مقاومت ملی برای نجات	شورایی	می ۲۰۲۲	پارلمانی نامتمرکز	مذاکره و جنگ
حرکت ملی صلح و عدالت	محمدحسین اتمر	اکتبر ۲۰۲۲	دولت منتخب	مذاکره
حزب عدالت و آزادی	سرور دانش	اکتبر ۲۰۲۲	جمهوری فدرال	مذاکره و جنگ
حزب ملی آزادی	رحمت‌الله نیل	جنوری ۲۰۲۳	نظام نامتمرکز	مذاکره

## با طالبان چه باید کرد؟

این پرسش مهم است. نحوه مواجهه با طالبان بایستی روشن باشد؛ چون می‌تواند به پایان وضعیت موجود یا دوام آن منتهی شود. جریان‌های سیاسی مخالف طالب هر کدام شیوه متفاوت و حتا متضاد در اختیار گرفته است. جدول فوق، عمق اختلاف و پراکنده‌گی را نشان می‌دهد. یکی مذاکره را موثر می‌داند و دیگری جنگ را و یکی هم ترکیبی از هر دو را. همین‌طور دیدگاه سیاسی مشترک در فرادای آزادی برای ساختن افغانستان، میان این نیروها شکل نگرفته است. به نظر می‌رسد که سه شیوه ذیل برای پایان دادن به وضعیت موجود نسبت به سایر شیوه‌ها موثرتر باشد:

### ۱- جنگ گرم و سنگر به سنگر

موثرترین گزینه برای نابودی طالبان یا وارد کردن تعدیل در رفتار این گروه، جنگ است. چیزی که طالب با آن آشنایی ندارند و نمی‌شود این گروه را با توسل به آن مهار کرد، گفت‌وگو است. ماهیت طالب با گفت‌وگو جور در نمی‌آید. طالب با جنگ نمو یافته، از جنگ تغذیه شده و با جنگ خو گرفته است. جنگ مهم‌ترین ابزار در دست طالب است برای سرکوب رقیب، پس چه بهتر که طالب با ابزار خودش سرکوب شود. پنج سال سلطه اول طالبان و همین‌طور بیست سال هراس‌افگنی در برابر جمهوریت و حالا دو سال پسین نشان می‌دهد که این گروه اهل گفت‌وگو نیست، مگر این که با توسل به ابزار جنگ وادار به پذیرش گفت‌وگو شود. طالب چرا با دولت پیشین گفت‌وگو نکرد و با امریکا گفت‌وگو کرد؟ طالب می‌فهمید که دولت پیشین وابسته‌گی به حمایت ایالات متحده دارد و در فقدان حمایت این کشور شاید نتواند از خود دفاع کند که چنین شد. اما ایالات متحده که زور و قوت داشت، توانست طالب را به میز گفت‌وگو بکشاند و با این گروه توافق‌نامه امضا کند. امریکا اگر چون دولت پیشین ضعیف می‌بود، گروه طالبان هرگز با این کشور وارد گفت‌وگو نمی‌شد.

البته جنگ علیه طالبان بسته به وحدت نظر و عمل میان نیروهای مخالف این گروه است. نیروهای مخالف طالب تا هنوز به وحدت نظر در خصوص نحوه مواجهه با این گروه نرسیده‌اند. برخی از این نیروها، گزینه جنگ را کاملاً نفی می‌کنند و با خوش‌خیالی تمام از گفت‌وگوهای بین‌افغانی دم می‌زنند، در حالی که خوب می‌دانند طالب به این گونه دیدگاه‌ها بهایی قایل نیست. تا زمانی که این جریان‌ها، رویکرد واحد در برابر طالبان اتخاذ نکنند، به‌راستی که گزینه نظامی نمی‌تواند موفق تمام شود. دردناک‌تر از این، برخی اعضای این جریان‌ها، هنوز دغدغه رهبری و داشتن جایگاه شایسته را دارند که این مانع بزرگی است فراروی آنان در جنگ علیه طالب. در فقدان روایت واحد از وضعیت موجود، دنیا به دیدگاه و سخن نیروهای مخالف طالب چندان بها نمی‌دهد. دنیا مترصد

می‌دهد که طالبان در برابر فشار چاره‌ای ندارند جز تسلیمی.

### ۲- اعتراض سراسری در خیابان‌ها

اعتراض مردم می‌تواند به پیمانانه جنگ مسلحانه موثر باشد و حتا بیشتر از آن. مردم از برگشت مجدد طالبان به قدرت استقبال نکردند، ولی مخالفت هم نکردند. همین‌طور مواجهه مردم در برابر ستمگری طالبان طی دو سال پسین مبتنی بر سکوت بوده و این سکوت تعبیر به رضایت شده است. انتظار این نیست مردمی که بیست سال تمام از مزایای جمهوریت مستفید شدند، در برابر سقوط آن و ایجاد نظام ضد آن، مَهْر سکوت بر لب زنند. بهانه برای اعتراض در افغانستان خیلی زیاد است. در یک نگاه این از خوبی‌های طالب است که بهانه اعتراض را به دست مردم می‌دهد. برای نمونه، منع دختران از رفتن به مکتب، جرقه‌ای است که با دمیدن در آن می‌شود خرمن قدرت طالب را به آتش کشید. اما واکنش مردم در این زمینه مبتنی بر سکوت بوده است. حتا مردم برای رفع این مشکل با طالبان وارد گفت‌وگو نشده‌اند، چه رسد به این که در خیابان اعتراض راه اندازند. سکوت مردم در برابر این امر مهم، تعبیر به رضایت شده و مقام‌های پاکستانی و طالبان در مجامع بین‌المللی از آن به‌مثابه دست‌آویز استفاده کرده و به‌گونه‌ای تبلیغ می‌کنند که گویا مردم افغانستان به «سنت‌های وطنی» پابندی دارند و نمی‌خواهند دختران‌شان به مکتب بروند.

شاید گفته شود که اعتراض خیابانی علیه طالبان دشوار است و هزینه دارد. بلی، هم دشوار است و هم هزینه دارد. پایان دادن به نظم طالبانی و یخن‌به‌یخن شدن با این گروه، ساده نیست و هزینه دارد. کسی که می‌خواهد از چنگ اسارت رهایی یابد، بایستی هزینه بپردازد. نیروهای مخالف طالبان در بیست سال گذشته از خود هزینه نپرداختند که طالبان از نو بر سرنوشت مردم مسلط شدند. البته کسانی هزینه جنگ با طالب را پرداختند که بی‌نواترین بخش جامعه را تشکیل می‌دادند. طالبان با آداب دولت‌داری و همین‌طور مواجهه با اعتراض خیابانی آشنایی ندارند. اگر اعتراض عمومی در افغانستان کلید بخورد، طالبان به‌زودی دست‌پاچه شده زمام امور از چنگ‌شان در خواهد رفت. این خیال نیست و نمونه‌های روشن آن در سایر کشورهای دنیا در گذشته‌های دور و نزدیک تجربه شده است. نتیجه زودرس اعتراض عمومی این است که دنیا از مسیر تعامل با طالبان دور می‌شود و بر این گروه فشار وارد می‌کند.

سکوت مردم در برابر ستمگری طالبان را نمی‌توان بی‌ارتباط به بی‌برنامه‌گی سیاسیون افغان در خارج از کشور دانست. به فرض روزی فرارسد که خیابان‌های افغانستان شاهد اعتراض خروشنده علیه امارت طالب باشد، وقتی اپوزیسیون سیاسی قدرت‌مند و صاحب دیدگاه وجود نداشته باشد و مطالبات مردم را به سمت درست هدایت نکند، به جای سود، ممکن است زبان حاصل شود. برای نمونه، غیبت اپوزیسیون نیرومند و دموکراتیک در ایران سبب شد که اعتراض‌ها به خاطر مرگ مهسا امینی، به ناکامی منتهی شود.

### ۳- ایجاد ائتلاف سیاسی دموکراتیک که حمایت دنیا را داشته باشد

دنیا تا هنوز ساز تعامل با طالبان را کوک کرده و تا جایی هم قابل درک است. وقتی نه اپوزیسیون وجود دارد و نه اعتراض خیابانی،



دنیا چاره‌ای نمی‌یابد جز تعامل با طالبانی که بر افغانستان سلطه دارند. برای کشورهای منطقه و غربی خیلی ساده است که تعامل‌شان با طالبان را در فقدان اپوزیسیونی که بتواند قدرت این گروه را به چالش کشد، توجیه کنند. برای نمونه، زمانی که استقلال طلبان به رهبری اتاترک، سلطان محمد ششم، آخرین سلطان عثمانی را از قدرت برانداختند، سلطان سرهوراس رامبولد، کمیسار عالی دولت بریتانیا را فراخواند و از وی طلب کمک کرد. کمیسار به پاسخ او گفت: «بریتانیایی‌ها چاره‌ای به جز این که با رژیم پیروزمند آنکارا داخل مذاکره شوند، ندارند.» این در حالی است که سلطان، به خواست بریتانیا برای تجزیه ترکیه پیمان بسته بود. این سخن چندان تازه‌گی دارد، انگار که این روزها، دنیا در بیخ گوش نیروهای مخالف طالب زمزمه می‌کند. حالا، بقیه کشورهای دنیا نیز چون بریتانیا، چاره‌ای جز تعامل با طالبان ندارند؛ چون این گروه را در غیبت اپوزیسیون قدرت‌مند، نیروی پیروز می‌دانند.

شکل‌گیری اپوزیسیون قوی و بابرنامه در خارج از کشور و راه افتادن اعتراض عمومی در خیابان‌های افغانستان، برای دنیا چاره‌ای نمی‌ماند جز دوری گزیدن از طالب و اعمال فشار موثر بر این گروه. همین امروز خبری از قول استیف کول، خبرنگار معروف امریکایی، در رسانه «افغانستان انترنشنال» به نشر رسید که حکایت از ضرورت ایجاد اپوزیسیون سیاسی قوی علیه طالبان می‌کند. استیف کول، از دیدارش با توماس ویست، نماینده ویژه ایالات متحده برای افغانستان، گفته است: «توماس ویست به من گفت: پیام من به بازیگران سیاسی افغان همواره این بوده که نخست متحد و هماهنگ شوند، سپس از جامعه بین‌المللی کمک بخواهند.» گذشته به کنار، برای فعلا نه‌تنها ایالات متحده که سایر کشورها نیز از شکل‌گیری اپوزیسیون قوی حمایت می‌کنند.

چیزی که برای نیروهای مخالف طالب ضروری می‌نماید، تشکیل ائتلاف سیاسی با دیدگاه واحد است. این ائتلاف می‌تواند برای غلبه بر طالب، جنگ را تجویز کند یا گفت‌وگو را. همچنان می‌تواند گفت‌مان نظام متمرکز یا نامتمرکز را دنبال کند. نکته این است که اگر قرار بر جنگ یا گفت‌وگو با طالب باشد، بایستی از آدرس واحد سیاسی صورت گیرد، نه از آدرس‌های متعدد با دیدگاه‌های متفاوت و حتا متضاد. ایجاد ائتلاف سیاسی واحد دو مزیت دارد: یکی این که دنیا مجبور می‌شود تا موجودیت نیروهای مخالف طالب را به‌مثابه نیروهای دموکراتی که علیه دشمنان دموکراسی می‌رزمد به رسمیت بشناسد. دوم این که مردم به ایستاده‌گی علیه طالب تحریک و تشجیع می‌شوند و این به مرور می‌تواند بستر را برای اعتراض خیابانی فراهم سازد. ظاهر شدن در رسانه‌ها و صدور منشور و بیانیه از آدرس واحد قوی علیه طالبان، بیشتر موثر است تا از آدرس‌های ضعیف و متعدد. نیروهای مخالف طالبان عمدتاً در کشورهای آزاد زنده‌گی می‌کنند و با استفاده از رسانه‌های آزاد می‌توانند متحدانه علیه طالبان صدا بلند کنند و دنیا و مردم افغانستان را به ایستاده‌گی علیه این گروه فراخوانند.

برای نمونه، به مناسبت دوساله‌گی فروپاشی اعلامیه‌های متفاوت و حتا متضادی از سوی آدرس‌های مخالف طالب صادره شده است. در بخشی از اعلامیه جبهه مقاومت ملی آمده است: «ایده هر گونه تعامل با چنین گروه تبه‌کاری در تضاد عقلانی است و به معنای پا گذاشتن بر تمامی موازین اخلاقی و حقوق بشری جامعه بشری است.» این پیام در ذهن خواننده چیزی القا نمی‌کند جز جنگ علیه طالب. اما یکی از اعضای برجسته شورای عالی مقاومت ملی برای نجات افغانستان که چند روز می‌شود به‌گونه پیهم در رسانه‌های بین‌المللی مصاحبه دارد، یک‌سره از ضرورت گفت‌وگو با طالبان سخن می‌زند که اگر به زعم او و شورایی که در آن عضو است، مذاکره کارگر نیفتد، به جنگ روی خواهند آورد. همین‌طور، مشخص است که دیدگاه جبهه ملی صلح و عدالت چگونه است و چه تفاوتی با دو جبهه فوق دارد. حفره موجود میان جریان‌های فوق، عمیق به نظر می‌رسد و این ناخواسته به عمر طالب می‌افزاید.





# سناریوی سقوط

رحمت‌الله بیگانه

دیدیم که بوجی‌های سفید در چهار طرف ما در فاصله‌های دور پرتاب شده‌اند. دوباره راه افتادیم. وقتی نزدیک یک خریطه پرتاب شده رسیدیم، با ناپاوری دیدیم که در خریطه‌ای مقبول دالرها گنجانیده شده است. ترس سراپای ما را فرا گرفته بود. دشت را چندین بار ورنانداز کردیم که هیچ کسی معلوم نمی‌شود. با شطارت توسط سنگ‌ها خریطه را شکاف کرده مقداری پول - تا جایی که در جیب‌های ما گنجایش داشت، پر کرده و به عجله حرکت کردیم. در راه بعد از طی مسافتی، متوجه شدیم که در فاصله نه‌چندان دور دشت، سرک موتررو معلوم می‌شود. خود را به سرک رساندیم. آفتاب هنوز طلوع نکرده بود. از دور دیدیم که یک موتر لاری کوچک نمایان شد، صد دل را یک دل کرده و موتر را دست دادیم. وقتی موتر ایستاد، دیدیم یک فامیل کوچی با زن و اولاد و گوسفندانش است. طفل‌ها را که دیدیم، دل ما خوش شد. به کوچی که درگیری هم می‌کرد، گفتیم که ما را به کابل انتقال بدهد و هر قدر کرایه‌اش شود، می‌پردازیم. آن آدم که حدود پنجاه سال عمر داشت، قبول کرد. آن جوان مرد گفت که شما را به کابل می‌رسانم، پول شما را کار ندارم، شما می‌دانید که زنده‌گی من هم خیلی به‌سختی می‌گذرد، مال کمی دارم، با همین موتر روزگار بخور و نمیری را می‌گذرانم. اگر در کابل مرا هم در جایی که کار می‌کنید ببرید و مقرر کنید. ما در حالی که هیچ صلاحیتی در موسسه نداشتیم، گپ‌های کوچی را قبول کردیم و خلاصه وی ما را به موسسه ما در کابل رساند. از پول‌های بادآورده به کوچی مقداری دادیم و گفتیم همین دفترمان است و این هم شماره میایل ما. خیرگیر ما باش، اگر کار پیدا شد، برت احوال می‌دهیم. وقتی داخل دفتر شدیم، رییس موسسه از خوشی هیچ نمی‌دانست که چه بگوید. او گفت که با پاکستان در تماس هستیم، ممکن است کارمندی که نزد طالبان هستند، با ضمانت رها شوند. همین که رها شدند، شما را منتظر نمی‌مانیم و همه‌تان را به استرالیا انتقال می‌دهیم. من با هیجان و دلهره قصه جوان‌مرد کوچی را به رییس گفتم. همچنان تقاضای کار او را مطرح کردم. او وقتی فداکاری آن مرد را شنید، گفت که به وی و فامیلش به خاطر این انسانیت و صداقتش، نیز ویژه استرالیا را می‌گیرم، فقط منتظر بمانید که دوستان‌تان برسند.»

افغانستان کشوری است حایل بین کشورهای مختلف. حرف اول را این‌جا سناریویسان، کارگردانان و بازی‌گردانان می‌زنند. ما در این بازی کلان، بازیچه‌هایی بیش نیستیم.

تعقیب می‌کند، باید افغانستان را ترک کنم!» او قصه کرد: «با یک تیم خارجی جهت فلم‌برداری سوژه‌ای به مناطق طالبان به ولایت لوگر سفر کردم. فلم‌برداری ما چند روز در نزدیکی‌های کابل ادامه یافت و شب خانه آمدیم. چون پول خوب می‌داد، کارگردان گفت که به خاطر صحنه‌های هیجانی و جالب ما باید شب همچنان در مناطق طالبان بمانیم. ما قبول کردیم. کار ما آغاز گردید. در اولین ساعات فلم‌برداری ما جمعا با کارگردان پنج نفر بودیم و تنها دو تن در بین آن‌ها افغان بودیم. طالبان در آن شب، نه‌تنها اجازه کار را به ما ندادند، بلکه ما را گرفتار کرده و بعد از تحقیق خارجی‌ها را بردند و تمام وسایل فلم‌برداری ما را ضبط کرده و خود ما را در طویله گاوها زندانی کردند. شب شد، دروازه ما را از پشت قفل نمودند و خودشان رفتند. نیمه‌های شب در مشوره با رفیقم گفتم که فکر نکنم این‌ها ما را زنده بگذارند. ترجمان گفت که خودت را خیر، مرا اول خواهند کشت. هر دو تصمیم گرفتیم به هر قیمتی که شود، شب از آن‌جا فرار کنیم. در طویله به جز تاریکی چیزی دیگر معلوم نمی‌شد. در پخته‌گی شب فهمیدیم که در آن دهکده دیگر هیچ انسانی وجود ندارد. تاریکی سهم‌ناکی بر منطقه حاکم بود. جالب بود، آن گاوخانه دروازه‌اش با چوب دستک که شکاف‌های کلان داشت و بیرون به‌خوبی از آن معلوم می‌شد، آماده شده بود. خلاصه بعد از تلاش سه‌ساعته به کمک دوستم توانستیم راه نفوذ کوچکی پیدا کنیم. هر دو در نیمه‌های شب، از آن غار خود را بیرون کردیم و بلاوقته با احتیاط به دویدن آغاز کردیم. چون چند روز آن‌جا را دیده بودیم و استقامت حرکت خود را هم می‌دانستیم، حرکت کردیم. شب را با آهسته‌گی راه پیمودیم. نزدیک‌های نماز صبح خود را به دشت خارهای یافتیم. ما از ترس این‌که دوباره به دست طالب گرفتار شویم، گوشه‌ترین راه عبور را در دشت‌های کلان انتخاب کرده و به‌سرعت راه می‌پیمودیم.»

او قصه کرد: «هنوز آفتاب غروب طلوع نکرده بود که دو فرزند هلی کوپتر پیدا شد. معلوم نشد که آن چرخ‌بال‌ها مربوط کی بود (در ابتدا قوای هوایی افغانستان کاملا فلج بود). ما که پیراهن و تنبان داشتیم و سر خود را با دستمال‌های خود بسته بودیم، با دیدن چرخ‌بال‌ها خود را به زمین انداختیم. دو چرخ‌بال بعد از چندین بار دور زدن و در فاصله کمی از زمین چند بوجی سفید را در نزدیک‌های ما پرتاب کرده و خودشان اوج گرفتند. ما بسیار ترسیده بودیم و خون در بدن ما خشک شده بود. از جای خود تکان نخوردیم، تا این‌که طیارات دور شدند. دل ما جمع شد.

**به زبان ساده، سناریوی این نمایش‌نامه کشتار مردم افغانستان توسط امریکایی‌ها نوشته شد، در حالی که نقش آفرینان اصلی این فلم کرزی و غنی بودند. بدون شک دیگران نیز در این نمایش‌نامه تراژیک و صحنه‌های غم‌انگیز فلم سرنوشت مردم افغانستان، نقش‌های مختلفی را بازی کردند.**

می‌خواهند افغانستان را در بوزنند، طوری که اول ولایات سرحدی افغانستان و ولسوالی‌های آن را تصاحب خواهند کرد و بعد از محاصره پایتخت و سقوط نظام، هرچه رهبر، قوماندان و نظامی به چنگ‌شان بیاید، همه را از دم تیغ بکشند و بعد از یک دور کشتار بسیار خطرناک افغانستان را زیر تسلط خود آورده همه را خلع سلاح کنند و حکومت مطلق طالبی حاکم بسازند.»

دوستان دیگری هم با ما در مقابل دروازه بنیاد در شش‌درک کابل شاهد این قصه بودند. وقتی گپ‌های آقای مامون تمام شد، ناوقت روز بود. در موتر تا خیرخانه، گپ‌های مامون ناپاورانه در ذهنم در گردش بود. جالب این است که این حرف‌های آقای مامون که نمی‌دانم آن را از کدام منبع به دست آورده بود، موبه‌مو تطبیق شد و با چشم خود دیدیم که این استراتژی خطرناک، بی‌باکانه و جسورانه توسط امریکایی‌ها، طالبان و عمال‌شان (کرزی و غنی) تطبیق گردید.

## حکایتی دیگر

بنا بر خواهش شخص آقای برهان‌الدین ربانی، مدت کوتاهی به‌حیث مدیر تولید تلویزیون نور کار کردم. با «کمره‌من»‌های زیادی در آن‌جا آشنا شدم. ضمن آن، من با همکاری ندیم پاسبان، شبکه فرهنگی و تولیدی به نام «دریچه» جور کردیم که کارمندان تلویزیون نور آن‌جا رفت‌وآمد داشتند.

سال ۱۳۶۹ خورشیدی، یکی از کمره‌من‌های نور که بعدها همکار یک موسسه خارجی شد، در دفتر دریچه به من چنین قصه کرد: «بیگانه صاحب من از کلان‌ترین مصیبت رها شده‌ام. خطر جدی

امروز ۲۴ اسد، سالگرد سیاه‌ترین روز افغانستان است. هرچند افغانستان آگاهانه و روش‌مندانه به طالبان تسلیم داده شد، اما این روند با گرفتن قدرت توسط کرزی آغاز شد و در حکومت‌داری غنی به پایه اکمال رسید. در این بازی بزرگ، امریکایی‌ها نقش اساسی داشتند.

به زبان ساده، سناریوی این نمایش‌نامه کشتار مردم افغانستان توسط امریکایی‌ها نوشته شد، در حالی که نقش آفرینان اصلی این فلم کرزی و غنی بودند. بدون شک دیگران نیز در این نمایش‌نامه تراژیک و صحنه‌های غم‌انگیز فلم سرنوشت مردم افغانستان، نقش‌های مختلفی را بازی کردند.

بازی با سرنوشت مردم، از اولین روز ورود و تسلط امریکایی‌ها به افغانستان آغاز شد. امریکایی‌ها از ابتدا نمی‌خواستند گروه طالبان - این لشکر کم‌مصرف امریکا - نابود شود.

خیلی روشن بود که امریکایی‌ها به خاطر پلان استراتژیک خود و روسای جمهور دست‌نشانده آن‌ها به خاطر قوم خود، هیچ‌گاه نمی‌خواستند طالب سرکوب شود و در ۲۰ سال بازی خونین تمام ریسک‌ها و خطرها را پذیرفتند، اما برای تطبیق این استراتژی از هیچ نوع تلاشی دریغ نکردند.

در سال ۱۳۸۹ خورشیدی، مشاور وزیر ارشاد و اوقاف بودم. روزی جنرالی که خود را قوماندان امنیه یکی از ولسوالی‌های غزنی معرفی کرد و از ولایت پکتیا بود، می‌خواست نزد وزیر حج برود. لحظاتی به دفترم نشست. من از جنرال راجع به امنیت غزنی و مناطق اطراف آن پرسیدم. وی گفت: «مشاور صاحب راست پرسان کنی، اگر امریکایی‌ها بخواهند، این جنگ به‌زودی به پایان می‌رسد.» تعجب کردم و پرسیدم چطور؟ وی گفت: «امریکایی‌ها همان مقدار آذوقه، سلاح و مهماتی را که به قوت مسلح دولت می‌دهد، حتی بیشتر از آن را به مخالفین ما تحویل می‌دهند.» وی اضافه کرد: «روزانه به ما سلاح و مهمات می‌دهند و شبانه در مناطق مخالفان سلاح، مهمات و حتی پول دیسانت می‌گردد.»

## یک حکایت مستند دیگر

در سال ۱۳۹۱ خورشیدی، بنیاد احمدشاه مسعود مجلس کلانی را دایر کرد بود. من هم در آن مجلس رای‌زنی شرکت کردم. رزاق مامون، از خبرنگاران مشهور و آن روزها گرداننده برنامه تلویزیون طلوع، نیز در مجلس شرکت داشت. بعد از ختم مجلس رای‌زنی در مورد تجلیل سالگرد، مامون در صحبتی با من گفت: «امریکایی‌ها پلان دارند طالبان را دوباره حاکم افغانستان سازند، اما این بار طالبان





## روزگار تیره‌وتر کارگران رسانه‌ای، دو سال پس از سقوط

کژ مزدک پارسی

به‌تازگی گزارش‌گران بدون مرز در گزارشی، به وضعیت رسانه‌ها و خبرنگاران در افغانستان زیر کنترل طالبان پرداخته است. براساس این گزارش، از زمان روی کار آمدن طالبان تا کنون، ۱۲ هزار خبرنگار شغل‌شان را ترک کرده‌اند و در این مدت، ۸۰ درصد از خبرنگاران زن نیز کارشان را از دست داده‌اند. با به قدرت رسیدن طالبان در افغانستان، رسانه‌های داخلی زبان چندانی نکرده‌اند. چون آنان به کاروبارشان در هر شرایطی ادامه می‌دهند. تنها نیرویی که از این وضعیت به‌شدت متاثر شده، کارگران رسانه‌ای هستند. آنان در رژیم طالبان با انواع سرکوب، خشونت و تحقیر درون‌سازمانی و برون‌سازمانی روبه‌رو هستند. البته این وضعیت تازه‌گی ندارد و در حکومت قبلی نیز کارگران رسانه‌ای شرایط مشابهی داشتند. تفاوت در این است که رژیم طالبانی دشمنی‌اش را با خبرنگاران و در کل افرادی که در رسانه‌ها کار می‌کنند، آشکارتر و صریح‌تر نشان می‌دهد و هیچ ابایی هم از انجام خشونت در برابر خبرنگاران ندارد.

### خشونت، سرکوب و اعمال محدودیت

خبرنگاران و سایر ژورنالیستان در افغانستان زیر تسلط طالبان از آسیب‌پذیرترین افراد هستند. آنان در حال حاضر انواع خشونت، سرکوب و محدودیت را در جریان کار رسانه‌ای تجربه می‌کنند. به‌خصوص کار برای زنان ژورنالیست دشوارتر و طاقت‌فرساتر از بقیه است. آنان مجبورند همه قیدوبندهای

زن‌ستیزانه رژیم طالبانی را رعایت کنند تا کاری را که با هزار دشواری پیدا کرده‌اند، از دست ندهند. با این حال، زنان شاغل در رسانه‌ها هنوز خوش‌شانس هستند که حق کار از آنان سلب نشده است. البته بعید نیست که طالبان روزی زنان را از کار کردن در رسانه‌ها نیز منع کنند.

جامعه رسانه‌ای افغانستان تا کنون ژورنالیستان زیادی را از دست داده و گراف خشونت علیه کارگران رسانه‌ای همه‌ساله رو به بالا بوده است. تمام جناح‌ها از دولت پیشین و طالبان گرفته تا باندهای مافیایی، جنگ‌سالاران و زورگویان، دستی در خشونت علیه خبرنگاران داشته‌اند. روزنامه‌نگارانی که درباره جنایت، فساد، زدوبندهای سیاسی، قاچاق مواد مخدر، تفرقه‌اندازی‌های گزارش‌دهی می‌کردند، توهین شده و به زندان می‌روند و یا آماج ترورهای هدفمند قرار می‌گیرند.

### نبود امنیت شغلی

نبود مصونیت کاری در رسانه‌های خصوصی داخلی چالشی است که همیشه وجود داشته، اما در رژیم طالبانی افزایش یافته است. خبرنگاران و سایر کارگران رسانه‌ای همیشه در ترس و هراس به‌سر می‌برند که می‌باید امروز یا فردا اخراج شوند. رسانه‌ها وقتی می‌بینند نیازی به یک عده از کارگران نیست، به‌گونه گروهی و دسته‌جمعی آنان را اخراج می‌کند و حتا با بهانه‌تراشی‌های غیرقانونی، معاش یک‌ماهه

### خبرنگاران و سایر

#### ژورنالیستان در افغانستان

#### زیر تسلط طالبان از

#### آسیب‌پذیرترین افراد

#### هستند. آنان در حال حاضر

#### انواع خشونت، سرکوب و

#### محدودیت را در جریان کار

#### رسانه‌ای تجربه می‌کنند.

#### به‌خصوص کار برای زنان

#### ژورنالیست دشوارتر

#### و طاقت‌فرساتر از بقیه

#### است. آنان مجبورند همه

#### قیدوبندهای زن‌ستیزانه رژیم

#### طالبانی را رعایت کنند تا کاری

#### را که با هزار دشواری پیدا

#### کرده‌اند، از دست ندهند.

آنان را نیز نمی‌پردازند. در وضعیتی که قانون به حالت تعلیق درآمده است، کارگر رسانه‌ای شوربخت به کجا مراجعه کند؟ با روی کار آمدن طالبان، رسانه‌ها به دلیل مشکلات اقتصادی و یا هم در اثر فشار این گروه، یکی پی دیگر بسته می‌شوند که بازهم بیش‌ترین آسیب را کارگران رسانه‌ای متحمل می‌شوند.

### خودسانسوری

حاکمیت گروهی بر افغانستان که نام دیگرش خشونت لجام‌گسیخته و تعمیم سیاست ترس بر زنده‌گی مردم است، روزنامه‌نگاران را ناگزیر به گفتن و نوشتن مسایلی می‌کند که از باورهای‌شان به دور است. برای زمام‌دار بنیادگرایی که در محیط بسته و غیردموکراتیک پرورش یافته باشد، تحمل این که فردی بایاد و کارنامه او را زیر پرسش جدی ببرد، بسیار دشوار است. زیرا او در جامعه‌ای پرورش یافته که فقط یک اندیشه ارتجاعی در آن میدان‌دار بوده و دیگران از ترس تکفیر و ترور خودسانسوری کرده‌اند و آنچه را که باید می‌گفتند نتوانسته‌اند بگویند. این وضعیت به شکل‌گیری جامعه بسته‌ای انجامیده که صدای هر دگراندیشی را در نطفه خفه می‌کند.

### ضعف سازمانی

در افغانستان چند نهاد، اتحادیه و انجمن وجود داشتند که خودشان را مدافع حقوق خبرنگاران می‌دانستند؛ اما این نهادها در بیست سال گذشته اقدام امیدوارکننده‌ای برای تأمین حقوق خبرنگاران و سایر کارگران رسانه‌ای نکردند. آنان نه‌تنها دولت و یا مالکان رسانه‌ها را به چالش نکشیده و از این طریق گام سازنده‌ای در جهت تأمین حقوق کارگران رسانه‌ای نبرداشتند، بلکه وقتی حکومت پیشین فرو پاشید و کشورهای غربی برای نجات خبرنگاران دست به کار شدند، اعضای خانواده و

خویشاوندان‌شان را به‌نام خبرنگار به بیرون منتقل کردند. این نهادهای به اصطلاح مدافع حقوق خبرنگاران حالا دیگر عملاً وجود ندارند؛ چون دیگر تجارت «دفاع از حقوق خبرنگاران» رونق گذشته را ندارد. یکی دو نهادی که حالا در افغانستان فعال است، تقریباً مسیری را می‌پیماید که نهادهای فاسد گذشته پیموده بودند.

### سرنوشت مبهم «حق دسترسی به اطلاعات»

در وضعیتی که با گذشت دو سال افغانستان هنوز فاقد حکومت مشروع و رسمی است، قانون اساسی به حالت تعلیق درآمده و طالبان عملاً به قانون رسانه‌های همه‌گانی و قانون حق دسترسی به اطلاعات کم‌ترین اهمیتی قابل نمی‌شوند، روشن است که خبرنگاران در چه اوضاع و احوال ترس‌ناک و اضطراب‌آوری مصروف گزارش‌گری و خبررسانی هستند. در دولت پیشین جو حاکم به‌حدی مخوف نبود که روزنامه‌نگاران نتوانند از مقام‌ها انتقاد کنند و یا آنان را به چالش بکشند. اما در رژیم طالبانی کم‌تر روزنامه‌نگاری جرأت می‌کند سران طالبان را به چالش کشیده و یا از آنان انتقاد کند. این گروه حتا افرادی را که در شبکه‌های اجتماعی به نقد وضعیت می‌پردازند، دستگیر و مجازات می‌کند.

قانون حق دسترسی به اطلاعات حتا در دولت پیشین به‌درستی رعایت نمی‌شد. خبرنگاران همواره از عدم همکاری مقام‌های دولتی در زمینه ارایه معلومات انتقاد داشتند که کم‌تر جلب توجه می‌کرد و به‌جایی نمی‌رسید. پس، از طالبان کسی توقع ندارد که قانون حق دسترسی به اطلاعات را در جامعه نافذ کند. اعمال محدودیت، سرکوب و خشونت از سوی این گروه، برخاسته از تفکر عقب‌مانده و ارتجاعی‌ای است که توهم «اصلاح» جامعه را در سر می‌پروراند. این توهم به‌خاطری مرگبار است که بر کنترل ذهن مردم و رسانه‌ها تأکید دارد: مردم باید تمام آزادی‌های‌شان را به رژیم طالبان واگذار کنند تا جامعه «اصلاح» شود. خبرنگاران نیز باید چیزی را بگویند که برای آنان دیکته شده است.

بدین ترتیب، کارگران رسانه‌ای به سرنوشت تیره‌وتاری در افغانستان دچارند، و تا زمانی که طالبان بر اریکه قدرت تکیه زده‌اند، به این وضعیت فاجعه‌بار نقطه پایان گذاشته نمی‌شود. پایان روزگار فلاکت‌بار کارگران رسانه‌ای از همه مهم‌تر به مبارزه و تلاش خود آنان بسته‌گی دارد. اگر کارگران رسانه‌ای همچنان در خواب خرگوشی باقی بمانند و صدای اعتراض آنان علیه کارفرمایان و رژیم مستبد بلند نشود، دشواری کار و فعالیت خبرنگاران در داخل افغانستان بیش‌تر خواهد شد کم‌تر نه.

## دو سال در تاریکی؛

# کابوس اختناق و توحش برای مردم افغانستان

گروه طالبان در این دو سال با نهایت غرور کاذب مکرراً خواست‌های ملی و بین‌المللی را در راستای ایجاد یک نظام فراگیر و منتخب که نیاز اصلی برای تأمین ثبات سیاسی، مشروعیت و اعتماد ملی به حساب می‌آید، رد کرده و با اصرار بر استمرار نظام انحصاری و سرکوبگر خویش در مقابل خواست اکثریت مطلق مردم افغانستان قرار گرفته و عملاً کشور را در مسیر خطرناک و آینده‌تاریک و نامعلوم سوق داده‌اند.

کژ میرویس ممدی

نزدیک به دو سال از سقوط نظام جمهوریت در افغانستان سپری می‌شود. دو سال قبل گروه طالبان در نتیجه بی‌کفایتی و فساد لجام‌گسیخته رهبران سیاسی افغانستان و تبنایی منطقه‌ای و جهانی، قدرت را به‌صورت نامشروع غضب کردند. در مورد علل سقوط نظام جمهوریت در این دو سال گذشته حرف‌وحديث‌های زیادی از جانب رهبران و مقامات نظام قبلی و نماینده‌گان کشورهای ذی‌دخل در افغانستان بیان شده است که هر کدام به شیوه‌ای از پذیرش بار مسوولیت این شکست فاجعه‌بار و اقتضاح‌آمیز طفره رفته‌اند. در این میان بازنده اصلی مردم افغانستان بودند که سرنوشت‌شان در عقب

درهای بسته اتاق‌های سرد هتل‌های پنج‌ستاره توسط دیگران رقم خورد. قضاوت را در ارتباط به مسوول یا مسوولان این اقتضاح سیاسی می‌گذاریم، به تاریخ و حافظه جمعی مردم افغانستان.

در این نوشته سعی می‌شود ابعاد مشکلات و چالش‌های مردم افغانستان در این دو سال گذشته، زیر سلطه ظالمانه گروه طالبان توأم با نقش و موقف کشورهای منطقه و جامعه جهانی مورد ارزیابی قرار گیرد.

طالبان با غضب قدرت در طی این دو سال سبب ایجاد بحرانی عمیق سیاسی، اقتصادی، حقوق بشری، اجتماعی و امنیتی در افغانستان گردیده و کشور را عملاً در انزوای سیاسی و بین‌المللی

قرار داده‌اند. در این مدت مردم افغانستان نه‌تنها از دسترسی به خدمات اساسی و اولیه بی‌بهره شده، بلکه با نقض حقوق بشری، فقر گسترده، سرکوب، تهدید و تخویف مواجه بوده‌اند. از زمان تسلط خشونت‌آمیز گروه طالبان تا به اکنون، مردم افغانستان اثرات ناگوار ناشی از ایجاد ارباب، سلب آزادی‌های مدنی و سیاسی که جزو حقوق اساسی بشر تلقی می‌گردد و حذف منظم و سیستماتیک زنان و دختران از همه عرصه جامعه را تجربه کرده‌اند.

طالبان با طرز تفکری خشک و تاریک خویش در این دو سال به‌طور روشن و مداوم به بازداشت‌های خودسرانه فعالان سیاسی، فعالان حقوق زن، سرکوب اهل رسانه، قتل‌های فراقانونی، کوچ اجباری و سلب و

محدودسازی فعالیت‌های اقلیت‌های دینی و مذهبی متوسل شده‌اند که در نتیجه ایجاد چنین فضای ارباب و ترس و ناامنی جسمی و روانی صدها هزار تن از مردم افغانستان مجبور به ترک کشورشان شده و در حالت بی‌سرنوشتی و ابهام در کشورهای مختلف جهان سرگردان می‌باشند. گزارش‌های اخیر نهادهای متعبر جهانی مانند شورای امنیت سازمان ملل متحد، گزارشگر ویژه حقوق بشر و گزارش‌های مستند رسانه‌های مستقل و آزاد ملی و بین‌المللی، مؤید این مدعاست.



# دو سال در تاریکی..



دهد. از این لحاظ است که برای آمریکا موضوع حقوق بشری در افغانستان از اهمیت ویژه آن برخوردار نیست. باید متذکر شد که کشورهای اروپایی با وجود تفاوت نظر سیاسی و ناراضی‌های از عمل کرد آمریکا در افغانستان، به گونه انفرادی در این مورد اقدام نخواهند کرد و اقدامات بعدی خویش را بیشتر در قالب

تصمیم دسته‌جمعی اتحادیه اروپا در هماهنگی و مشوره با امریکایی‌ها، اتخاذ خواهند کرد. به همین منوال مساعی سازمان ملل متحد در دو سال گذشته جهت متقاعد ساختن طالبان به تعهدات‌شان و تن‌دهی به خواست مردم افغانستان و جامعه جهانی، نتیجه ملموس را در پی نداشته است. علت اساسی آن، نبود موقف مشترک در بین اعضای شورای امنیت سازمان متحد به‌خصوص پنج عضو دائمی آن شورا است. همچنان جنگ اوکراین و جو سیاسی حاکم در جهان، شگاف‌های بی‌اعتمادی میان قدرت‌های بزرگ را عمیق‌تر کرده است. این خود بر وضعیت افغانستان و ناکامی سازمان ملل متحد در افغانستان تأثیر به‌سزایی داشته است.

در دو سال گذشته و در اوضاع و احوال کنونی روسیه با توجه به جنگ اوکراین به هیچ عنوان حاضر نبود و نیست که با گروه طالبان از در مخاصمت پیش برود و به همین علت تعامل با طالبان را در اولویت سیاست خارجی خود در قبال افغانستان قرار داده است. این کشور با بازی تاکتیکی می‌خواهد جلو گسترش ناامنی و تهدیدهای امنیتی را در کشورهای آسیای میانه و قلمرو نفوذ سنتی خود بگیرد. دیدگاه روسیه در قبال برخورد با طالبان بیشتر امنیتی، استخباراتی و اقتصادی است. نگرانی اساسی روسیه گسترش حوزه فعالیت گروه‌های تروریستی، افراط‌گرایی دینی به شمول داعش توأم با افزایش قاچاق مواد مخدر از افغانستان تحت حاکمیت طالبان به کشورهای آسیای میانه و قلمرو روسیه است. به همین خاطر روسیه با امتیازدهی به طالبان، به شمول سپردن سفارت افغانستان در مسکو به این گروه، می‌خواهد تهدیدهای یادشده را در کوتاه‌مدت مهار کند. کشورهای آسیای میانه در این نگرانی‌ها با روسیه هم‌نظرند. تنها در این میان اوزبیکستان و ترکمنستان روابط نزدیک‌تر با طالبان ایجاد کرده‌اند و تعاملات اقتصادی‌شان گسترده‌تر شده است. همچنان روسیه در پی ایجاد یک دهلیز بزرگ‌تر اقتصادی با ایران، چین و کشورهای جنوب آسیا، به‌خصوص هند است تا تحریم‌های غرب و آمریکا بر صادرات نفت، گاز و غلجه‌جات خویش را دور بزند.

چینی‌ها که در ابتدا از آمدن دوباره طالبان به قدرت بسیار هیجان‌زده بودند، با گذشت این دو سال در قبال مسایل افغانستان واقع‌بین‌تر شده‌اند. از لحاظ اهداف اقتصادی همواره دست‌یابی به بازارهای آسیای میانه و منابع طبیعی افغانستان برای آن‌ها جذاب بوده است. معاملات تجاری با طالبان ساده‌تر است، زیرا اعضای این گروه بدون در نظر داشت کدام قانون خاص، تصمیم انفرادی رهبری خود را دنبال می‌کنند. به این معنا که چینی‌ها با همکاری پاکستان و ایران روی برنامه‌ای کار می‌کنند که منابع طبیعی افغانستان را بدون سروصدا در بدل ساختن زیربناها و آوردن اصلاحات کوچک سیاسی توسط طالبان که همانا ایجاد حکومت همه‌شمول است، به دست بیاورند. از قرائن برمی‌آید که آن‌ها هنوز پاداش «شکست دادن آمریکا» را به طالبان نداده‌اند. در صورتی که طالبان شرایط چین را قبول کنند، بیچینگ آماده توسعه همکاری تاریخی با افغانستان است. برای چین ایجاد حکومت همه‌شمول مطمح نظر است، ولی مسایل مربوط به حقوق بشر و حقوق زنان و رعایت این حقوق از جانب طالبان کدام اهمیت خاصی ندارد. همچنان نگرانی چین از حضور گروه اسلامی ترکستان شرقی در افغانستان در مقایسه با سال‌های قبل، تا اندازه‌ای کاهش یافته است و اکنون این گروه را تهدید بسیار جدی و بالقوه علیه منافع امنیتی خویش تلقی نمی‌کند.

با در نظر داشت تحولات اخیر و باخت هند در افغانستان، دهلی در تحولات اخیر افغانستان بی‌تفاوت بوده نمی‌تواند. به همین گونه نفوذ چین و پاکستان بالای طالبان، هندی‌ها را در موقف بازنده و ضعیف قرار

با وجودی که بهای سنگین سیاست‌های خشونت‌بار و سخت‌گیرانه طالبان را همه مردم افغانستان متقبل شده‌اند، ولی قربانی اصلی آن زنان و دختران افغانستان هستند که با سلب کلیه حقوق‌شان، از تمامی فعالیت‌های اجتماعی به شمول ادامه تعلیم، تحصیل و حق کار و حتا خارج شدن بدون محرم از منزل به گونه سازمان‌یافته محروم شده‌اند. در این دو سال تعداد زیادترین از احکام و فرامین رهبر مجهول‌الهویت طالبان در مورد نقض حقوق زنان و دختران صادر شده است که این در ذات خود آپارتاید جنستی علیه زنان و دختران افغانستان محسوب می‌شود.

گروه طالبان در این دو سال با نهایت غرور کاذب مکرراً خواست‌های ملی و بین‌المللی را در راستای ایجاد یک نظام فراگیر و منتخب که نیاز اصلی برای تأمین ثبات سیاسی، مشروعیت و اعتماد ملی به حساب می‌آید، رد کرده و با اصرار بر استمرار نظام انحصاری و سرکوبگر خویش در مقابل خواست اکثریت مطلق مردم افغانستان قرار گرفته و عملاً کشور را در مسیر خطرناک و آینده تاریک و نامعلوم سوق داده‌اند. خلاف آن چه همواره از جانب بعضی گفته می‌شد که گویا طالبان نسبت به گذشته تغییر کرده‌اند، در این دو سال کارنامه‌ها و عمل‌کردهای این گروه تاریک‌اندیش نشان داد که نه تنها تغییری نکرده، بلکه خشن‌تر و افراطی‌تر نیز شده است. از زمان تسلط دوباره این گروه، افغانستان یک بار دیگر به مرکز فعالیت چندین گروه تروریستی و افراطی مبدل شده است. گزارش‌های مستند و معتبر مبین آن است که طالبان با میزبانی، پناه‌دهی و همکاری با این گروه‌های تروریستی تهدید جدی را متوجه امنیت و ثبات افغانستان، کشورهای منطقه و جهان کرده‌اند.

با وجودی که در این دو سال کشورهای منطقه و جهان ظاهراً بر ایجاد حکومت فراگیر به اشتراک همه اقوام و اقشار جامعه تأکید می‌کنند، اما در اصل و برمتقاضی منافع خویش به‌گونه‌ای با طالبان داخل تعامل بوده‌اند. این شیوه تعامل، امتیازدهی و ارسال بسته‌های پول نقد، این تصور کاذب را در گروه طالبان ایجاد کرده است که بدیلی برای آن‌ها وجود ندارد و همچنان وابستگی کشورهای مذکور به همکاری طالبان بیشتر از نیاز طالبان به کمک‌های این کشورهاست.

با وجود ضمایم پنهانی موافقت‌نامه دوحه که منجر به خروج کامل نیروهای خارجی از افغانستان شد، در این دو سال گذشته ایالات متحده آمریکا و کشورهای اروپایی به شمول سازمان ملل متحد پیوسته روی سه مورد آتی به‌عنوان موقف مشترک در قبال افغانستان و تعامل با طالبان تأکید می‌دارند و این موارد در قطع‌نامه‌های شورای امنیت سازمان ملل متحد نیز انعکاس داده شده است:

۱. ایجاد حکومت همه‌شمول و قابل قبول برای همه؛
۲. احترام و رعایت حقوق بشر به‌ویژه حقوق زنان و دسترسی زنان و دختران به حق تعلیم، تحصیل و کار؛
۳. مبارزه جدی علیه تروریسم.

## نقش‌های بازیگران خارجی

از قرائن چنین برمی‌آید که نهادهای ایالات متحده آمریکا در کل و اداره رییس جمهور بایدن به‌خصوص تلاش می‌ورزند تا وضعیت افغانستان را برای مصرف سیاست داخلی خویش عادی و درست نشان دهند؛ ولی مسلم است که آن‌ها نیز از روابط دوساله خود با طالبان ناامید شده‌اند. مقام‌های اداره بایدن سعی می‌کنند جلو تأثیر منفی وضعیت افغانستان، با توجه با انتقادات جمهوری خواهان، بر انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۲۴ آن کشور را بگیرند. محور پالیسی آمریکا در قبال افغانستان، تطبیق موافقت‌نامه دوحه و اعمال نفوذ بر تمامی و یا قسمت اعظم گروه طالبان به وسیله کار با آن‌هاست. به رغم تلاش فراوان و سرمایه‌گذاری سیاسی و مالی، واشنگتن طی دو سال گذشته نتوانسته اهداف خویش را بالای طالبان تحمیل کند و نفوذ کشورهای دیگر بر این گروه را کاهش دهد. علاوه آمریکا موفق نشده است که نقش حلقه‌های طرفدار خویش در بین طالبان مانند ملا برادر و ملا یعقوب را برجسته‌تر سازد، اما بی‌درنگ نتوانسته است کنترل هوایی افغانستان را کماکان به دست داشته و عملیات‌های نظامی و استخباراتی خود را منظم انجام

ژئوپلیتیک افغانستان و منطقه، مسیرهای ارتباطی با طالبان را در این دو سال باز نگه داشته‌اند. قطر که میزبان دفتر نماینده‌گی طالبان در دوحه بوده و به کانون تعامل و مذاکره کشورهای مختلف با طالبان مبدل گردیده است، بیشترین نفوذ را بر این گروه دارد. عربستان سعودی در تعامل با گروه طالبان در مقایسه با دور قبلی حاکمیت این گروه تا اندازه‌ای محتاط بوده و در این زمینه بیشتر بر پاکستان که متحد کلیدی عربستان می‌باشد، هماهنگی و اتکا دارد. امارات متحده عربی در این دو سال بر جناح جوان‌تر گروه طالبان سرمایه‌گذاری کرده است؛ جناحی که تصور می‌شود متفاوت از رهبر خود هستند که او روابط و تعامل نزدیک با ایران دارد. امارات متحده عربی ضمن این‌که به رییس جمهور پیشین افغانستان پناه داده است، در عین حال در تعامل با شاخه مشخص طالبان می‌خواهد نفوذ ایران بر این گروه را مهار کند. سپردن قراردادهای کنترل میدان‌های هوایی افغانستان به شرکت‌های اماراتی از جانب طالبان، در راستای موازنه رابطه این گروه با اماراتی‌ها و قطری‌ها محسوب می‌شود.

بالاخره ترکیه به منظور حفظ نفوذ و منافع خود از همان آغاز تسلط دوباره طالبان با این گروه روابط خویش را حفظ کرده و به‌عنوان کشوری عضو سازمان ناتو تعامل نسبتاً گسترده‌تر را برقرار کرده است. همچنان ترکیه چندین بار میزبان مقام‌های طالبان بوده است. این کشور می‌خواهد به‌عنوان بازیگر جهانی و منطقه‌ای در قضایای مختلف دخیل بوده و با جناح‌ها و گروه‌های متفاوت داخل تماس باشد. چنان‌چه حضور تعداد زیادی از مقام‌های حکومت قبلی در ترکیه و نفوذ این کشور در بین اقوام ترک‌تبار افغانستان، مبین همین واقعیت است.

## طالبان رفتنی‌اند

گروه طالبان در این دو سال کشور را به قهقرا و تاریکی مطلق سوق داده است، در حالی که هیچ برنامه مشخص سیاسی، امنیتی، اقتصادی، انسانی و اجتماعی برای افغانستان ندارد. شریزه نظام را در کل از هم پاشانیده و این فروپاشی منجر شده است به این‌که تمامی حقوق اساسی شهروندان کشور اعم از زن و مرد به‌گونه جدی توسط گروه طالبان نقض و سلب گردد. این سبب شده است که افغانستان و مردم آن عملاً در فقر، وضعیت مبهم و آینده نامعلوم قرار گیرند.

کشورهای ذی‌دخل در قضایای افغانستان هر کدام دنبال منافع خود بوده و قدرت حفظ منافع خود و تخریب منافع طرف دیگر را توأم با ظرفیت اعمال فشار بر طالبان را دارد، ولی این کشورها تا اکنون برنامه و نیت مشترک جهت وادار کردن این گروه به تشکیل حکومت فراگیر و رعایت حقوق و آزادی‌های شهروندان کشور ندارند. نشست‌ها و فارمتهای مختلف وجود دارد که جواب‌گویی اهداف تمام کشورهای منطقه و جهان نیست و به همین دلیل فاقد نتیجه و دستاورد ملموس می‌باشد. به همین گونه بحث رعایت حقوق بشر و حقوق زنان از دید سیاسی یک بحث اخلاقی و عاطفی است که اکثر کشورها به شمول آمریکا از آن به‌عنوان ابزار فشار بر گروه طالبان و مصرف سیاسی داخلی خود استفاده می‌کنند؛ ولی آن‌چه برای‌شان در تعامل با طالبان ارجحیت و اهمیت دارد، همانا منافع‌شان است و بس.

باید متوجه بود که موضوع افغانستان در اوضاع و احوال کنونی جهان در اولویت سیاست خارجی و استراتژی امنیت ملی کشورهای بزرگ به شمول ایالات متحده آمریکا، شامل ده موضوع اساسی و مهم آن‌ها نمی‌گردد. هرگاه در انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۲۴ آمریکا جمهوری خواهان پیروز شوند و در ضمن جنگ اوکراین متوقف شود، بدون هیچ تردیدی در پالیسی آن کشور در قبال افغانستان تغییر ایجاد می‌شود. بدون شک چنین تغییری بر موقف اکثر کشورها در مورد افغانستان اثرگذار خواهد بود.

نکته مهم این است که گروه طالبان تغییر نکردنی و رفتنی است و این امر ایجاب می‌کند که یک جناح سیاسی مقتدر ملی که نماینده‌گی واقعی از مردم افغانستان کند و عاری از چهره‌های مفسد، متعصب و منفور گذشته باشد، شکل گیرد تا در روند تحولات بعدی افغانستان با گرفتن درس از ناکامی‌های گذشته در راستای خواست‌ها و منافع مردم افغانستان نقش مؤثری را در هماهنگی با منطقه و جهان ایفا کند.

داده است. هند نمی‌تواند بر روابطش با ایران نیز به دلیل نزدیکی ایران و چین در قبال افغانستان، تمرکز کند. در وضعیت فعلی یگانه انتخابی که هندی‌ها در کوتاه‌مدت دارند، رابطه با روس‌هاست. همچنان حلقه‌های از مقام‌های قبلی (نظام جمهوری) در دو سال گذشته تماس بین هندی‌ها و طالبان را تسهیل کرده‌اند. جانب هندی به دلیل نبود یک جناح قوی در مقابل طالبان، تماس و تعامل با حلقه‌های خاص این گروه را آغاز کرده و در همین راستا به خاطر تقویت حضور خویش در افغانستان سفارتش را در کابل فعال کرده است، ولی با توجه به نفوذ پاکستان و چین بالای طالبان، فضای بی‌اعتمادی بین هند و گروه طالبان همچنان وجود دارد. نکته قابل دقت این است که اکنون هندی‌ها به مرور زمان از وضعیت قبلی برآمده و فعال شده‌اند و هرگاه با گذشت زمان بی‌امنیتی در کشمیر زیر اداره هند زیاد گردیده و جنگ‌جویان افراطی تحت حمایت طالبان از افغانستان به آن‌جا انتقال یابند، در چنین حالتی هند مجبور است فشار را در افغانستان بر طالبان زیاد کند.

پاکستانی‌ها که از به قدرت رسیدن طالبان بسیار ذوق‌زده شده بودند و احساس پیروزی در مقابل رقیب استراتژیک خود یعنی هند در افغانستان می‌کردند، در دو سال گذشته روابط پیچیده‌ای را با این گروه تجربه می‌کنند. از یک طرف نفوذ پاکستان در حلقه‌های طالبان کامل واضح و روشن است و از جانب دیگر حضور طالبان پاکستانی در افغانستان و روابط نزدیک طالبان افغان با این گروه، طرف پاکستانی را در وضعیت دشواری از تعامل با طالبان افغان قرار داده است. با در نظر داشت حساسیت و پیچیدگی وضعیت افغانستان، حتا پاکستان به‌عنوان کشور میزبان سران طالب و خانواده‌های آن‌ها و حامی همیشه‌گی طالبان، آماده به رسمیت شناختن این گروه در مرحله کنونی نیست. پاکستان در رابطه امنیتی با طالبان خیلی محتاط است؛ زیرا از زمان به قدرت رسیدن این گروه، میزان حملات و کشته شدن نیروهای امنیتی پاکستان بیشتر شده است. ولی آن‌چه مبرهن است، این است که نهادهای امنیتی پاکستان نفوذ قوی و روابط گسست‌ناپذیری با حلقه‌های مشخص طالبان دارند که هنوز هم پاکستان می‌تواند به‌عنوان کشوری تلقی گردد که از تأثیرگذاری جدی بر گروه طالبان برخوردار است.

ایرانی‌ها با آن‌که گروه طالبان را به رسمیت نشناخته، ولی از سال‌های گذشته و قبل از برگشت دوباره این گروه به قدرت با آن‌ها روابط امنیتی و استخباراتی را برقرار کرده بودند که این روابط کماکان ادامه دارد. ایرانی‌ها نیز در دو سال گذشته بنا بر نگرانی‌های امنیتی ناشی از حضور داعش و سایر گروه‌های تروریستی و تکفیری در افغانستان زیر حاکمیت طالبان، تعامل با این گروه را تقویت کرده و در این راستا سفارت افغانستان در تهران را به این گروه تسلیم کردند.

نکته دیگر، شکل‌گیری همکاری بین ایران و چین درباره موضوعات افغانستان است که این موضوع اخیراً شامل اجندای مشورت‌های سیاسی دو کشور نیز شده است. ایران جلوگیری از منازعه مسلحانه بین شیعه و سنی و ایجاد همکاری اقتصادی و امنیتی با چین در افغانستان را بخشی مهم از منافع خود دانسته که در مقابل آن از فعالیت‌های نظامی علیه طالبان حمایت نمی‌کند.

موضوع مهم دیگر توافق ایران و چین روی سرمایه‌گذاری مشترک در مناطق جنوب‌غربی و شمال‌غربی افغانستان است. به نظر می‌رسد که بنا بر عوامل و متغیرهای گوناگون، فضای بی‌اعتمادی بین ایران و طالبان همچنان حاکم است و ماه غسل روابط دو طرف رو به افول نهاده است.

کشورهای عربی به‌خصوص قطر، امارات متحده عربی و عربستان سعودی با در نظر داشت واقعیت‌های



